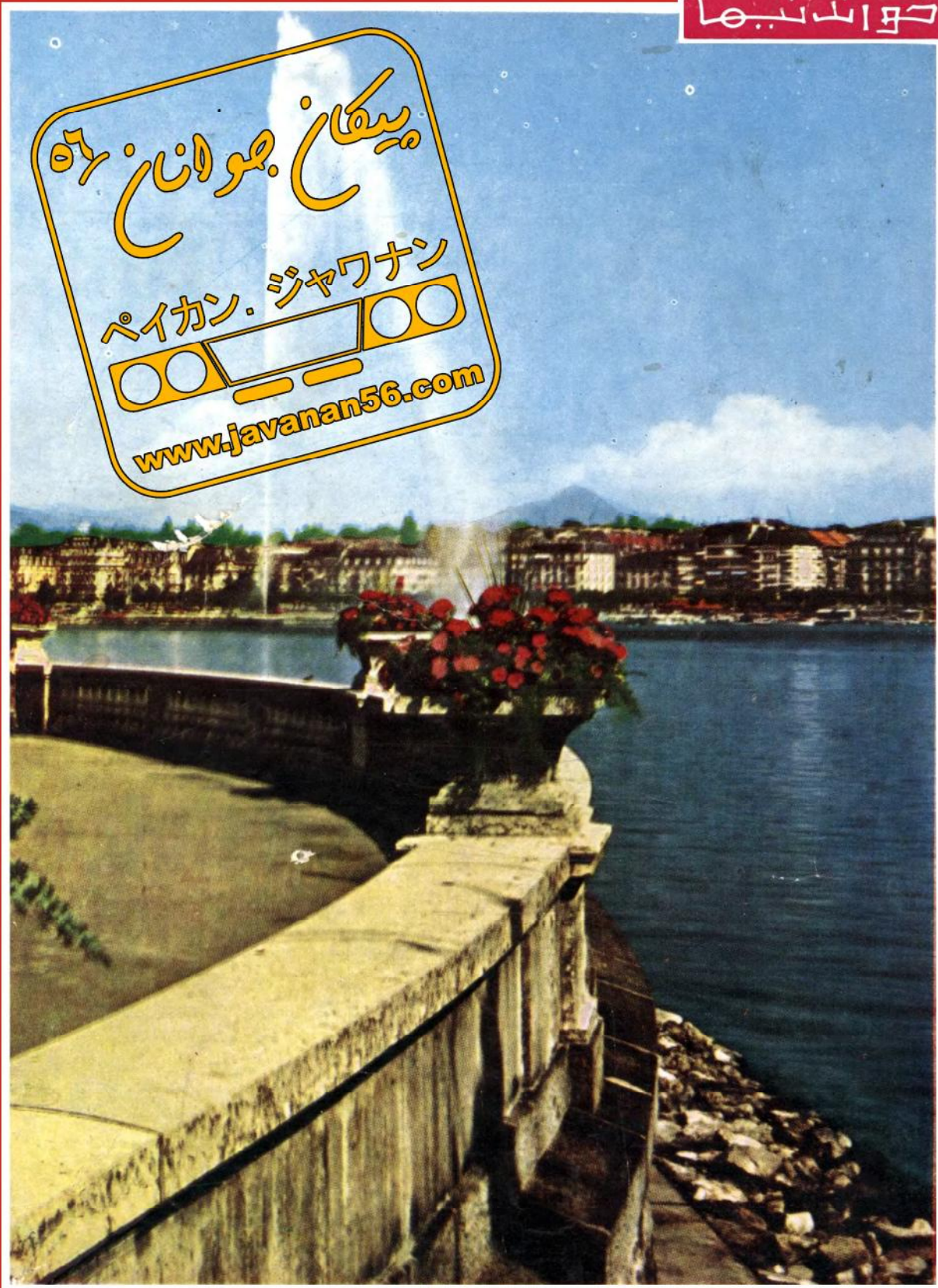




خواندنیما



پیکان جوانان ۵۶

ペイカン・ジャワナン



www.javanan56.com

*** در اعلامیه پایان کنفرانس**
عالی‌رأس که پس از عزیمت حضرت رئیس جمهوری پاکستان و نخست‌وزیر ترکیه و همراهان از تهران انتشار یافت سه کشور مخالفت جدی خود را با توسل بزور برای اشغال سرزمین های دیگران اعلام داشته خواهان تخلیه سرزمین های عربی از طرف اسرائیل و اجرای قطعنامه های

ایران در سه روز گذشته

*** وزارت کشور طی اعلامیه ای**
تظاهرات و تبلیغات انتخاباتی را از ساعت ۲۴ روز چهارشنبه گذشته در سراسر کشور ممنوع ساخت تا اخذ رای در روز ۱۳ مرداد در محیط آرام و بدون سروصدا انجام پذیرد .
وزارت کشور همچنین اعلام داشت
که نتیجه انتخابات را تا ظهر روز شنبه (امروز) اعلام خواهد نمود .

سازمان ملل متحد در باره بیت المقدس شدند .
رهبران سه کشور ضمن ستایش از پیشرفت های سازمان عمران منطقه ای تصمیم گرفتند که زمامداران سه کشور لااقل سالی یکبار برای بررسی تحولات سیاسی منطقه اجتماع نمایند .

تفسیر وقایع جهان

ماجرای دوگل

از خواستهای فرانسوی زبانان کانادا اعلام داشت .
ماجرای دوگل در کانادا ازدو نقطه نظر قابل مطالعه است : از نظر اصول و قواعد بین المللی تردیدی نیست که دوگل از حد متعارف در روابط بین المللی تجاوز کرده و بر خلاف اعتقادی که خود مبلغ آن بوده در امور داخلی کشور مستقل دیگری مداخله نموده است . اما اگر از نقطه نظر خود دوگل و فرانسویان هم فکر او مسئله را بررسی کنیم ، ماجرای کانادائی دوگل کاملاً قابل توجیه میباشد : از نظر تاریخی کانادا کشوریست که نخستین بار بوسیله فرانسویان کشف و فتح شده ولی در حدود دویست سال قبل در نتیجه تفوق مهاجران انگلیسی وضع فرانسه در اواخر سلطنت لوئی پانزدهم به انگلیسیها تسلیم شده است . صدسال طول کشید تا فدراسیون کانادا بصورت کنونی پابصره وجود نهاد و درعرض یکقرن نیز که از عمر حکومت فدرال کانادا میگذرد ، هنوز اختلافات اساسی اقلیت فرانسوی و اکثریت انگلیسی زبان کانادا حل نشده است . البته در میان قریب شش میلیون نفر سکنه فرانسوی زبان کانادا که يك ثلث جمعیت آنکشور را تشکیل میدهند فقط يك اقلیت كوچك چند صد هزار نفری خواهان جدائی «كه‌بك» (ایالت فرانسوی نشین کانادا) از آن کشور بوده و شعار «كه‌بك» آزاد را سر میدهند ، ولی هماهنگی دوگل با این صدا به نهضت تجزیه طلبان فرانسوی در کانادا نیروی بیشتری خواهد بخشید و همین مطلب است که رهبران کانادا را سخت نگران و خشمگین ساخته است .

ماجرائی که دوگل رئیس جمهوری فرانسه در کانادا بوجود آورد کلیه مسائل مهم دیگر بین المللی را طی هفته گذشته تحت اشاع خود قرار داد و طوفانی از خشم و اعتراض در مطبوعات و محافل سیاسی غرب برضد وی برانگیخت ، تا جائیکه بعضی از مطبوعات وزین غربی مانند «نیویورک تایمز» و «واشنگتن پست» بوی «آشوبگر بین المللی» لقب دادند و در عقل سلیم رهبر پیر فرانسه تردیدید کردند .

حقیقت مطلب ایست که کار دوگل در کانادا ، مانند بسیاری از کار های دیگر او غیر عادی و غیر منتظره و بهت انگیز بود: رئیس جمهوری فرانسه که بدعوت رسمی دولت کانادا بآنکشور سفر کرده بود ، بجای اینکه طرق معمول سفر خود را از پایتخت آغاز کند ، نخست از یالت فرانسوی زبان کانادا دیدن کرد و در برابر مردمی که باستقبال وی آمده بودند نطقی ایراد نمود که دعوت غیر مستقیم به قیام و اقدام در برابر دولت قانونی کانادا و دخالت علنی در امور داخلی آنکشور تلقی گردید وعکس العمل سریع و طبیعی دولت کانادا در برابر این اقدام قهر ژنرال وبازگشت وی را بفرانسه پیش از ملاقات با رهبران کانادا بدنبال داشت .

دوگل میتواندست با انجام برنامه سفر رسمی خود به کانادا و ملاقات با رهبران آنکشور ، یا حداقل توضیحاتی در يك کنفرانس مطبوعاتی از شدت بحران و ناراحتی رهبران کانادا بکاهد ، ولی درست عکس این کار را انجام داد و عايرغم مخالفت بسیاری از سیاسيون و مطبوعات فرانسه طی يك بیانیه رسمی که از طرف دولت فرانسه انتشار یافت سخنان خود را در «كه‌بك» تأیید نمود و این بار بهر رسمی پشتیبانی دولت فرانسه را

دوگل که احساسات خود را برضد انگلوساکسونها کتمان نمیکند ، با تحريك احساسات فرانسویان مقیم کانادا یکی از این دو هدف را تعقیب مینماید : یادولت کانادا برای جلب رضایت سکنه فرانسوی خود ناچار از دادن امتیازات بیشتری به آنها خواهد شد و در نتیجه از حیطه نفوذ آمریکا و انگلیس بیرون خواهد رفت و یا ادامه این بحران به توسعه نهضت تجزیه طلبی «كه‌بك» منجر خواهد شد و فرانسویان مقیم کانادا دیر یا زود حکومتی مستقل یا متکی بفرانسه در آمریکای شمالی بوجود خواهند آورد .

موجی که پس از ماجرای کانادا بمخالفت با دوگل در فرانسه برپا شده ، بیش از آن که مربوط به خود این ماجرا باشد از نزدیکی روز افزون دوگل به شوروی و طرفداری وی از اعراب در برابر اسرائیل سرچشمه میگردد ، از طرفی عناصر دست راستی فرانسه ، که دوگل را در برابر ائتلاف سوسیالیست ها و کمونیستها حفظ کرده اند از اینکه وی در نزدیکی شوروی و دشمنی با آمریکا حتی از خود کمونیستها جلو میافند نگرانند و از سوی دیگر نفوذ طرفداران اسرائیل در فرانسه بمراتب بیش از طرفداران کشورهای عربی است و روش دوگل در جنگ اعراب و اسرائیل بهیچوجه برای آنها قابل قبول نمیباشد .

اما دوگل هم برای نزدیکی بشوروی و هم درباره طرفداری از اعراب دلائی قوی تر از مخالفان خود دارد: او منافع موجود و نقدی نزدیکی بشوروی و کشورهای کمونیست را بمراتب بیش از خطرات احتمالی آن در آینده میداند و برای بازار گسترده کشورهای عربی و منابع سرشار نفت آنها ارزشی بمراتب بیش از دویسمیلیون اسرائیلی قائل است ، و در این مورد حق با او است .

محمود طلوعی



هر عیب که هست در مسلمانی ماست!

با غروب آفتاب امروز (۱۴ مرداد ۱۳۴۶) درست ۶۲ سال از پیدایش مشروطیت ایران میگذرد. در این مدت و طی ۲۲ دوره انتخابات، دموکراسی و مشروطیت ما آنقدر تغییر ماهیت داده و طوری مسخ شده که اگر بگوئیم شروط مشروطیت از میان کلمه مشروطیت رفته و میت آن باقیمانده اغراق نگفته‌ایم.

بطوریکه اکنون بعد از ۶۲ سال يك روزنامه نگار واقع بین وقتی میخواهد در باره آن چیزی بنویسد حیران میماند که در تهنیت و تبریک پیدایش آن بنویسد یا در رثاء آن!

در هر دوره گفته و ایندوره هم میگویند که دولت در انتخابات دخالت میکند. این ایراد در صورتی وارد بود که دولتیان در کارهای دیگر مداخله‌ای نداشتند، بمن بگوئید در حکومت کارمندان کدام کار است که بنحوی دولت و دولتیان در آن مداخله ندارند و با آن کار نداشته باشند که این يك مورد را استثنا کنیم؟

من این نوشته را در مرز سفر هوایی شوروی مینویسم، سفر با هواپیما اینروزها رفتنش با خود انسان است و بازگشتش با خدا، بنابراین کسیکه يك پایش در مرز آن دنیاست داعی ندارد جز حقیقت گوئی آنهم بمصلحت ملك و ملت چیز دیگری بر قلمش جاری شود مگر اینکه اشتباه کند و یا بغلط استنباط.

حقیقت اینست که در تاریخ مشروطیت ایران دو انقلاب مهم

روی داد: یکی انقلاب خونینی که حق داشتن حکومت مشروطه و مجلس شورای ملی را به مردم بخشید و دیگری انقلاب سفید شاه و مردم که به طبقات بیشتری از مردم حق و حقوقی را که از آن محروم بودند اعطا نمود.

در انقلاب نخست با وجود ریختن خون صد ها گناهکار و بیگناه، هیئت حاکمه بصورت دیگری در لباس مالک و اعیان و یا بازرگان به بهارستان راه پیدا کرده عملاً این سنگرمی را دولتی کردند و کردند تا انقلاب سفید پیش آمد. در این انقلاب بی هیچگونه خونریزی از مالک و اعیان و خان و بازرگان نه تنها در ساحت بهارستان بلکه در سایر سنگرها خلع ید شد و همانطوری که نیت بنیان گذار آن بود طبقات تازه‌ای از مردم چون بانوان و روستائیان که از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم بودند بحق قانونی و طبیعی خود رسیدند.

با وصف این، این بار هم هیئت حاکمه و گردانندگان کار در جلد احزاب اکثریت و اقلیت و بعنوان نامزدهای دکتر و مهندس و تحصیل کرده جوان از حکومت کارمندان راه بهارستان را در پیش گرفتند و با آنکه انقلاب بنام مردم بود و بخاطر آزادی و رفاه آنها، پاسداران انقلاب، مردم و آزادی و رفاه را بصورت نردبان زیر پا گذاشته از کاخ بهارستان بالا رفتند و به این هم اکتفا نکرده جلو چشم اکثریت مردم بالغ و رشید و عاقل

و چشم دار و وزین نماینده کرو کور و لال و سبک بنام آنها انتخاب کردند و با عکس و تفصیلات با تمام تنفر و بی‌اعتنائی موکلان بنام نماینده محبوب آنان معرفی کردند.

در این مورد اگر بخواهیم در حسن نیت بانی انقلاب شك کنیم درست مانند اینست که در حسن نیت بانیان مشروطه مانند ستارخان و باقرخان و آقایان طباطبائی و بهبهانی تردید نمائیم. همانطوری که آنها قصد نداشتند با ریختن خون آزادیخواهان ایرانی، عمال بیگانه و نوکران فلان - الدوله و سلطنه را به مجلس بفرستند بانی انقلاب سفید نیز هیچگاه همچو نیتی ندارد، او مانند اسلام است:

اسلام بذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست هیچکس مانند پادشاه کشور نفعتش در بقای مملکت و رضای مردم و رفاه آنها نیست. هر کس خلاف آنرا بگوید دروغ گفته است. اگر من و شما و یا هر انسان دیگری در موقعیت معظم له باشیم چه می‌کنیم؟ جز اینکه نقشه‌ها و پروژه‌ها و افکار صد در صد مفید و بمصلحت مردم و مملکت را ناچاریم با دست دیگران خاصه کسانی که می‌شناسیم و مورد اعتمادشان میدانیم اجرا کنیم چاره دیگری داریم؟ حال اگر آنها وسط کار ناشی و ندانم کار و یا مغرض از آب در آمدند گناه اصل نقشه و نقاش چیست؟

نقش مجلس و انتخابات

وقت و نیروی بسیار است. این سرمایه گذاری را میتوان به صورت نوعی رفع تکلیف تلقی کرد و این بسته بدانست که هدف تنها حفظ آرامش و قبول حداقل مخاطره و در نتیجه تشکیل مجلسی با حداقل تاثیر باشد. همچنین میتوان انتخابات و مجلس را به عنوان مکتبی برای پرورش فکر و نهاد های دمکراتیک در جامعه به نظر آورد و آن در حالی است که مجلس به عنوان یک ارگان فعال و سازنده نظام حکومتی مورد توجه قرار گیرد و سهم موثرتری در پیشرفت کشور بدان اختصاص یابد.

در دوران رضاشاهی دستگاه اداری جانشین همه نیروهای سیاسی - اجتماعی بود و همه بارنوسازی کشور را بر دوش داشت.

در جامعه ابتدائی آن روز ایران و با فقر بزرگ نیروی انسانی، بوروکراسی نوین هر استعدادی را جذب میکرد. در نتیجه سیاست عمومی بر آن بود که عناصر کارآمدتر را به دستگاه دولتی بفرستد و مجلس را جایگاه شخصیت های وزین تری سازند که غیبتشان در مراجع مسئولیت دار زبانی به جائی نمیرساند.

ترکیب مجالس در دوره گذشته و، چنانکه انتظار میرود، در دوره کنونی یادآور آن روزگاران است: کسانی که غیبتشان در مراجع مسئولیت دار زبانی به جائی نمیرساند. شرط وزین بودن نیز به مقدار زیاد تعدیل گردیده است.

امروز بار نوسازی و اداره کشور چنان سنگین شده است که از توانائی دستگاه اداری به تنهایی بیرون است. بقیه در صفحه ۵۰

شتاب تمام برپا گردیده بود. این بار احزاب سازمان دادن انتخابات را بر عهده گرفته اند و چنانکه تغییرات پیاپی لیستهای کاندیداها و موارد مکرر معرفی نامزد های انتخاباتی و پس گرفتن آنها حکایت میکند، آنها نیز هنوز قدرت تشکیلاتی لازم را بدست نیاورده اند. بررسی اسامی نامزد ها نیز نشان میدهد که دو حزب عمده نتوانسته اند سطح لازم را به نامزدهای نمایندگی بدهند. آنها مانند کنگره آزاد مردان و آزاد زنان چهار سال پیش از عهده برگذار کردن یک انتخابات منظم با عواقب قابل پیش بینی بر آمده اند. اما مسئله اساسی تر نقش مجلس و انتخابات را در نظام سیاسی ایران حل نکرده اند.

تا دوره بیست و یکم سؤال اصلی این بود که چگونه مجلس تشکیل شود؟ دشواری های سیاسی انتخابات در بیست ساله پیش از آن و سقوط دولتها و عدم ثبات سیاسی که ضمن و بعد از هر انتخابات پیش میآمد، باین سؤال اهمیت خاصی میداد. پس از انتخابات آن دوره پاسخ لازم یافته شد. اکنون بعد از این سؤال نوبت سؤال مهمتری رسیده است: چگونه مجلسی تشکیل شود؟

در گذشته نظم انتخابات و هماهنگی مجلس ناشی از آن مطرح بود، امروز دیگر نیازی بنگرانی در این باره ها نیست و سهم انتخابات و مجلس در پیش بردن برنامه های اصلاحی ایران و در توسعه عمومی اقتصادی و اجتماعی کشور باید مورد توجه قرار گیرد.

انجام انتخابات و نگهداری پارلمان متضمن صرف هزینه سنگین و

شش سال گذشته از پر تحرک ترین دوره های تاریخ معاصر مایوده است، زیرا تشخیص لزوم اصلاحات عمیق با حل مسئله روابط قدرت در کشور همزمان گردید. برای نخستین بار پس از شهریور ماه ۱۳۲۰ رهبری سیاسی ایران توانائی لازم را برای انجام طرحهای خود یافت. زمین - داران نه تنها از مجلس که منحل گردیده بود - بلکه از مواضع مستحکم خود در روستاها نیز بیرون رانده شدند. تلاشهای آنها برای حفظ موقعیت خود بیهوده ماند.

انتخابات دوره بیستم دوبار در تابستان و زمستان ۱۳۳۹ انجام گرفت و تظاهر خارجی مبارزه ای بود که بین جناحهای مرفعی و ارتجاعی حکومت جریان داشت این مبارزه به وسائل غیر انتخاباتی و در میدانی غیر از مجلس، در اصلاحات ارضی و فراندم ۶ بهمن ۱۳۴۱، فیصله یافت و وقتی پس از متجاوز از زود سال فترت انتخابات مجلس بیست و یکم آغاز شد، برای نخستین بار در بیست سال مسئله نحوه انجام انتخابات و تشکیل مجلس برای حکومت حل شده بود. از آن پس انتخابات به صورت یکی از اعمال عادی حکومتی درآمد دیگر جنبه سیاسی شدید انتخابات، چنانکه در دوره بیستم وجود داشت، مطرح نبود. مراجع قدرت در موازنه جدیدی قرار گرفتند، مبارزه درونی آنها پایان یافت و تمرکز رهبری به حدودی رسید که در بیست سال گذشته سابقه نداشت.

در انتخابات دوره بیست و یکم در غیاب احزاب کاربه کنگره آزاد مردان و آزاد زنان واگذار شد که به

پیشنهاد انتخابات بدون اخذ رای

شیرین کاری کمیته آزاد زنان و آزاد مردان و آنچه گذشت و خوانندگان اطلاع دارند در همان دوره بود. در چندین سال پیش یکی از مسئولین انتخابات گفته بود قانون انتخابات ناقص است از او پرسیده بودند شما این یقین را از کجا دارید زیرا وجدانا مگر در هیچ دوره‌ای این قانون کاملا اجرا شده است که به نقص آن پی برده باشید.

اکنون که این سطور را مینویسم انتخابات در جریان است و تا دو سه روز دیگر تمام خواهد شد یا آنچه تمام شده است اعلام خواهد گردید و این نوشته و هزاران نوشته دیگر کمترین اثری در سرنوشت آن نخواهد کرد ولی آیا کسی میتواند باین سؤال جواب بدهد که در کشور ۲۵ میلیونی ایران مگر اعضاء هر دو حزب چند نفرند که بایستی حتما و کلاً تمام کشور از اعضاء آنها باشند و اگر با تمام مبارزاتی؟؟ که ظاهراً با یکدیگر میکنند و در ضمن آن گاه بگاه نسبت هائی هم بیکدیگر میدهند که راست است مثلاً به لیست کاندیدا های حزب ایران نوین نگاه کنید جمعی از قوم و خویشان لیدر حزب مردم را در لیست حزب مخالف می‌بینید آنگاه متوجه میشوید که:

به بند و بست حریفان شهر همدستند
بین چگونه بما میزنند یکدستی
البته ممکن است مردان و زنانی که از کسان عدل در حزب دولتی کاندیدا شده اند واقعاً دارای (معروفیت) در محل یا در تمام کشور باشند و خدماتی نیز کرده باشند اگر اینطور است چرا از حزب خویشان و دشمنان کاندیدا معرفی نشده اند گویا برای آن بوده بقیه در صفحه ۸۶

وکیل مجلس بایستی از صف رجال!! باشد

خوب یا بد استدلالی بود ولی حالا قضیه بصورت مضحکی در آمده است یعنی از طرفی عده زیادی از وکلاء دوره اخیر از آن طبقه بودند که ده‌ها سال برای آنان رشد و شعور رای دادن قائل نبودند و نتیجه این شده است که فعلاً روزنامه فروش گمنامی نه تنها حق انتخاب شدن از پایتخت کشور دارد بلکه بهر حال (انتخاب) میشود ولی صاحب امتیاز و مدیر همان روزنامه یا مجله که او فروشنده آن بوده است بحساب نمی‌آید.

صورت دخالت در انتخابات یکسان نبوده است و هر دفعه برنگی در آمده است و اکنون بر آن نام حزب گذاشته اند. من هر دفعه که اصطلاحات و طرقی را که در دنیا برای تامین آزادی انتخابات بکار می‌رود در ایران مورد استفاده قرار میدهند از این نظر که مردم را مایوس تر میکند متاثر میشوم. در انتخابات قوام السلطنه یا رزم‌آرا لیستی تهیه میکردند و هر کس را از زهرجا میخواستند (انتخاب) میکردند ولی باز این تقلب بارز بهتر از آن بود که نام حزب بگذارند زیرا مردم فکر میکردند اگر روزی حزبی روی کار آید مقداری از ناروائی‌ها و مظالم انتخابات برطرف خواهد شد. من بوزیر وقت کشور که بمردم مژده داد که به تقلید سایر ممالک کارت الکترال در انتخابات مورد استفاده قرار خواهد گرفت متذکر شدم که ایکاش چنین مژده‌ای نمیداد تا لاقلاً مردم امید داشته باشند که اگر روزی کارت الکترال معمول شود وضع انتخابات بهتر خواهد شد اتفاقاً

هیچ فکر کرده‌اید که آنچه عادت شود دیگر مضحک بنظر نمی‌آید؟ انتخابات ایران از این قبیل است. از اول مشروطیت زعماء و رجال قوم جدا معتقد بودند که (کلاه نمدی‌ها) یعنی قاطبه مردم رشد و شعور انتخاب وکیل شایسته ندارند بنابراین بایستی از صلحاء بنام ایشان وکیل انتخاب کرد البته منتخبین یکی دو دوره اول صرفنظر از طرز انتخابشان که بمعنی دنیاپسند آزاد نبوده است مردم شریف و وطن‌خواهی بودند که تمام کوشش خود را در راه مصالح کشور بکار بردند. در مدت کوتاهی متأسفانه مشروطیت اسیر مستبدین شد و عین - الدوله و امثال او که مشروطیت بخاطر جاوگیری از مظالم آنان بوجود آمده بود رئیس الوزراء زمان مشروطیت شدند و از صف عین‌الدوله و امثال او در بین نخست‌وزیران زمان مشروطه زیاد می‌بینید که آخرین نفرشان منشی مرحوم عین‌الدوله یعنی قوام‌السلطنه بود.

کم‌کم این قاعده که بنام مردم وکیل انتخاب کنند و در اوائل مشروطیت از روی خلوص نیت بود مورد سوء استفاده قرار گرفت و آنرا وسیله خیانت بکشور و اخاذی و عقد قراردادهائی نظیر قرار داد ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله و امثال آن قراردادن و از آن بعد نیز این رویه را بوکالت مردم وکیل انتخاب کنند معمول شد بطوریکه قبلاً نو شتم استدلال این عده مملکت مدار متنفاذ این بود که کربلائی حسن و مهدی تقی شعور انتخاب وکیل ندارند و اگر آزادشان بگذارند از طبقه خودشان که فاقد صلاحیتند انتخاب خواهند کرد در صورتیکه حتماً

روابط خارجی

* تشکیل کنفرانس عالی رامسر موجب شد که بار دیگر انظار جهانیان متوجه ایران و دور اندیشی های خیر خواهانه و صالح جویانه شاهنشاه گردد. تشکیل کنفرانس مزبور بطوری ناگهانی صورت گرفت که خبرنگاران خارجی مجال حرکت به ایران را برای کسب خبر و تهیه عکسهای لازم بدست نیاوردند.

مطابق آنچه که معلوم شد فقط اراده شاهنشاه ایران سبب تشکیل این کنفرانس عالی گردید و منافع اعراب مورد توجه کامل قرار گرفت.

«دیلمات»

* ابتکار شاهنشاه آریامهر در تشکیل کنفرانس سرائ رامسر و حضور ایوب خان رئیس جمهوری پاکستان و فیصل نخست وزیر ترکیه مورد بحث محافل مختلف سیاسی جهان عرب قرار گرفته است.

گفته میشود مذاکراتی که در رامسر صورت گرفته است بیش از هر چیز در باره جلوگیری از تصادم بین اعراب و اسرائیل بوده دولتمندان ایران و ترکیه و پاکستان هر کدام ماموریت یافته اند برای رفع بحران با کشورهای منطقه عربی خاورمیانه مذاکراتی بعمل بیاورند.

* سفر رسمی شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو بایالات متحده ۱ زرو ۲۹ ماه جاری آغاز میشود و بمدت سه روز مذاکرات رهبران ایران و آمریکا بطول خواهد انجامید. گفته میشود شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو پس از پایان گفتگو با پرزیدنت جانسون رئیس جمهوری ایالات متحده که سه روز بطول خواهد انجامید از واشنگتن اعلیحضرتین مستقیماً بکانادا خواهند رفت و در آنجا از نمایشگاه کانادا و غرفه ایران در مونتreal بازدید خواهند فرمود و

شایعات روز

پیشبینی میشود مدت سفر اعلیحضرتین بخارج ۷ روز بطول بکشد.

* اولین سفر رسمی شاهنشاه و شهبانو بخارج از ایران پس از مراسم تاجگذاری مسافرت عراق خواهد بود. شاهنشاه آریامهر و شهبانوی ایران از ۲۸ آذر تا پنجم دیماه از کشور همسایه ایران بازدید بنمایند در این سفر با احتمال قوی آقای هویدا نخست وزیر و آقای ذاهدی وزیر امور خارجه در التزام رکاب اعلیحضرتین خواهد دبود.

«مرد مبارز»

* مسافرت شاهنشاه آریامهر به آمریکا و گفتگو با پرزیدنت جانسون بخصوص که در آستانه این سفر «کنفرانس عالی رامسر» در ایران تشکیل گردید با اهمیت بیشتری مورد توجه ناظران سیاسی قرار گرفته است.

گفته میشود شاهنشاه با در نظر گرفتن تضمینات کنفرانس عالی رامسر و مذاکراتی که بین رهبران کشورهای ایران، ترکیه و پاکستان بعمل آمده است بگفتگو با پرزیدنت جانسون خواهند پرداخت. بقرار اطلاع مسائل مربوط به پیمان سنتو و سیاست کشور

های سه گانه در باره حوادث خاور میانه از جمله مسائلی است که با در نظر گرفتن نتایج کنفرانس عالی رامسر مورد گفتگوی شاهنشاه آریامهر و پرزیدنت جانسون قرار خواهد گرفت.

* در حال حاضر سه کشور ایران و ترکیه و پاکستان در باره سنتو نظراتی دارند که وجه اشتراك آن تجدید نظر کلی در این پیمان است و نیز گفته میشود که در پی اثر بودن آن در شرایط فعلی جهانی تردیدی وجود ندارد. اما بنظر میرسد که پاکستان یکسره با وجود سنتو مخالف است اما ترکیه بی میل نیست که سنتو با تجدید نظرهایی که در اصول و هدف های آن بعمل میآید بر جای بماند و ایران بیشتر مایل است که سنتو بعنوان يك پیمان همکاریهای اقتصادی بمنظور اینکه مکملی برای پیمان عمران منطقه ای باشد بموجودیت خود ادامه دهد.

«تهرانصور»

* در کنفرانس رامسر سران ایران و ترکیه و پاکستان روابط سیاسی خود را با همدیگر نیز مورد بررسی قرار دادند. باید دانست که دو هفته قبل محمدعلی کریم چاگلا، وزیر خارجه هند، در پارلمان این کشور بسیاست های ایران و ترکیه شدیداً حمله

شش هزار و پانصد نفر در مراسم تاجگذاری شرکت

نمیکند

برای جشنهای تاجگذاری و شرکت در مراسم آن شش هزار نفر دعوت خواهند شد. لیکن علاوه بر این عده پانصد نفر از خواص درسلان حضور خواهند یافت. از هم اکنون درمورد لباس خانمهایی که در این جشنها شرکت خواهند کرد مطالعاتی بعمل آمده و چنین تذکر داده شده که لباسها نباید تیره همچنین بی آستین باشد. شاهنشاه و شهبانو در این مراسم از سکوئی که یازده پله میخورد با لباس مخصوص نزول اجلال خواهند فرمود.

از مدتی پیش اطاق غالب هتلهارا خارجیان و خبرنگاران و عکاسان جراید خارجی برای روزهای تاجگذاری رزرو کرده اند.

«دنیا ی جدید»

زیان «اتوبان»

اتوبان تهران - کرج که مدتی است مورد بهره‌برداری قرار گرفته ضرر میدهد و اکثر مردم بخاطر اینکه عوارض حق‌العمر را پرداخت نمایند کمافی‌السابق از جاده قدیم استفاده میکنند و بهمین جهت درآمد حاصله از عوارض بسیار کم و در ماه بالغ بر ده هزار تومان هم نمیشود.

در محافل نزدیک بدولت گفته میشود پیدا کردن راه حل برای از بین بردن این ضرر چون در وزارت راه بجائی نرسید بدستور دولت وزارت دارائی مشغول تدوین طرحهایی در این زمینه شده است و خبری که بدست ما رسیده حاکی است در نظر گرفته شده که اتوبان بدست موسسه‌ای برای ۳ سال اجاره داده شود تا عوارض دریافتی بمقاطع کار و سازنده جاده تحویل شود.

* شنبه‌بشد که در چند روز اخیر

آقای سنا تور پروفیسور عدل دبیر کل حزب مردم مرتبا با آقای وزیر کشور تماس تلفنی داشته و دائم در حال گله بودم است.

* بعضی از کاندیدها که مقامات دولتی داشتند با اطمینان انتخاب خود، استعفاء کرده‌اند اما برخی از آنها در حال تردید مانده و استعفا کتبی نداده‌اند.

* مبارزات انتخاباتی امسال هم باعث شد که جمعی بیکار و بی پول بنوائی برسند و برای حضور در مکتب‌های انتخاباتی وجهی دریافت دارند. در اکثر هیئت‌های انتخاباتی، کاندیدا های هر شهر ناچار شده‌اند که برای پر کردن محل از مستمعین و تماشاچیان، جمعی را گردآوری کنند و عکسهای لازم بردارند.

* برای جشن مشروطیت امسال تهیه و تدارک کامل شده و عصر روز شنبه ۱۴ مرداد، اقلا پنجهزار نفر در باغ مصفا ی مجلس شورای ملی حضور خواهند یافت. تعداد زیادی از نمایندگان دوره آینده که روز ۱۳ مرداد کار انتخاب آنها انجام میشود روز شنبه خود را بتهران می‌رسانند تا در جشن مجلس شرکت نمایند. «دپلمات»

از عزیمت شاهنشاه آریامهر به ایالات متحده رسماً افتتاح خواهد گردید. خبرنگار ما گزارش میدهد که مجلس موسسان بمدت ده روز بکار خود ادامه خواهد داد و رسماً عنوان نایب السلطنه را برای علی‌احضرت شهبانو صوبی خواهد نمود.

* «مرد مبارز»

* کار وزارت کشور طی دو هفته اخیر آنقدر سنگین و دشوار بوده که آقای وزیر و متصدیان مربوطه دائما بیش از ۱۵۰ حوزه انتخاباتی کشور در تماس بوده‌اند.

* خطوط تلفن «کاریر» در چند روز گذشته دائما در اشغال نامزد های انتخاباتی ولایات بوده که مرتبا با دوستان و حامیان خود در مرکز حرف می‌زدند.

* در پانزده روز اخیر آنقدر در مجالس و محافل مختلف و انجمن های شهر بگردن دبیر کل حزب ایران نوین حلقه گل انداختند که هیچ ژنرال فاتحی این اندازه حلقه گل نگرفته است.

* بعضی از کارمندان شرکتها و ادارات و کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی کارتهای الکترال انتخاباتی را که دریافت نموده اند برای ثبوت شرکت خود در این امر ملی، ارائه و تقدیم داشته بودند.

کرده و ایندو کشور را «مرتجع» خوانده بود.

این اظهار نظر رئیس دیپلوماسی هند در تهران و آنکارا موجی از ناراحتی پدید آورد و حتی چندی است که روزنامه های صبح تهران بشدت دولت دهلی نو را مورد انتقاد قرار داده و مینویسند: بهتر است هند بجای دخالت در امور دیگران اندکی بیشتر به اوضاع آشفته داخلی خود توجه کند. «بامشاد»

* هوشنگ انصاری سفیر ایران در کشور ایالات متحده بزودی برای عرض گزارشهای خصوصی بتهران می‌آید و سپس در التزام شاهانه که عازم مسافرت بآمریکا هستند بمحل مأموریت خود مراجعت خواهد کرد.

* در تعقیب مذاکراتی که هویدا نخست وزیر در سفر اخیر خود بشوروی با مقامات آن کشور انجام داد قرار است بزودی هیئتی مرکب از بعض وزرای دولت اتحاد شوروی بتهران بیایند و در زمینه های بازرگانی و حمل و نقل وامور اقتصادی وفنی و صنعتی مذاکراتی بعمل آورند. «سپید و سیاه»

* با بازگشت آقای هویدا از شوروی و پذیرائی گرمی که الی نخست وزیر ایران بعمل آمد و بسط و توسعه روابط اقتصادی، هیئت هایی در سطح بالا که اعضای آن در ردیف و ذرا باشند هر چند ماه یکبار بایران یا شوروی مسافرت خواهند کرد و اولین هیئت در زمستان امسال از شوروی بایران خواهد آمد.

«دنیای جدید»

انتخابات

* نتایج انتخابات روز چهاردهم مرداد ماه اعلام میشود و ده روز پس از این روز رسماً وکلای سه مجلس معلوم خواهد شد. گفته میشود مجلس موسسان قبل

نکاتی در حاشیه انتخابات

این نوشته مکمل مقاله ایست که در شماره شنبه گذشته تحت عنوان «سیری در اسامی وکلای دوره گذشته و آینده» از نظر خوانندگان گذشت.

کاندیدای مجلس است سه نوع: ونکی و جنگی و مچاچنگی هست ونکی که گاه ونک زند پشت گوش ز روی دلنگی جنگی است آنکه در کشاکش رای حزب با او کند هم آهنگی قسمت سومی مچاچنگ است که خورد از دو حزب اردنگی حضرت صها تقسیم بندی منثور کاندیداها را که در شماره قبل خواندید با چند بیت بالا به نظم در آورده که البته تشریح قسمت سوم را حضرت استادی کاملا وصف الحال کرده اند بقول انجمن های ادبی زهازه! حضرت صها وصف الحال نازدهای هم از خود آورده که بقول خودشان اندک دستکاری در شعر قدماست:

نه در مجلس گذارندم که رندی نه در دولت که این پرچانه خام است میان حزب و کرسی خانه راهی است غریب و بی کسم، آن ره کدام است در این مورد تجاهل العارف فرموده اند و این راه میانه را سالهاست آنجناب میشناسند و آخرین نشانی آن ساختمان پنج طبقه بانک رهنی است که مالهاست صها را دردل خود و در پشت میز بازرسی دولت جا داده است!

* آقائی تلفن میکرد که در بررسی نسبت های کاندیداها بسیاری را از قلم انداخته بودید و وقتی پرسیدیم مثلا گفت: آقای دکتر طاهر ضیائی کاندیدای سناتوری برادر آقای محمود ضیائی کاندیدای نمایندگی مجلس هستند.

گفتم انتخابات را حزبی کرده اند برای اینکه دیگر این مسائل جلب توجه من و شما را نکنند بعلاوه مگر چه عیب دارد سالها برادران ذوالفقاری دو تا دوتا وکیل و وزیر میشدند.

هرگز سرزمین اسم های بامسما نبوده است و شاعر هم با علم بهمین موضوع است که گفته است برعکس نهند نام زنگی کافور!

* میگفت این روزها دو حزب فحش خور پیدا کرده اند. گفتم یعنی چه؟

گفت قبلا کاندیدا های اعلام نشده و اخیرا کاندیدا هائی که بوی شکست بمشام شان خورده است حزب را مقصر میدانند و بدین خاطر بسراغ رجال حزبی میروند و فحش و ناسزا است که سبیل است. این عده دستشان به «بی بی» های حزبی نمیرسد و در نتیجه از دریافتن «کنیز مطبخی» کوتاهی نمیکند گفتم، حالا این فحش خورها چه کسانی هستند؟

گفت در حزب ایران نوین بیشتر از همه دکتر کلالی و محسن خواجه نوری هدف هستند و در حزب مردم ابراهیم مدرسی...

اضافه میکرد که شکست خورده های ایران نوین زیاد عصبانی نیستند چون میدانند که بهر حال سر و کارشان با حزب اکثریت یا بهتر بگوئیم حزب دولتی است و از حالا زمزمه بمعده گرفتن «کارهای اجرائی» را آغاز کرده اند و بصورت طلبکار منتها طلبکار مؤدب گلایه میکنند و لابد «وعده» تحویل میگیرند اما در حزب اقلیت که تا چهار سال دیگر هیچ بوئی از اطراف آن بمشام نمیخورد وضع بشکل دیگری است و بیچاره مدرسی بقیه در صفحه ۵۱

هم اکنون برادران آموزگار وزیر و معاون و سفیر هستند، برادران خسروانی کامکاران عرصه سیاست مملکت لقب گرفته اند حالا تو همه این ها را گذاشته ای و پس از مدتی زیج نشستن کشف کرده ای که طاهر ضیائی و محمود ضیائی برادرند!

* تلفن دیگری داشتیم که گوینده میخواست تا سراغ «کجائی ها از کج» برویم یعنی با یک بررسی دیگر معلوم کنیم که مثلا دکتر رشتی وکیل یزد است، دکتر شیرازی کاندیدای رامهرمز است دکتر سبزواری و دکتر آشتیانی و بوشهری کاندیدا های تهران هستند، یعقوب تهرانی کاندیدای مینودشت است. ابوالفضل کاشانی وکیل مردم بیرجند میشود، محمدعلی زنوزی سراز مرند بیرون میآورد و فضائی که ایل و طایفه اش در بابل سکونت دارند کاندیدای قصر شیرین است! جواب ما باین خواننده عزیز

هم این بود که آقا جان اگر فکر میکردند که من و شما مصلحت کار را بیشتر و بهتر تشخیص میدهیم زمام امور احزاب را بدست من و شما میسپردند، آنها که لیدر و دبیرکل و کارگردان و کارچرخان احزاب هستند بهتر از ما تشخیص میدهند که چه باید بکنند، بعلاوه زیاد هم باین نام های فامیلی نمیشود اعتماد کرد مثلا ما چهار سال است در کابینه وزیری داریم بنام دکتر نهاوندی که رشتی کامل و اصیل است و هیچ کس هم در این اصالت شك و تردیدی ندارد بعلاوه در کشوری زندگی میکنیم که

مشكل سیاهان در آمریکا

و چند نمونه از تبعیضاتی که نسبت به سیاهان روا میدارند

اعدام و مادر را بحسب ابد محکوم کرد .

يك دانشجوی سفیدپوست دانشگاه کلمبیا پول و امضا جمع کرد تا نسبت بحکم دادگاه استیناف بدهد با این حال حکم ابرام و هردو جوان اعدام شدند .

بانوی سیاهی که از يك کشور آفریقائی به آمریکا برای تحصیل آمده بود میگفت جهت صرف غذا به رستوران ترن رفته پشت میزی نشسته است با تعجب مشاهده کرده تمام سفید پوستان غذا را نیمه کاره گذاشته برخاسته رفته اند .

عده ای شاگرد دبستانی از نیویورک بقصد دیدن پایتخت با سرپرست خود به واشنگتن وارد شدند . از پیش برای آنها در هتل جا رزرو شده بود ولی متصدیان هتل از پذیرفتن يك طفل سیاه پوست که بین آنها بود خودداری کرده تقاضا نمودند به هتل سیاه پوستان انتقال بیابد . کودکان از این عمل طوری ناراحت شدند که بدون اندك توقف و رفع خستگی به نیویورک مراجعت و اعتراض شدید خود را نسبت به شهردار واشنگتن در روزنامه ها منعکس کردند .

دانشگاه کلمبیا مثل بعضی دیگر از دانشگاهها دانشجویان سفید و سیاه را با شرایط مساوی میپذیرفت . برخی استادان بقدری از تبعیضات نژادی متنفر بودند و از عاقبت کار وحشت داشتند که عدا می در ابراز عقیده خود میکردند . از جمله ضمن مسافرت به شهرهایی که اختلافات شدت داشت از هتل یا رستوران میپرسیدند آیا در بقیه در صفحه ۴۵

خجالت زده اما بی چون و چرا آماده حرکت شدند که ما چند نفر ایرانی برسم اعتراض صدا برآوردیم که رنگ ما از آنها سفیدتر نیست چگونه مادر این جمع بمنیم و آنها بروند ؟ مرد راهنما پاسخ داد این زن و مرد دارای مشخصات سیاهان هستند آنها راتنها به رنگ نمیشناسیم . در اثر این گفتگو و ناراحتی که در میان جمع تولید شده بود راهنما اضافه کرد فقط بشرطی میتوانند گردش باما را ادامه بدهند که معلوم شود در خدمت ارباب سفید پوست باینجا آمده اند . يك بانوی آمریکائی از راه ترحم قدم پیش گذاشت و اظهار کرد آیا ممکن است من بگویم در خارج غار آشنا شده با همدیگر آمده ایم . مرد گفت این عذری است که میپذیریم ولی باید در تمام مدت بازدید عقب همه حرکت کنند چندبار هم به آنها این وظیفه را گوشزد کرد که ما از این همه تحقیر نسبت بهمنوع خودمان غرق خجالت شدیم .

در اغلب گردشگاهها توالست سفیدپوستان و سیاه پوستان جدا است علاوه بر اینکه روی در آنها نوشت شده مراقبت هم میشود که اشتباهی رخ ندهد گاهی بر حسب شوخی از متصدی میپرسیدیم آیا توالست جداگانه برای اشخاص گندمگون یافت میشود ؟! در یکی از ایالتهاى جنوبی آمریکا مرد سفید پوستی در مزرعه بی جهت به زن سیاهی حمله کرده مذبذبش ساخته بود . دو پسر او بكمك مادر شتافته سفید پوست را كتك زده بر حسب اتفاق بهلاكت رسانده بودند دادگاه هردو جوان را به

پیکار خونینی که امروز سیاهان برسم اعتراض به اختلافات نژادی در آمریکا آغاز کرده و امنیت این کشور را که مقر سازمان ملل متحد و مولد كودك ضعیف اعلامیه جهانی حقوق بشر است بخطر انداخته اند از مدتها پیش فكر زمامداران و مصالحین آن سرزمین را بخود مشغول داشته پشت آنها را لرزانده است . ولی هر كس بطور جدی در صدد اقدام موثری برآمد با تعصبات توده مردم روبرو شده جان سالم بدر نبرد . آبراهام لینکلن در گذشته جان كندی در زمان حال از قربانیان طرفداری از رفع تبعیضات داخلی آمریکا میباشد . در این هنگام که شورش سیاهان صورت و خیمی بخود گرفته نقل چند نمونه از رفتار مخالف یا موافق سفیدپوستان نسبت به آنها از مشاهدات خودم بی مناسبت نیست . باتفاق چندتن مرد و زن ایرانی برای تماشای غار معروفی به نزدیکی واشنگتن رفتیم . در آنجا جهانگردان را به دسته های كوچك تقسیم و مراقبت میکردند راه را عوضی نرفته گم نشوند چون قبلا چنین اتفاقی افتاده بود . همینکه داخل غار شدیم راهنما همه را از نظر گذرانده شماره كرد . ناگهان پرسید آیا در میان این گروه سیاه پوست یافت میشود ؟!

در نگاه اول من کسی راندیدم که رنگ چهره او از ما تیره تر باشد ولی بلافاصله يك مرد و زن گندمگون دست باند کرده خود را سیاه پوست معرفی کردند راهنما باخشونت و بی ادبی خطاب به آنها گفت در این گروه جای شما نیست زود خارج شده به دسته سیاهان به پیوندید . آنها

دانشمند بزرگی که در گمنامی در گذشت

هیچکس از خان ملک ساسانی‌یادی نکرد. زیرا این نویسنده دانشمند فقید مقام و منصب دولتی نداشت و فرزندان و بستگان صاحب عنوان و مقام مهم دولتی نبودند!

خان ملک ساسانی، قدیمی‌ترین روزنامه‌نویس، دانشمند و محقق و تاریخ‌نویس صاحب‌نظر درگذشت و خبر فوت او را فقط یکی از مجلات هفتگی نوشت، این مجله هم بدلیل مقالاتی که متوفی سالها پیش برای آن مجله می‌نوشت و روزگاری با هیئت تحریریه‌اش همکاری داشت خبر ضایعه دردناک و تأسف‌انگیز مرگش را ضمن شرح احوال و خدمات صادقانه‌اش چاپ کرده بود و دیگر هیچ! نه درجائی مراسمی و یادبودی برپا شد و نه ذکرى از فوت این دانشمند با ارزش و خدمتگزار صمیمی وطن رفت!..

از قرائن چنین بر می‌آید که خان ملک ساسانی که بیش از نیم قرن از عمرش صرف خدمت صمیمانه به ایران شده دوهفته پیش در شهر «پو» فرانسه رخ در نقاب خاک کشیده بود و با اینکه جسته و گریخته بعضی از محافل وابسته به دستگاههای دولتی و ملی از مرگ وی اطلاع داشتند ولی از آنجائیکه خان ملک ساسانی در این اواخر پیر و ناتوان و فرتوت شده بود و از همه بالاتر شغل دولتی نداشت و درجائی و مقامی و دستگاهی عنوانی را حائز نبود و جزء متنفذین و مقرب‌الخاقانها هم قلمداد نمیگردید و از طرفی فرزندان و فرزندزادگان و بستگان و اقرباء و منسوبین نیز در سلك کله‌گندها و کارگردانان و کارگزاران و صاحب منصبان کشور نبودند تا بخاطر حضرات جماعتی این‌الوقت و فرصت طلب بیاو بروئی برپاکنند و درگذشت او را وسیله بهره‌برداریهای سیاسی و مانور نمایش‌های معمول قراردهند و اینجا و آنجا مجالسی بپا نمایند و با قیافه‌های

حق‌بجانب و غمزده خود را در مجالس یادبود و تشییع رسانیده و تظاهر به علاقمندی و اظهار ارادت به متوفی بنمایند. تا شاید اجر جزیل! نصیبشان شود...

میگویند ما ایرانیها غالبا مرده پرست هستیم، یعنی تا موقعی که در این دار دنیا بسر می‌برند هر قدر که آدم‌های با ارزش و موثر و خدمتگزارى باشند کسی سراغشان را نمیگیرد و حال وضع و روزگارشان را نمی‌پرسد و از سرنوشت و روزشان خبری ندارد و اگر هزار درد بیدرمان و گرفتاری و ناراحتی بهمرسانند کمتر کسی از آشنا و بیگانه و آنها که لاف دوستی و ارادت‌مندی می‌زدند حالشان را جویا می‌شود (تاحداقل با این جویا شدن و استفسار مرهمی بر روی جراحتشان بگذارد) و خلاصه با حرف و کلام و الفاظ خشک و بی‌روح حتی تسکینشان هم نمیدهند، ولی همینکه دستشان از دامن خاک کوتاه گردیده و به‌وادی خاموشان شتافتند آنوقت یکباره مهرهای خفته ناگهان از زیر قشرهای خاکستر بیدار میشود و در رثای مرحوم و یا مرحومین داد سخن میدهند و با فامیل و کس و کار و منسوبین و نزدیکان و باصطلاح بازماندگان‌شان اظهار همدردی مینمایند. ولی متأسفانه مرحوم خان ملک ساسانی تابع هیچکس از این قوانین و قواعد معموله نبود و از این اصل کلی مستثنی مینمود، و با اینکه چند هفته است دستش از دامن خاک کوتاه شده نه مجلسی برایش بپاگردید و نه یادی از ایشان شد و هنوز چند روزی سپری نشده که دارد یادش هم از خاطرها میرود. واقعا این چه روز و روزگاری است

چرا آنقدر غافل و بی‌خبر مانده‌ایم، چرا همه چیز تحت الشعاع مصالح دنیائی و منافع مادی و دنیای خاکی است؟ چرا نمیخواهیم بفهمیم که پایان زندگی و نشئه مرگ برای همه هست و باصطلاح این شتری است که جلوی خانه عموم میخوابانند؟ پس چرا بخود نمی‌آئیم و همه جا را آنچه که هست نمی‌بینیم؟

باری برگردیم بمطابق، مرحوم خان ملک ساسانی که اینک دیگر در بین ما نیست از قدیمی‌ترین روزنامه نگاران ایران بود، او روزنامه‌نویسی در مطبوعات ایران را از سال ۱۲۹۲ شمسی آغاز کرد و اولین مقاله‌ای که نوشت در مجله رسمی معارف بود، از آن بی‌بعد مرتبا درج‌راند و مجلات مختلف بنوشتن پرداخت.

مرحوم خان ملک که سالها پیش در وزارت خارجه سمت‌هائی داشته و مدتها مستشار سفارت ایران در استانبول بود، به منابع ذیقیمت و گرانهای تاریخی و اسناد منحصر بفردی دسترسی پیدا کرد که در تحقیقاتی که بعدها در زمینه تاریخ سیاسی ایران بعمل آورد راهنمای خوبی شد.

خان ملک ساسانی بیش از ده‌جلد کتاب تاریخی نگاشته که بعضی از آنها بچاپ رسیده و بعضی دیگر زیر چاپ میباشد. آن مرحوم پس از تحصیلات مقدماتی در ایران بسال ۱۲۷۹ برای ادامه تحصیل بیاریس و از آنجا به سوئیس رفت و دردانشگاه لوزان پس از گذراندن دوره لیسانس در رشته حقوق و اقتصاد ادبیات و فلسفه موفق شد درجه دکتری در علوم اجتماعی بگیرد.

ثروت افسانه‌ای واتیکان

و فعالیت های اقتصادی دربار پاپ در جهان

و مستغلات است که روحانیون کاتولیک آنها را اداره میکنند و واتیکان یکی از بزرگترین مالکین اراضی و مستغلات در سرزمین رم است. خیابانها و کوچه هایی وجود دارد که تمام خانه‌ها و مستغلات موجود آنها متعلق به واتیکان است. سالها است که تب ساختمان، واتیکان را فرا گرفته و تا بحال صدها ساختمان و آپارتمان های مختلف ساخته‌اند که به کارمندان اداری دربار پاپ اجاره داده‌اند و همچنان به ساختن مستغلات و خانه‌ها ادامه میدهند و پس از اتمام و تکمیل بناها، آنها را به اجاره واگذار می‌کنند و از این راه درآمد ثابت و مطمئنی برای واتیکان تحصیل میشود. اموال غیر منقول واتیکان در اختیار اداره‌ای بنام «اداره کل اموال» است که بتمام امور ساختمانی و اجرای رسیدگی میکند. این اداره به سال ۱۸۷۸ در زمان پاپ لئون سیزدهم تاسیس گردید و موقعی بود که وضع اقتصادی واتیکان بر اثر از دست دادن رم و سایر کشورهای تحت نفوذ پاپ بکلی تغییر شکل داده بود پاپ بتاسیس این اداره همت گماشت.

از آنسال واتیکان در راس ثروتی هنگفت قرار گرفت و قیمت اراضی واتیکان بر اثر توسعه پایتخت، سرعت روبافزایش میرفت و از این راه ثروت کلانی نصیب واتیکان گردید. گاهی اوقات واتیکان مانند هر تاجری که در سرمایه‌گذاری ضرر میدهد، متحمل زیان میشود و مقداری پول از دست میدهد ولی این امر با وسواس و

بنا بر این واتیکان با چنین ثروت هنگفت، یک قدرت مالی بین‌المللی محسوب میشود که از نظر ذخیره طلا و ارز خارجی در قیاس با سایر کشورها در ردیف کشور های طراز اول قرار گرفته است.

البته این رقم سوای دارائی واتیکان بصورت املاک و مستغلات در کشورهای مختلف جهان است هرگز برای یک فرد عادی امکان ندارد که املاک و موقوفات کلیساهای مختلف جهان را که در هر دهکده وجود دارد، ارزیابی کند. چنانچه قیمت املاک را هم بر رقم بالا بیفزائیم، ارقام نجومی بدست خواهد آمد ولی این امر بسبب اینکه آمار صحیحی از آن املاک در دست نیست از محالات است با توجه باینکه قیمت مجموعه های هنری که در مخازن کلیساهای مختلف دنیا بچشم میخورد، و مسلما گرانبهاترین مجموعه‌های هنری است، بحساب نیامده است چنانچه امکان داشت

که تمام این ثروتهای هنری و ملی را بر ثروت نقدی سی میلیارد فرانکی واتیکان بیفزائیم به رقمی میرسیدیم که بجز دوسه کشور بزرگ جهان، هیچ دولتی در دنیا چنین ثروتی ندارد. در قصور واتیکان و کلیساهای معظم آن اشیاء و تابلوها و آثار هنری گرانبها نهفته شده که بعضی از آنها در دنیا منحصر بفرد و قابل ارزیابی نیست و بزرگترین کارشناسان و ارزیابان اروپائی و آمریکائی از ارزیابی آنها عاجز مانده‌اند. واتیکان در بسیاری از کشورهای اروپائی و آمریکای شمالی جنوبی مالک اراضی

هرکس که در دربار پاپ نامزد احراز مقامی میشود، اول شرطش اینست که حق ندارد کوچکترین اطلاعاتی از محیط کار خود بخارج بدهد و باید سوگند یاد کند که اسرار شغلش را مکتوم نگاهدارد و این امر یکی از مواد رسمی قانون اداره مرکزی کایسای کاتولیک است، هر قدر مقامش در واتیکان بالاتر باشد مسئولیتش برای حفظ اسرار بیشتر خواهد بود.

مخصوصا در مورد کسانی که با امور مالی سروکار دارند و مسئولیت امور مالی بدست ایشان سپرده شده است، این سختگیری بیشتر است و در انتخاب این قبیل مامورین، دقت خاص که نزدیک به مرحله وسواس است بعمل میآید. بهمین دلیل هیچکس تا کنون نتوانسته است اطلاعات دقیق و صحیحی از میزان ثروت موجود در دربار پاپ بدست آورد و آنچه که تاکنون تخمین زده‌اند و ارقامی که بدست داده‌اند، عموما تقریبی و متکی بر ظواهر بوده زیرا هیچکس از باطن کارها بجز متصدیان قسم خورده اطلاع ندارد.

آنچه مسلم است میزان ثروت واتیکان فوق‌العاده قابل توجه است. طبق تخمین ظاهری و ارزیابی که از روی ظواهر واتیکان بعمل آمده ثروت واتیکان به سی میلیارد فرانک جدید فرانسه یعنی معادل شش میلیارد دلار میرسد، و از این رقم فقط یکدهم آن در ایتالیا است. و بقیه در سایر کشورهای جهان متفرق است.

احتیاطهایی که متصدیان امور مالی در سرمایه گذاری میکنند کمتر اتفاق می افتد در مراحل وضع اقتصادی و اتیکان بستگی کامل به توسعه اقتصادی روم و ایتالیا دارد.

اشخاص مورد اعتماد پاپ در بسیاری از موسسات ایتالیائی بنام خود و بنفع و اتیکان سرمایه گذاری کرده اند.

این موسسات عبارتند از بانکها، شرکتهای مالی، شرکتهای ساختمانی، کمپانی گاز، کمپانی تراموای، مراکز برق و غیره که در بعضی از آنها، اکثریت سهام به و اتیکان تعلق دارد. غالبا در پشت اوراق سهام بعضی از شرکتهای جمله «باشرکت و سرمایه گذاری و اتیکان» نوشته شده و این خود وسیله برای جلب اعتماد مردم است و مردم از این قبیل شرکتهای استقبال فراوان میکنند.

در سال ۱۹۲۹ پاپ پی یازدهم با دولت ایتالیا قراردادی منعقد کرد که طبق آن دولتی در ناحیه و اتیکان که بخشی از رم است، بوسیله پاپ تاسیس شود. و اتیکان در آن موقع از قدرت اقتصادی قابل ملاحظه ای بهره مند بود ولی این قدرت در اصل به ایتالیا بستگی داشت.

دولت پاپ قبل از موافقتنامه سال ۱۹۲۹، علاوه بر رم، شامل «لورت»، «پادو»، «آسین» نیز میشد. پیمان «لاتران» نفوذ سیاسی پاپ را تقلیل داد ولی بر ثروتش افزود، دولت ایتالیا طبق این پیمان برای جبران خسارت و اتیکان که از کلیه حقوق خود در نقاط بالا صرف نظر کرده بود، مبلغی معادل هشتصد میلیون فرانک جدید به دربار و اتیکان پرداخت که قسمتی از این پول نقدا و بقیه بصورت اسناد خزانه پرداخت گردید.

پاپ پی یازدهم برای اداره این سرمایه ها اداره ای بنام «اداره مخصوص» تشکیل داد و آنرا تحت نظر یکی از

مالیچی های مشهور ایتالیا بنام «برناردس نوگارا» قرار داد. این شخص سیاست سرمایه گذاری بین المللی اتخاذ کرد و سرمایه اولیه دربار و اتیکان را به دهها برابر رسانید.

فعالیت های اداره مخصوص همواره توأم با احتیاط قاطع بود و در حال حاضر دارای وضع بسیار خوبی است که نظیرش را در کمتر کشوری میتوان مشاهده نمود. یکی از اسرار موفقیت «اداره مخصوص» و مدیران آن، آزادی عمل بی نظیری است که در کارها دارند. هیچ بانکدار یا وزیرداری در دنیا سراغ ندارید که نسبت به آزادی عمل گردانندگان دستگاه مالی پاپ غبطه بخورد. مدیران مالی و اتیکان از آزادی مطلق برخوردارند و بهیچکس و به هیچ دستگاهی نباید حساب پس بدهند.



پاپ پل ششم پیشوای کنونی کاتولیک های جهان

نه پارلمان، نه هیئت دولت، نه مجمع عمومی صاحبان سهام، نه بانرس شرکت، نه نماینده صاحب سهم. مردمانی پاکدامن و صالح با اتکاء به ایمان خود تصمیماتی اتخاذ میکنند و بلافاصله بموقع اجرا میگذارند ولی این تصمیمات با احتیاط قریب به وسواس توأم است و چون نگرانی «حساب پس دادن» ندارند، در کارها تهور و بی باکی بخرج میدهند و اینرو همیشه موفق میشوند. اینها دیناری بابت مالیات نمی پردازند.

در سال ۱۹۶۲ که حکومت متمایل به چپ در ایتالیا روی کار آمد، برای اخذ مالیات به و اتیکان فشار آورد ... روزنامه ها عموما از تصمیم دولت جانبداری کردند و جنجال بزرگی بپا شد و بالاخره بصورتی حل شد که پیروزی از آن و اتیکان بود. «اداره مخصوص» بنا بآزادی عملی که دارد، میتواند در کارهای طویل المدة شرکت کند و موسسات خود را در هر کشوری که وسائل بهتر و آماده تر داشته باشد، تاسیس کند و چون جنبه روحانی و مذهبی دارد، مردم بیشتر استقبال میکنند و موفقیتش حتمی است.

جانشین «نوگارا» که امروزه سیاست مالی و اتیکان را در دست دارد، کاردینال «آلبرتودی ژوریو» است، پیر مردی است هشتاد و یک ساله و کارشناس مالی و متخصصین مشهوری چون «لوئیجی منی نی» ایتالیائی و «هانری مایاردوز» سوئیسی او را در کارها یاری میکنند.

پول نقد و ذخیره طلای و اتیکان در بانکهای آمریکا و اروپا مخصوصا در بانکهای انگلستان و سوئیس سپرده شده است متصدیان اداره مخصوص در سرمایه گذاری وسواس عجیبی بخرج میدهند و تا صد درصد از نتیجه آن یقین نداشته باشند سرمایه گذاری بقیه در صفحه ۶۶



در تعلیم و تربیت کیفیت فدای کمیت شده است

قرن ما را باعتبارات بسیار میتوان عصر کمیات نامید. قرنیه که در آن ریاضیات مبنای اکثر دانشهاست و آمار در همه علوم و حتی در علوم انسانی بکار میرود و نه فقط در جامعههای پیشرفته صنعتی که بقول جامعهشناس آلمانی تونیس بر عقل سوداگر حسابدان پایه گزاری شده ملاک و معیار همه چیز رقم و عدد است (چنانکه ارزش انسان را به مقدار ثروت او میسنجند و ارزش هنر را به عدد خواستاران آن قیاس میکنند!) بلکه در جامعههای عقبمانده فلاحی نیز که هنوز بر اساس روابط عاطفی استوار است افزایش نفوس چنان به سرعت صورت میگیرد که ناچار مسئله کمیت و عبارت دیگر جمعیت روزافزونی که باید غذا و مسکن داد و از تعلیم و تربیت و بهداشت و رفاه برخوردار کرد مشغله خاطر همه کارگردانان اجتماع شده است. سخن پیتیریم سوروکین جامعهشناس بزرگ عصر ما درست است که قرن حاضر را باید قرنی دانست که در آن چهار علامت عمده آغاز تندی و سقوط تمدن و فرهنگ حسی و مادی بچشم میخورد و از جمله آن علائم همین غلبه کمیات بر کیفیات است. در عرصه تعلیم و تربیت در ممالک نورسته که در راه نیل به ترقی و کمال جامعههای پیشرفته شتابزده هستند این تسلط کمیات بر کیفیات نظر را بخود جلب میکند. نورسیدگان میخواهند یک شبه ره صدساله روند و آنچه را مغرب زمین از رنسانس تاکنون بدست آورده است در مدت پنج و ده و بیست سال تحصیل کنند.

کوشش عظیمی که ممالک نودمیده آسیائی و آفریقائی در تعمیم آموزش ابتدائی و تعلیم سواد به عامه خلق مبذول میدارند گواهی روشن بر این حقیقت است. هدف های اجتماعی و سیاسی در این جوامع اخیر مقتضی آن است که هر چه زودتر همه مردم از خواندن و نوشتن بهره مند گردند و در این میان اگر کیفیت تعلیم و تربیت خلل یبند و معلمان پر شماره و کم صلاحیت بمدارس روانه شوند و در کلاسهای دو هفته با وسائل و ابزارهای قلیل و غیره کافی به انبوه شاگردانی که بدقت از غربال انتخاب و امتحان نگذشته اند دانستنی ناقص دهند باکی نیست. آن چه مهم است و چشمها را خیره میکند آماردراز شاگردانی است که هر سال ناپخته از کوره های آدم سازی بیرون ریخته میشوند و بعنوان تحصیل کرده از جامعه خود - واز دولت بعنوان نماینده اجتماع - امتیازات گوناگون توقع میکنند.

حتی طرح ریزان برنامه های فرهنگی در کشورهای در حال رشد نیز که ناچار نمیتوانند از جریان تند سیل مانند تمایلات عمومی برکنار مانند کمیت را فوق کیفیت میدانند و پیوسته سخن از درصد معلمان اضافی که باید طی مدتی مشخص بر سر کلاس آورد و لوازم و مخارج این کار میرانند و غالباً از این حقیقت غفلت مینمایند که کمیت خود در گرو کیفیت است و چنان که بتجربه ثابت شده اگر کیفیت درس و مدرسه اصلاح نشود بسیاری از دانش آموزان در میان راه میمانند یا ترک تحصیل میگویند و

در هردو حال به کمیت لطمه میزنند و بزبان دیگر یا کلاسها را بیهوده متراکم میکنند و یا هزینه گرانی را که صرف آنان شده یکسره بهدر میدهند و بنیان اقتصادی بازده نظام تعلیم و تربیت را که بدرستی قابل محاسبه است بشدت می کاهند. و همچنین اگر مدرسه با احتیاجات جامعه سازگار نباشد و برنامه و درس آنها را با صفات واحوال مطلوب نپرورد و بگفته اقتصاد شناسان کارائی دستگاه آموزش و پرورش قلیل باشد کم کم این دستگاه هواداران خود را از دست میدهد و توانگران فرزندان نخواستار خود را هم از طفولیت بقصد تحصیل به جامعه های خارج گسیل میدارند و مردمان کم بضاعت نیز با آن کولی نکته سنج همساز و هم آواز میشوند که بنا به روایت عید زاکانی بنور دیده خود میگفت کسب و حرفه یادگیر و رامشگری آموز ورنه ترا باین مدارس بسپرم تا چنانچه بیروند که نه بدرد دنیا خوری و نه بکار عقبی.

پس از جنگ جهانی دوم آهنگ مخارج فرهنگی بسرعتی بی سابقه در ممالک کم رشد فزونی گرفت امارد چند سال اخیر چنین بنظر میرسد که درصد این مخارج در بودجه دولتی و درآمد ملی این جامعه کم و بیش تثبیت شده و عبارت دیگر افزایش اهتمام در توسعه سریع تعلیم و تربیت کاری پیچیده و دشوار گردیده است از این رو چاره ای جز این نیست که از سرمایه گذاری موجود بهره بیشتر و عندالامکان حداکثر بهره بقیه در صفحه ۴۷

بلائی که دامنگیر خانواده‌ها شده است !

پرونده‌ایکه برای چهار سال بسته‌شد - در حاشیه يك فحاشی ادبی



بدنبال تدوین و تصویب قانون حمایت خانواده از طرف آزاد زنان و آزاد مردان دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی دایر باینکه مرد ها حق ندارند بیش از يك زن بگیرند نازنین مجله زن روز از قول سرکار خانمی بنام سرکار خانم ناهید . ن مژده داده بود که همسر گرامی‌شان چندبست جوان ۲۱ ساله‌ای را بنام فرهادخان عقد کرده و بخانه آورده و حالا فرهاد خان شده‌اند «هووی» سرکار خانم ناهید و بعد این ناهید خانم ضمن نامه مفصلی که بسرکار خانم گلی خانم گره‌گشای نازنین مجله زن روز نوشته‌بودند از ایشان راه‌چاره خواسته‌بودند که با این هووی «نر» چه بکنند که باصل قضیه کاری‌نداریم ولی آنچه مرا بتفکر واداشت اطلاعات وسیع سرکار خانم گلی‌خانم گره‌گشای نازنین مجله زن روز در این زمینه بود که بحق میتوانم بگویم دامنه اطلاعات انیشتین در ریاضیات اینقدر نبود که سرکار خانم گلی خانم درمورد همجنس بازی داشتند من نمیدانم این سرکار خانم گلی خانم کلاس مخصوص این کار را دیده‌اند ، تحقیقات و تحصیلاتی در این زمینه دارند تخصصشان در این امر است و حتی دامنه اطلاعاتشان از زمان مرحوم شاه شهید ناصرالدین شاه کش می‌آمد تا امروز که در هلند چه جورکلوپی هست و برای اینکار در نروژ چه دستجاتی و با چه تعدادی عضو مشغول فعالیت‌اند و قانونی که در انگلستان گذشت چه منافعی دارد و اجازه بفرمائید در این مورد از اطلاعات سرکار خانم گلی خانم بنقل از همان نازنین مجله زن روزاستفاده شود.

خوشبختی که ضد قوانین طبیعت‌است. چرا روح بشر اینهمه دچار عفونت‌شده است ؟

اما خواهرم ، جواب ، «آیا»‌های تو چیست ؟ و تو باید در مقابل شوهرت چطور عمل کنی که سلامت و عافیت منتهی بشود ؟

بنظر من تو باید با اعصاب آرام دل محکم و روحیه قوی بنشینی و بدون جنجال و هیجان با او بطورجدی صحبت کنی . رویهات باید طوری باشد که انگار داری بایک مریض حرف میزنی و طالب شفای او هستی . نه با يك گناهکار و مجرم که قصدسرزنش و رسوا کردنش را داری.

ملاحظه فرمودید ؟ بخدا با این اطلاعات وسیعی که این بی‌بی نجیبه در مورد همجنس بازی دارند خدا نیامرزیده اصغر قاتل بیجا میکند که ادعای رهبری أعضاء پان‌اصغریم را دارد .

بهر تقدیر بنده می‌خواستم از سرکار خانم گلی خانم صمیمانه تقاضا کنم که این اطلاعات سودمند و مفید بحال خانواده ها را نزد خودشان حبس نکنند و در مقیاس وسیع تری در اختیار خانواده ها بگذارند فی‌المثل در برنامه مرزهای دانش یا میزگرد زن و زندگی یا در بخش های روانکاو و روانشناسی رادیو شرکت بفرمایند تا همه مستفیض بشوند ، موفقیت سرکار خانم گلی خانم را در هدایت خانواده ها صمیمانه آرزو میکنم.

پرونده‌ایکه برای چهارسال بسته‌شد... بحمدالله انتخابات دوره بیست و دوم به میمنت و مبارکی و بی سروصدا تمام شد و نمایندگان محترم ما که خداوند نگهدارشان باشد بدون دخالت

«باه خواهر ، ما زنها از دست این مردها چها که نکشیده‌ایم . مادر بزرگهای ما چها نکشیدند . درد که یکی دو تا نیست . پسر حوا همیشه بنده و برده و اسیر شهوات خودبوده است و اگر نبود کار جهان ما امروز بهتر از این بود که هست .

همجنس‌گرانی تنها درد بیدرمان بعضی از مردهای شهر و مملکت ما نیست ، در اروپا و آمریکای متمدن هم این مرض کولاک میکند . در هلند که دیگر گندکار بقدری درآمده که این جماعت کلوب بزرگی دارند که چها رهزار نفر عضو دارد و پلیس هم جا و محل و مقاصد آنرا می‌داند و اصلا بروی خود نمی‌آورد.

همین هفته گذشته بود که پارلمان انگلیس لایحه‌ای تصویب کرد و «همجنس بازی» را از مجازات معاف نمود .

دنیا نمیدانم دارد بکجا میرود که فساد را پیشقراول رفتن کرده است. مجله «نوا» که از مجلات جدید و جنجالی انگلیس است دو ماه پیش داستان عروسی و زندگی مشترك دوتا مرد را در کمال وقاحت در هشت صفحه رپورتاژ کرد و حتی عکس روی جلدش را هم به عکس نامبارک عروسی آنها اختصاص داده و با جزئیات تمام نوشته بود که این دو تا مرد در يك آپارتمان مثل زن و شوهر زندگی میکنند ، رقص و کوکتل پارتی می‌روند، خرید میکنند و مبل و اثاثه می‌خرند و از هرجهت احساس خوشبختی می‌فرمایند (۱) بخودم گفتم : لعنت باین

دست از صندوقها بیرون آمدند و به مدت چهار سال بار سنگین مسئولیت را بدوش خواهند کشید (تا کور شود هرآنکه نتواند دید) و دلخوری من از این است که از بس انتخابات ما با سرعت و دقت انجام شد من فرصت نکردم آن يك رای خودم را بآنهايي كه وعده کرده بودم بدهم تا رفتم بهم بگردم گفتند صاحب راحت .

باز خدا پدرشان را بیمارزد که سر و ته قضیه را زود بهم آوردند و انتخابات جمع و جوری کردند و هی سیورها و کارگرها را با کامیون و اتوبوس های شرکت واحد این طرف، آنطرف نکشیدند .

بهر تقدیر چون پرونده اینکار بمدت چهار سال بسته خواهد شد و دیگر حرفی نداریم که در این زمینه بزنیم اجازه بفرمائید یکی دو سه آگهی انتخاباتی مربوط به (انتخابات برقی) دوره بیست و دوم بعرض تان برسانم و ما هم برای چهار سال دیگر این پرونده را به بندیم تا چهار سال دیگر هم کسی مرده و کی زنده ؟ فقط مالیاتها و

عوارض هایتان را حاضر کنید که موجب ماهی ششزار تومان برویجه ها، بتاخیر نیفتد .

روز سه شنبه هفته گذشته عکس دوران شایب سرکار خانم ملکه اعتضادی را روی کاغذ سفید اعلا الصاق شده بدیوار های خیابان دیدم که التماس دعا داشتند و مردم هم جمع شده بودند و قبل از اینکه برنامه های کار سرکار خانم و نوشته های زیر عکس را بخوانند در باره قشنگی چهره و لطافت پوست و مژه های برگشته و ریمل کشیده بانوی محترمه صحبت میکردند (بالاخره نفهمیدم وکیل شدند یا نه؟) حاجی. آقائی که ته ریشی داشت و عرقچین دست بافتی روی سرش بود و پیراهن سفیدش روی شلوار دبیت حاج علی اکبری اش افتاده بود بغل دست من ایستاد و نگاهی از روی خریداری به عکس کرد و شانه ای بالا انداخت و ضمن اینکه راه میافتاد زیر لب گفت :

بحق حق قسم من یکی که باین خاتون رای میدهم این کجا عباس

روستا کجا ؟ يك لنگه ابرویش دویت تا وکیل را میخرد و آزاد میکند. — دیگر نفهمیدم این مومن موفق شد رایش را به بی بی بدهد یا نه و اگر داد بنام سرکار خانم ملکه اعتضادی از صندوق در آمد یا خیر والله اعلم. در نازنین روزنامه اطلاعات عده ای از دوستان جناب آقای عبدالحسین بوذرجمهر آگهی داده بودند به این مضمون .

«آقای عبدالحسین بوذرجمهر که مورد علاقه قاطبه اهالی شهسوار بویره فرهنگیان، کشاورزان و اصناف میباشد بموم اهالی شهسوار معرفی میشود — شکیبائی، محبی، جهانی و چند امضاء دیگر».

که بنده هرچه فکر کردم اگر این جناب آقای عبدالحسین بوذرجمهر مورد علاقه قاطبه اهالی شهسوار هستند که چرا چند نفر دیگر به قاطبه اهالی معرفی اش میکنند اگر ناشناس هستند و در محل معروفیت ندارند چطور مورد علاقه قاطبه اهالی میباشند؟ عظم بجائی قد نداد ، شما چیزی فهمیدید؟ جناب آقای جمشید سوروی هم در صفحه یازده نازنین روزنامه اطلاعات یکشنبه هشتم مرداد ماه اعلان داده بودند: معرفی کاندیدا ها — جمشید سوروی بدون وابستگی به هیچ حزب و دسته ای تنها با حمایت حقیقی مردم بمجلس شورای ملی میرود.

از قرار واقع گویا نام فامیل ایشان (سوروی) نبوده بلکه چیز دیگری بوده که در حرفه جینی (سوروی) جیده و چاپ شده لاعلاج در صفحه داخل همان شماره نازنین روزنامه اطلاعات توضیحی باین شرح داده بودند که :

جمشید سوروی

در آگهی صفحه ۱۱ در چاپخانه «سوروی» چاپ شده است که بدینوسیله تصحیح میشود !

بقیه در صفحه ۵۴

صفحه ۱۱

معرفی کاندیداها

جمشید سوروی

بدون وابستگی به هیچ حزب و دسته ای
حقیقی مردم — برای اجرای

آقای عبدالحسین بوذرجمهر
که بومی باطن شاه و دولت
و مورد علاقه قاطبه اهالی
شهسوار بویره فرهنگیان
و اصناف میباشد بموم اهالی
شهسوار معرفی میشود —
شکیبائی، محبی، جهانی
و چند امضاء دیگر

درباغ وچمن، بلبل خوشگوار، نیلگونست
درخنده، گلها گل خوشبو نیلگونست
بشنو زن این لنگه که بر کافه رای
انگس که نیلگونست نام سکو — نیلگونست

دکتر اجناسی الله نیکم
فامیلی نام گسری گل نیکم
مردود مجلس شورای اسلامی در
انتخابات ایران میباشد .
۱۳۰۶-۱





رجوع شود بکارگاه

از : دکتر مسعود انصاری

رمز موفقیت و علل شکست زندگی زناشویی

زنان و شوهرانی که بیش از همه در معرض خطر جدائی هستند

چرا بعضی اوقات زندگی پاره‌ای از زنان و شوهران به بن‌بست میرسد و آنها را ناچار از جدائی میکند و چه عواملی سبب میشود که بعضی از زنان و شوهران تا واپسین دم حیات نسبت بیکدیگر وفادار بمانند؟ سالهاست دانشمندان جامعه شناس و روانشناس برای یافتن پاسخهای جهت این پرسشها مشغول بررسی و تحقیق هستند تا بدینوسیله بتوانند علل واقعی موفقیت و یا شکست را در زندگی زناشویی کشف نموده، زندگی زناشویی افراد را قوام بخشند و امکانات جدائی آنها را از بین بردارند:

«ویلیام گود» یکی از جامعه شناسان مشهور معاصر آمریکائی میگوید، زنان و شوهرانی که زندگی خانوادگی آنها دارای شرایط زیر باشد، برای جدا شدن از یکدیگر بسیار مستعد هستند و بیش از سایر زنان و شوهران باید در حفظ حیات زناشویی خود احتیاط کنند:

* آنهایی که بین سنین ۱۵ تا ۱۹ سالگی ازدواج کرده‌اند. (باید دانست که بر طبق آمار رسمی اغلب کشورها طلاق بین این دسته از افراد سه برابر سایرین است).

* زنان و شوهرانی که قبل از ازدواج با یکدیگر آشنا نبوده و یا معاشرشان با هم کم بوده است.

* آنهایی که زناشویی والدیشان رضایت بخش نبوده است.

* افرادی که دارای معتقدات مذهبی نیستند.

* اشخاصی که ازدواجشان مورد موافقت والدین و یا دوستانشان نبوده است.

* زنان و مردانی که وضع اجتماعی

و اقتصادی آنها با یکدیگر تفاوت زیاد دارد.

* زنان و شوهرانی که بیکدیگر دروغ میگویند.

* زنان و مردانی که در مورد سیاست، مذهب و طرز فکر اجتماعی با یکدیگر اختلاف دارند.

البته باید دانست کلیه زنان و شوهرانی که گرفتار بعضی از شرایط ذکر شده بالا و یا حتی اغلب آنها میشوند، حتماً زندگی زناشویی آنها بطلاق منتهی نخواهد شد، زیرا هرگاه قرار بود با تحقق این شرایط بین زن و شوهر جدائی بیفتد، بیشتر زنان و مردان میبایستی بطور تجرد زندگی خود را بسر میآوردند، ولی تردید نیست هرچقدر که شرایط ذکر شده بالا در کانون خانواده‌ای زیادتیر رخنه کند، نشاط و شغف بیشتر از آن خانواده ریشه‌کن خواهد شد و چه بسا در بعضی از موارد به طلاق وجدائی خواهد انجامید.

«دکتر ناتان اکرم» یکی از پسیکیاتریست‌های مشهور که در ضمن کارشناس امور خانواده‌ها نیز هست میگوید: «اگرچه بسیاری از زنان و شوهران با یکدیگر زندگی میکنند، ولی در حقیقت از لحاظ احساسات و عواطف نسبت بیکدیگر بیگانه هستند و کاملاً از هم جدا بسر میبرند».

علت زندگی مشترك این افراد

اکنون که قانون حمایت خانواده در سراسر ایران بموقع اجرا درآمده و بمواظبات سلب حق طلاق بکجانبه از مرد و محدود شدن شرایط طلاق، به زنان هم حق تقاضای طلاق داده شده است، مطالعه این مقاله که چکیده تحقیقات جامعه‌شناسان درباره رموز موفقیت و علل شکست در زندگی زناشویی است، برای هر زن و مردی ضروری است.

عشق و محبت نیست، بلکه عواملی که باعث عدم جدائی عملی آنها شده‌اند عبارتند از: نیاز اقتصادی، انجام وظایفی که در مقابل فرزندان خود بهمه دارند، نیاز فردی، ترس از تنهایی و نداشتن پناهگاه دیگری که بتوانند بآن ملتجی شوند.

عده‌ای عقیده دارند هرچقدر که از عمر ازدواج بگذرد، از خطر طلاق و جدائی زوجین کاسته خواهد شد، ولی در نتیجه آزمایشی که از عده‌ای از زنان و شوهرانی که از ۲ تا ۲۱ سال از ازدواجشان میگذشت بعمل آمد، معلوم شد که هرچقدر که به عمر ازدواج افزوده میشود اگر بین زوجین توافق فکری نتوانسته باشد بوجود بیاید، عدم رضایت آنها از یکدیگر افزون‌تر میگردد. البته باید متوجه بود که زن و شوهر نباید بصرف اینکه نمیتوانند برای یکدیگر خوشبختی و سعادت بوجود بیاورند باید از یکدیگر جدا شوند، زیرا چه بسا همین راحتی و آسایش نسبی را که در زندگی باصطلاح ناخشنود خود احساس میکنند در محل دیگری نخواهند یافت.

حالا باید به بینیم، اصولاً چرا آنقدر اختلاف و نارضایتی در بین خانواده‌ها شایع شده است؟ چه عواملی باعث میشود که یکی از زوجین از زندگی خود راضی و دیگری ناخشنود باشد؟ ریشه این ناراحتی‌ها را در کجا باید جستجو کرد؟

میآید و آن اینست که در حالیکه هر مرد یازنی میتواند صدها نفر را از بین افراد گروه خود و یا خارج از آن برای همسری انتخاب کند، چرادمه انتخاب خود را به شخص واحدی محدود میکند.

بسیاری از کارشناسان امور ازدواج معتقدند که تنها عشق و علاقه باعث پیوستگی زن و مرد میشود. از نقطه نظر روانی هر فردی، به اشخاصی تمایل پیدا میکند، که مطابق دلخواه او عمل بکنند، بنابراین هنگامی که شخصی با فردی برخورد میکند که بتواند تمایلات و علائق وی را ارضاء بکند، عشق و علاقه بوجود میآید، مردی که میل دارد بر زن قدرت سلطه و حکومت داشته باشد، بزنی روی میکند که میل داشته باشد در کنف قدرت مرد زندگی کند و باین ترتیب اساس اتحاد و پیوستگی زن و مرد برشالوده این علائق پایه گزاری میشود.

باید دانست که انتخاب همسر برای برآوردن نیازمندیهای زندگی بطور ناخود آگاه انجام میگردد، به عبارت دیگر شخصی که همسری را برای خود بر میگزیند، ناخود آگاهانه تشخیص میدهد که او برای برآوردن نیازمندیهایش از دیگران شایسته تر است، ولی اگر از او سؤال کنید که چرا بین تمام افرادی که آمادگی همسری وی را داشته اند، فرد معینی را انتخاب کرده است، جواب خواهد داد زیرا: «او زنی نجیب و مهربان است.» در حالیکه اگر عمق مطلب را بررسی کنیم، خواهیم دید موضوع غیر از اینست و هرگاه پسیکیاتریستی موضوع را مورد بررسی قرار دهد، برای مثال ملاحظه خواهد کرد، که چون این مرد احتیاج داشته است که زنی مانند فرزند از وی پرستاری کند، از اینرو به انتخاب همسری

برای مرتبه اول با مرد ازدواج تن در میدهند با دختران باکره و مردانی که برای مرتبه های بعد زناشویی می کنند با زنان بیوه، ازدواج مینمایند و همچنین دختران باکره نیز کوشش میکنند با مردانی که تاکنون تاهل اختیار نکرده اند و زنان بیوه نیز سعی میکنند، با مردانی که قبلاً متاهل بوده اند ازدواج کنند.

طبیعی است افرادی که از دسته ها و گروه های خاص هستند، دارای علائق و تمایلات مشترک هستند و بهتر میتوانند با یکدیگر دمسازی و سازگاری داشته باشند و علائق و تمایلات مشترک آنها را زیاده تر بیکدیگر پیوند خواهد داد. ولی در اینجا سئوالی پیش

بدیهی است که بطورکلی بسیاری از ازدواج ها با میل و رغبت طرفین و بمنظور ساختن زندگی مرفه و آسوده انجام میگردد. اگرچه ممکن است در ظاهر بنظر بیاید که زنان و شوهران بطور اتفاقی و تصادفی یکدیگر را انتخاب میکنند، ولی معمولاً زنان و مردان سعی میکنند با افرادی ازدواج کنند که از تمام جهات از قبیل: نژاد، مذهب سواد، وضع اقتصادی و اجتماعی و غیره با یکدیگر هم آهنگی داشته باشند و همچنین کوشش میکنند، از بین کلیه افرادی که با آنها توافق فکری دارند، شخصی را انتخاب کنند که بیش از همه برای آنها مفید باشد. معمولاً مردانی که



دختر جوان، زندگی زناشویی را با امیدها و آرزوهای فراوان آغاز میکند... ولی بسیاری از این آرزوها عملی و برآوردنی نیست.

اقدام نموده که خصوصیات مادر بودن را در وی قویا مشاهده کرده است. در نتیجه آزمایشی که روی دانشجویان متأهل و همچنین آنهایی که نامزد داشتند انجام گرفت، معلوم شد زنان و مردانی که دارای وضع اجتماعی یکسان و علائق و تمایلات مشترک باشند، کمتر با یک دیگر اختلاف پیدا خواهند کرد و از اینرو کارشناسان امور ازدواج سعی میکنند، اختلافزنان و شوهران را با نزدیک کردن افکار آنها بیکدیگر از میان بردارند.

عدهای معتقدند که در دوره نامزدی میتوان فهمید که آیا دختر و پسر یا زن و مردی میتوانند با یکدیگر سازگاری داشته باشند یا نه. محققین امور زناشویی این عقیده را فقط تحت شرایط خاصی قبول میکنند، زیرا جذب و کشش جنسی زن و مرد در دوره نامزدی مانع از آنست که آنها بتوانند شایستگی یکدیگر را برای زندگی زناشویی تشخیص بدهند و چه بسا پس از ازدواج معلوم خواهد شد شخصیتی را که هر یک از دو طرف ازدواج در دوره نامزدی در طرف خود تشخیص داده‌اند، با آنچه که پس از ازدواج از او دیده‌اند، کاملاً با یکدیگر متفاوت بوده است. بنابراین در دوره نامزدی طرفین ازدواج باید هوشیار بوده و اجازه ندهند که جذب جنسی آنها را غافل کند و نگذارد که شریک دائمی زندگی آینده خود را بخوبی و آنطور که هست بشناسند.

بعضی اوقات بحرانهایی در زندگی زناشویی بوجود می‌آید و حتی بین صمیمی‌ترین زنان و شوهران شقاق و نفاق می‌اندازد. برای مثال هنگامی که زن و شوهری اولین فرزند خود را بوجود می‌آورند، اگرچه در بعضی موارد، وجود فرزند ممکن است باعث هم‌بستگی زیادتر آنها شود، ولی بعضی اوقات نیز دیده

شده است که تولد فرزند بحرانی در زندگی زناشویی والدین ایجاد می‌کند و باعث وجود اختلافاتی بین آنها خواهد شد. در نتیجه آزمایشی که روی عدهای از زنان و شوهرانی که برای مرتبه اول دارای فرزند شدند بعمل آمد، معلوم گردید که برای ۲۵ درصد آنها وجود فرزند، بحران شدیدی ایجاد کرده است، مادرها، از اینکه شاید نتوانند وظائف مادری را بخوبی انجام دهند بوحشت افتاده و پدرها نیز از اینکه مبادا، عیالشان با وجود فرزند قادر بدارد امور خانواده نباشد و همچنین از لحاظ مالی توانائی اداره امور خانواده خود را از دست بدهد دچار تشویش و اضطراب میشوند و از اینرو طرفین با ایجاد این افکار نسبت بیکدیگر اندیشناک میشوند و همین مایه فکری گاهی اوقات باعث ایجاد اختلافات شدیدی بین آنها خواهد شد. بعلاوه چگونگی تربیت و رفتار با طفل خود موضوعی است، که اگر زن و شوهری عاقلانه نسبت بآن فکر نکنند، بعضی اوقات وسیله ایجاد اختلافات عمیق بین والدین خواهد شد. یکی از علل عمده ایجاد اختلاف عمیق در زندگی زناشویی، توجه نکردن باختلافات جزئی و مرافعه و دعوی مداوم بر سر آنهاست. محققین امور زناشویی دانشگاه «پنسیلوانیا» برای کشف علل اختلاف و نزاعهای خانوادگی، تعداد ۲۰۰ نفر از زنان و شوهرانی را که بعضی اوقات برای مشاوره در امور خانوادگی بآنها مراجعه کرده بودند، و همچنین تعداد ۱۰۰ نفر از زنان و شوهرانی را که با توافق کامل با یکدیگر بسر می‌بردند، مورد آزمایش قرار دادند. برای انجام آزمایش بهر یک از این ۳۰۰ نفر زن و مرد جداگانه کاغذی داده شد و از آنها خواستند که اختلاف خود را با همسرشان روی کاغذ بیاورند. آنچه را که این ۳۰۰ نفر

زن و مرد بعنوان علت اختلاف خود با همسرشان روی کاغذ مربوطه یادداشت کردند بشرح زیر بود:

امور مالی، امور مربوط بمنزل اختلافات فکری، نابسامانیهای جنسی، انجام امور مربوط بخانواده‌ها و اطفال، تفریح و سرگرمی، وجود مادر شوهر، عادات شخصی، حسادت بکی از زوجین، کیفیت کار شوهر، وجود مادر زن و سایر منسوبین زوجین، کیفیت کار عیال، امور مذهبی، بی‌وفائی و خیانت، بهداشت، وضع اجتماعی و فرهنگ. هنگامی که پاسخهای ۲۰۰ نفر زنان و شوهران دسته اول که بعضی اوقات با یکدیگر اختلافاتی پیدا کرده بودند و ۱۰۰ نفر دسته دوم که باتوافق کامل با یکدیگر میزیستند. مورد بررسی قرار گرفت، معلوم شد، طبیعت و کیفیت اختلافات زناشویی هر دو دسته مذکور عیناً یکسان است ولی دامنه اختلاف دو گروه مذکور با یکدیگر تفاوت داشت.

بنابراین از آزمایش مذکور چنین نتیجه گرفتند که اختلافات زناشویی را در هر حال میتوان پیش بینی و پیش‌گیری نمود، اما اگر بآنها توجهی نشود، بعید نیست که بتدریج بصورت مزمن درآید و اساس خانواده‌ها را از یکدیگر متلاشی کند.

زنان و شوهران جوانی که به تحریک عشق‌های شدید با یکدیگر زناشویی میکنند و در ابتدای شروع زندگی، عشقشان نسبت بیکدیگر بقدری حاد است که فکر میکنند، عشق آتشین آنها هیچگاه اجازه نخواهد داد که اختلافی بین آنها پدید آید، پس از مدتی که از ازدواجشان گذشت، متوجه خواهند شد که عشق شدید برای بهم پیوستن آنها کافی نیست و پس از اینکه از حدت کششهای جنسی و عشقی آنها کاسته شد، نسبت بیکدیگر سرد و بی‌میل میشوند. بنابراین تردید بقیه در صفحه ۳۵

نامه سرگشاده يك زن

به زنی دیگر که دل از شوهر اوربوده است

«خانم ، فقط امروز صبح بود که وقتی در خیابان به يك دیگر برخورد کردیم ، احساس کردم که شما هم ههناقدر از من نفرت دارید که من از شما متنفرم ، نگاه شما گوینده احساساتتان بود . در صورتی که ما هر دو ، دو زن معمولی هستیم که در باره یکدیگر چیز زیادی نمیدانیم . تصادفا باید بگویم که شباهتی از نظر قد و اندام و رنگ مو نیز با هم داریم فقط شما ده سال از من جوانتر هستید و دیگر اینکه مردی که هر دو به او توجه داریم شوهر منست .

هیچ شکی ندارم از اینکه شما احساس میکنید این منم که در سر راه شما قرار گرفتهام . و شوهرم باید از من جدا شود تا عشق بزرگ شما دوباره محفوظ بماند . ولی شاید برایتان غیر قابل قبول باشد که با وجود این عشق بزرگ ، شوهرم هنوز من و بچه هایم را دوست دارد . اگر فکر میکنید این موضوع حقیقت ندارد پس چرا او وقتش را بین من و شما تقسیم میکند . سعی میکند که همه چیز را از من مخفی کند ؟

من شوهرم را دوست دارم و مطمئن هستم که او نیز مرا دوست می دارد و اگر میدانستم شوهرم احساس میکند که ازدواج ما يك اشتباه بود و عشق شما مهمتر از آنست از او جدا میشدم . پس من مانع خوشبختی شوهرم نیستم ولی اینرا باید بگویم که وجود شما مانع خوشبختی ما شده است .

من میدانم که شوهرم از من جدا نخواهد شد و اگر جدا شود من رنج بی پایانی خواهم کشید ولی همیشه به امید این هستم که شوهرم بطور کامل بطرف من برگردد . من از آن

زنهایی نیستم که بدنبال طلاق بروم فقط بخاطر اینکه برای مدتی اخلاق شوهرم عوض شده .

اولین باری که شوهرم شما را به من نشان داد و گفت تازگی ها دختر خوشگلی در آپارتمانی که محل دفتر کارم است آمده نگاه شما را دیدم صمیمی تر از آن بود که دو همسایه به هم مینگرند . ولی عشق و صمیمیت شوهرم مرا کور کرده بود بطوری که نمیدیدم چطور شما منتظر يك فرصت مناسب هستید.

بله آنقدر کور شده بودم که او را در دستهای شما گذاشتم و بعد که دریافتم باز آنقدر باو غلاقه داشتم که درك نکردم اگر مدتی من با بچه ها از او دور شوم و به مسافرت بروم دلتنگی او باعث نخواهد شد که قدرما را بداند . به همین دلیل با بچه ها به مسافرت رفتم من و او به هم نامه مینوشتیم و یا به وسیله تلفن از راه دور تماس می گرفتیم ولی يك روز ، نامه هر روزی او نرسید . او برای نامه ننوشته بود . من سعی کردم برای این کار او دلیلی بتراشم او گرفتار است ، او نامه را فراموش کرده به پست بیاندازد ولی بعد سردی شدیدی در قلبم احساس کردم من خودم را گول میزدم ، شب وقتی همه به رختخواب رفتند به شوهرم تلفن کردم در صورتی که شب دیروقت بود ولی او در خانه نبود . خیلی مایل بودم که روز بعد برگردم ولی بچه ها به هیچ عنوان قبول نمیکردند . تمام شب را بیدار ماندم . چندی بعد وقتی نامه او رسید سراسیمه به اطاقم دویدم و آنرا باز کردم ولی این نامه آن مرد با همان خصوصیات نبود . شوهر من

عوض شده بود . چند گامه معمولی نامه را پر کرده بود و در آخر نیز کامه همیشگی (عشق من) دیگر گریه سابق را نداشت .

وقتی که ما بر می گشتیم شوهرم به ایستگاه راه آهن آمده بود ولی بوسه و صمیمیت و هیجانش به حدی بود که من فکر کردم اشتباه می کردم که او را به بی مهری متهم مینمودم .

چندی بعد دیگر برایم معلوم شده بود که پای زنی دیگر در میان است تصمیم گرفتم که مقاومت کنم و یا با آن زن بجنگم .

شوهرم ، عشقم ، خانه ام و بچه هایم ارزش این مقاومت را داشتند . تازه فهمیدم که دوری مرا زن دیگری جبران کرده بود . گم گشتن خصوصیات اخلاقی تازه ای در شوهرم نمودار میشد . او دیگر به طرز آرایش گیسوانم ایراد نمیگرفت ، اندامم بنظر او چاق میآمد . من میدانستم که شما لباسهای زیبایی میپوشید و هر روز آرایشگر گیسواتان را شانه میزنند ولی چه میتوانستم بکنم پولی که شوهرم در میآورد خرج همه ما می شد کند ولی پولی که شما در میآورد همه خرج خودتان میشود . پس من هرگز نمیتوانم لباس های گران قیمت شما را بپوشم . ولی با وجود این چند لباس تازه خریداری کردم ، رنگ گیسوانم را روشن تر کرده و چند داروی ضد چاقی نیز خریدم . ولی بهر حال وزن بدنم کمتر میشد زیرا گاه شبها شوهرم تلفن میکرد که تا دیروقت کار دارد و نمیتواند شام را با من بخورد از شدت غصه اشتهايم را از دست میدادم . البته باید بگویم که هر بار که او بقیه در صفحه ۳۵



یادداشت‌های روزانه دربار

ناصرالدین‌شاه

— ۵۸ —

بسم الله تبارك و تعالی

به سر در آلاچی رفتن ، در این سردر مابین نسقچی‌ها و توپچی‌ها در سر ایستادن نزاعی شده بود . محمد صادق خان امین نظام رئیس توپخانه برای اینکه فتنه برنخیزد توپچی‌ها را فرمان داده بود که از حضور همایون بروند . این فقره برخاطر مبارک شاه گران آمده بود . امین نظام را از امارت توپخانه و تمام مناصب و شئون خلع فرمودند و چند نفر نسقچی [را] هم چوب زدند .

شنبه ۲۰ — تلگراف تهنیت امپراطور روس به شاه که امروز رسید خیلی معنی داشت . در آخر تلگراف این عبارت بود . «امیدواریم بعضی اشکالاتی که در میان است محض بقای دوستی رفع نمایند.» باز دیشب تلگرافی به میرزا محمود خان وزیر مختار پطر شده است که هر طور هست اسباب مسافرت شاه را از سرحد روس فراهم آورد . با وجودی که این شخص در پطر محل هیچ اعتنائی نیست .

سه‌شنبه ۲۳ — صبح دربخانه رفتیم . آنچه معلوم شد باز روسها جواب درستی بجهت رفتن فرنگ نداده‌اند و شاه در این خصوص اصرار غریبی بجهت رفتن فرنگ دارند که باعث حیرت داخله و خارجه شده است و فرنگی‌ها این ابرام را تحمل بر چه میکنند .

چهارشنبه ۲۴ — توپخانه را که از محمد صادق خان گرفته‌اند به اقبال السلطنه دادند . پنجهزار تومان هم پیشکش گرفتند . صبح و عصر مشیر — الدوله احضار شده بود . باز پیغام به سفارت روس برد . عجب این است این مسئله بخاکپای همایون مشتبّه شده است که ایلچی روس جز يك تلگراف

بتوفیق خدا و بیاری محمد مصطفی (ص) و علی مرتضی و فاطمه زهرا (ع) و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین شروع به روزنامه‌سال اودئیل نمودم و از همه یاری می‌خواهم که سلامتی به اتمام برسانم .

چهارشنبه ۱۷ رجب ۱۳۰۶ — پنج ساعت بغروب مانده تحویل حمل به آفتاب شد . وضع تحویل همان است که سنوات سابق نوشته‌ام . جز اینکه امسال ظل السلطان نبود . جلال الدوله پسرش با سرداری ماهوت آبی جای پدرش ایستاده بود . عزیز السلطان با لباس رسمی نظامی و حمایل امیر تومانی و تمثال (۱) و شمشیر مرصع زیر دست نایب السلطنه بالا دست سلیمان خان امیر تومان هشتاد ساله ایستاده بود . من هم در صف وزراء بودم . قریب يك ساعت طول کشید تا تحویل شد . زیادخسته و کسل شدم . تحویل که شد گوشه‌ای رفتم سوره مبارکه یاسین خواندم . بکلام الله مجید تفأل نمودم که این سال جدید بر من چه خواهد گذشت . این آیه آمد : «ان الله غفور رحیم» به فال خوش گرفتم . مسرور شدم .

پنجشنبه ۱۸ — صبح جمعی دیدن آمدند . بعد دربخانه رفتیم . سر ناهار حضور همایون بودم . خاطر مبارک را چندان خوش ندیدم . تمام اوقات تلخی‌ها بواسطه عدم مساعدت از طرف روس است ، بجهت این سفر فرنگ که در پیش است . سفرای خارجه امروز علی‌الرسم به تهنیت نوروزی آمدند . وزیر خارجه هم بود . شاه تشریف آوردند . سفیر کبیر عثمانی خطبه تهنیت عرض کرد . با کمال تغییر از ایلچی انگلیس و روس و فرانسه دو کلمه احوالپرسی فرمودند . بعد عقب رفته سکوت فرمودند . سفرا هم تعظیمی کرده بیرون آمدند . من هم خانه آمدم . شاه در تالار تخت مرمر سلام عام جلوس فرمودند . بعد

سفر بد میگذرد . انشاءالله برخلاف عقیده همه خواهد بود . خلاصه از خانه با کمال تأسف بیرون آمدم . خانه جناب آقا علی رفتم . باحالت ضعف برخاست دعا بگویم خواند . بیرون آمدم به درشکه نشسته طرف شاه آباد رفتم . سیزدهم اودئیل ماه فرانسه است . هوا بشدت سرد است . باران هیچ نباریده . خیلی خشک سالی است . خداوند رحم فرماید . نهار را منزل شاه آباد خوردم . از شدت غصه و مفارقت از مادر و عیال بر ختخواب رفتم . خواستم بخوابم خوابم نبرد .

جمعه ۲۵ - در زنجان اطراق است . صبح زود دیگن حاجی میرزا ابوالکرم ملای بزرگ زنجان رفتم . مرا به اصرار دعوت نهار کرد . قبول کردم . مشروط بر اینکه در خانه رفته بعد مراجعت نمایم . دوازده سال قبل از اینکه سفر دوم پادشاه فرنگ می آمدم در همین باغ منزل کرده بودند . بواسطه خون زیادی که از بواسیر شاه آمده بود در حالی که روی صندلی نشسته بودند و من زیر پایشان بودم یک دفعه غش کردند افتادند . اگر چنانچه آقا ابراهیم امین السلطان مرحوم بعجله شراب شیراز رسانده بود و بگلویش فربخته بودم خدای نکرده تلف میشد . الحمدلله این سفر سلامت است . خلاصه بعد از نهار شاه من بنا بوعده خانه میرزا ابوالکرم آمدم . نهار خورده منزل خود رفتم . امین السلطان با عزیز خان از اردو شهر حمام آمدند . سه ساعت بلائالت حمام بودند .

چهارشنبه سلخ - منزل ترکمان چای و هشت فرسخ است . صبح سوار شده با حکیم طلوزان به درشکه نشسته خدمت ولیعهد رفتیم . اسب ولیعهد هم دم سراپرده حاضر بود . علیرضاخان گروسی که سابق حاکم گروس [بود] و هزار نفر بدست او کشته شده است آنجا دیده شد . ولیعهد بیرون آمدند . مختصر تفقدی با حکیم طلوزان و احوالپرسی با من فرمودند بعد سوار شدند . مدتی با علیرضاخان گروسی اظهار لطف میکردند . معلوم شد علیرضاخان تنها طهرانیه را ندیده است ، با آذربایجانی ها هم ساخته است .

دیگر قدرت هیچ کار ندارد . ای کاش کسی محض دولت خواهی عرض میکرد که ننگ به این مهمان اصرار شدن را از خودتان دو رکنید . افسوس که مردمان قابل بزرگ ایران رفتند و یک نفر دولت خواه و ملت پرست نیست . خداوند شاه را حفظ کند .

دوشنبه ۲۹ - دیشب خبر روسها رسید که شاه را دعوت کردند . همان شبانه به امین السلطان اطلاع داده بودند . تا ساعت پنج خوشحالی رفتن را داشتند .

پنجشنبه ۱۰ شعبان - امروز شاه از پایتخت و عمارت سلطنتی و حرم خانه خودشان فرار فرمودند . صبح به بهانه سلطنت آباد سوار شدند . بیرون که آمدند فرمودند شب عشرت آباد خواهم بود . روز شنبه از عشرت آباد حرکت بسمت فرنگ میشود . از وقایع تازه اینکه سه روز قبل عزت الدوله پنجهزار تومان اشرفی و چند طاقه شال زیر بغل (۲) آدمش گذاشته اندرون رفته بود خدمت شکوه السلطنه که قمرالدوله دختر ولیعهد را بی صدا عقد کند برای معتمدالملک و امشب عروس را بیاورند . شکوه - السلطنه متغیر شده بود که عرصات خر گائیدن شنیده بودم ، اما عروس به این وضع بردن شنیده نشده است . عزت الدوله خفیف برگشته بود . شاه هم شب که شنیده بود خیلی بد گفته بود . فرموده بودند شکوه السلطنه خوب کرد تغییر کرد .

شنبه ۱۲ - انشاءالله فرنگ میرویم . سفر چهارم خودم است که یک مرتبه تنها رفتم و این سفر سوم است که در رکاب شاه میروم . صبح با مادر پیرم وداع کردم . بعد با اهل خانه که نوزده سال تمام است مزاجت نموده ایم با نهایت غم و غصه که جگر سنگ آب میشد وداع کردم . با وجودی که من از این زن اولاد ندارم طوری همدیگر را دوست می داریم که کمتر کسی در عالم این طور محبت دارد . خودم هم بواسطه محبت به این زن طالب اولاد نیستم . اگر چه اعتقاد به بعضی عقاید ندارم ، اما چون همه مردم از این سفر بد میگویند من هم وحشت غریبی دارم . عقاید منجمین این است که [به] شاه در این

امین السلطنه و مجدالدوله و دو برادرش . کالسکه پنجم حکیم طلوزان و من و دندان ساز . بیست و پنج کالسکه دیگر حمل ملتزمین رکاب را مینماید . شبها عزیز خان در يك اطاق با امین السلطان میخوابد . مامورین روس صورت زیبای این جوان را که دیدند تصور نمودند که زنی است در لباس مردانه ، محض دفع شهوت وزیراعظم همراه است ، یابواسطه اعتماد کاملی که شاه به او دارد یکی از خادمان حرم جلالت است به این لباس به او سپرده اند . اول رسوائی در خاک خارجه است . خلاصه اهالی ایروان پذیرائی کاملی نمودند . بندگان همایون مالیات ایروان را از حاکم آنجا سؤال فرمود . عرض کرد چهار کرور منات است . عرض حاکم سبب تعجب شد . عملة خلوت که حاضر بودند بعضی منکر این فقره شدند . بعضی نسبت ظلم و تعدی به روسها دادند . روزنامه های روس از حالبنای بد نوشتن از امین السلطان را گذاشته اند و این بدنویسی را به مشیرالدوله که در طهران است نسبت میداد .

سه شنبه ۲۰ - وارد مسکو شدیم ، خیلی با تشریفات . امروز در توقف گاه راه آهن وقتی که من لباس پوشیده حاضر بودم که شاه از کالسکه های راه آهن بیرون آمدند و به پرنس دلقورکی فرمانفرمای مسکو دستی دادند خواستند از جلو صف آن فوجی که بجهت احترام ایستاده بودند عبور کنند من بنا به تکلیف منصیب که ایشیک آقاسی هستم بفاصله پنج شش قدم جلو از شاه حرکت میکردم ، يك وقت ملتفت شدم که میرزا نظام هم دوش بدوش من حرکت میکند . پرسیدم جهت این عمل چیست؟ گفت آجودان ژنرال شاهم و بحکم جناب امین - السلطان مامورم این کار را بکنم ! ممکن بود به دهنش بزنم و دورش کنم ، باز صلاح خودم را در سکوت دیدم و از این به بعد جلو نیفتم . شب بخانه حاکم مهمان بودیم . هیچ يك از همراهان رعایت شب قتل را نکردند . از شرابهائى مفت حاکم مسکو نوشیدند . وزیر اعظم هم افتتاح شراب خوردنشان در ملاء در این شب عزیز شد . چون فرمودند شاه که رعایت ادب بکنید شام درست بخورید . من هم در حضور همایون تلافی گرسنگی این چند روز را کردم . بعد از شام شاه با همراهان به تماشاخانه رفتند . من نرفتم .

نا تمام

پنجشنبه غره رمضان - منزل قراچمن و سه فرسخ راه است . صبح که از ترکمان چای عبور کردم خانه ای که نایب السلطنه مرحوم باپسکویچ سردار روس در شصت و پنج شش سال قبل از این عهدنامه ترکمان چای را بسته بود دیدم . خانه مشهدی محمد نام بوده ولی حالا خراب و بی سقف است . آنچه از آثار باقی است محوطه بسیار کوچک است . در طرف قبله سه قسمتی محقری دارد . تمام بدبختی ایرانی در این خانه بنایش گذاشته شده .

سه شنبه ۶ - امروز از تبریز بطرف سرحد میرویم . منزل صوفیان است . صبح بارها را خارج کردم . از شهر بیرون آمدم . همه جا راندم تا پل سنق . در این بین عزیز السلطان با جلال و جبروت از جلو ما گذشت . به آفتاب گردان قرمز خودرفت ناهار بخورد . چند نفر از زارعین همین دهات در سایه دیوار بلافاصله بما نشستند بودند . یکی از دیگری پرسید « بو کده کمیدی » . دیگری جواب داد : « گرک شاهین اوغلی اوسون ولدن (?) قارداش » . سید گردن کلفتی بود . آن هم با این اشخاص نشسته بود . گفت : « خیر شاهین عینی ده » . من این لغت را معنی ندانستم ، بعد فهمیدم که مقصود برادرزن شاه هست . چند نفر از تجار معتبر ارامنه تبریز که رعیت ایران هستند بجهت تماشای حرکت اردو آمده بودند .

شنبه ۱۰ - از رودخانه ارس به اتفاق طلوزان عبور کردیم . امروز اول خاک فرنگ و اول دوری از وطن است . همه نوکرها رفتند . جز علی کسی همراه من نیست . توکل بخداوند رحیم و رحمان میکنم ، والسلام .

دوشنبه ۱۲ - منزل ایروان و راه چهار فرسخ است . ترتیب کالسکه ها از این قرار است . کالسکه اول مخصوص به شخص همایون است ، اما در هر « استاسیون » یک نفر از پیشخدمت ها را همراه می - نشانند بجهت صحبت . کالسکه دوم عزیز السلطان و اتباع مخصوصش . کالسکه سوم امین السلطان و میرزا محمودخان وزیر مختار و عزیز خان . کالسکه چهارم

مجاهدین گمنام مشروطیت ایران

مشروطیت برای سوداگران سیاسی جاه و مقام و ثروت بارمغان آورد و برای فداکاران واقعی مرگ و فراموشی ...!

و بازماندگان از طرف فرقه نگهداری خواهند شد ...

مرد همچنان با سخنان خود ، آتش دلیری ، رزمندگی ، و آزادی خواهی را در رگهای ماتهتپ حضار میریخت ... از مات هائی که به پا خاسته ، مبارزه و جانبازی کرده ، آزادی خود را بدست آورده اند ، نمونه ها میآورد . از انقلاب فرانسه ، ماجرا ها تعریف میکرد و شور می افکند و هیجان میآفرید . میخروشید و خروشان میکرد ...

آنگاه که سخنان او تمام شد هویشتی آشکار شد . در این مجمع که در یکی از سالن های بزرگ ارمنستان تشکیل شده بود و در آن از هر گروه فدائیان ، دو نفر شرکت کرده بودند ، تقریباً کسی کسی را نمیشناخت . همگی با رمزی معین در آنجا گرد آمده بودند و اینک که قصد تفرق داشتند ، در دل همشان ، یک نام میجوشید . نام کسی که آن شب ، با سخنان خود ، گرمشان کرده بود ، نام «علی مسیو» ...

«کربلائی علی» از تجار روشنفکر تبریز بود . بقصد تجارت ، بارها به استانبول رفته بود . در راه سفر از «گرجستان» اغلب . ماهها در «تفلیس» مانده ، با آزادیخواهان آنجا تماس پیدا کرده بود . و بدینگونه بافلسفه آزادی و استقلال ، آشنائی کامل یافته بود . زبان فرانسه و تاریخ انقلاب فرانسه را بدقت مطالعه کرده بود و بهمین سبب در میان مردم ، به «علی مسیو» معروف شده بود . هرگز تظاهر

یکدنیا هیجان تبدیل کرد . نمایندگان گروههای مختلف فدائیان ، سر در گوش یکدیگر می نهادند و به نجوا میپرسیدند .

— این کیست ؟ این ناشناس بی پروا ، این مرد پرشور که سخنانش ، اینگونه آتش خشم و بی باکی را در دلها و جان های ما شعلهور میکند؟ ..
مرد همچنان سخن میگفت :

«... مات ما اسیر است ، شما باید زنجیر های اسارت را پاره کنید . ولی بدانید که بی یار و یاور نیستید ... اگر خطری برای یکی از شماها پیش بیاید و جانتان را از دست بدهید ، بی هیچ تردید ، قاتل کشته خواهد شد

» ندیدی که چون گربه عاجز شود ، بر آرد بچنگال ، چشم پلنگ ؟

همسایگان عزیز ! فدائیان دلیر ! بدانید و آگاه باشید ، ما که اسلحه برداشته ایم ، مثل مستبدین میل نداریم کسی را بدون تقصیر بکشیم . وظیفه ای سنگین بعهده ما است .. ما برای هموطنان خود آزادی میخواهیم . ما میخواهیم ظلم و استبداد ریشه کن شود . بیاری خدا بمقصد خواهیم رسید و آزادی را خواهیم گرفت ..

سخنان مرد ناشناس ، بدینگونه و با این کلمات آغاز شد و رفته رفته ، گرم شد و مجلس را به یکپارچه آتش ،



علی مسیو با گروهی از پیکارگران راه آزادی . ردیف اول از راست به چپ : آقا میر قاسم لیل آبادی - آقا کریم اسکندانی - حسن پسر علی مسیو - علی مسیو - ضرغام - قدیر پسر علی مسیو . ردیف دوم : نفر چهارم آقا میر علی اکبر سراج ، نفر پنجم محمد عمو (میراب) و نفر ششم مهدی محمد صادق . ردیف سوم : نفر سوم مهدی محمد علیخان . نفر پنجم حسین خان باغبان .

نمیکرد. با آنکه روحی متلاطم و پر جوش و خروش داشت ظاهراً همیشه آرام بود. و با همان آرامش ظاهری خود، فدائیان را به مشق کردن تشویق میکرد، نطق های آتشین میکرد، فعالیت های طاقت فرسا داشت، بهمه جا سر میکشید، از همه جا خبر می گرفت و از کوچکترین حوادث، به زودی آگاه میشد و سپس، دوستان و همسالان را در جریان امور قرار میداد...

در نتیجه مطالعات عمیق و تماس و بحث و گفتگو با آزادیخواهان ترکیه و قفقاز، اندیشه آزادیخواهی در سرش افتاده بود و این آرزوی دلپذیر را همیشه در دل می پرورانید. و هم باین سبب بود که قبل از اعلان مشروطیت، او دست به يك سلسله فعالیت های عجیب و پر ثمر زد.

بدنبال این افکار و این فعالیت ها بود که با خود گفت: «یکجانشتن و دست زوی دست گذاشتن، کاری را پیش نمیرد.» و برخاست، عده ای از روشنفکران تبریز را در نظر گرفت. با آنها تماس پیدا کرد. با هر کدام، بطور انفرادی، گفتگو ها کرد. نقشه ها و نظریاتش را برای آنها شرح داد. از هر کدام امتحانات مخصوصی بعمل آورد و آنگاه... نخستین هسته «فرقه اجتماعیون عامیون» را با این افراد، تشکیل داد: حاجی رسول صدقیانی - حاجی علی دوافروش - حاجی علی نقی گنجه ای - میرزا محمد خان تربیت - میرزا ابوالحسن خان حكاك باشی - میرعلی اکبر سراج - یوسف خزر دوز.

و فعالیت های او، از اینجا سرچشمه گرفت و او برای پیروزی، از فدا کردن هیچ چیز و هیچکس، حتی عزیز ترین کسانش، ابا نکرد...

سرانجام، روز اعلان مشروطیت فرا رسید. و چه روز بزرگی بود، آن روز! علی مسیو، تشکیلات

اجتماعیون عامیون را توسعه داد. لیکن بنا به مصاحبت اندیشی اعضای موثر تشکیلات، فرقه در حال اختفا ماند و از آن پس، نام «مرکز غیب» بخود گرفت.

جنگ آغاز شد! مشروطه خواهان از سوئی و مستبدین از سوی دیگر، حمله را آغاز کردند. مجلس به توپ بسته شد. و علی مسیو، با آن که همیشه، در تمام جنگهای داخلی تبریز، فرقه را بخوبی رهبری و اداره می کرد، نتوانست ترس بصیرالسلطنه و میرزا حسین واعظ را برطرف کند. این دو عضو فرقه، پس از آن که شنیدند محمد علی شاه، مجلس را به توپ بسته است، خود را باختند و به کنسولگری دو کشور بیگانه، روس و انگلیس پناهنده شدند. لیکن علی مسیو و یار و هم مسلک جافنازش، حاج مهدی کوزه کنانی، در مقابل حملات و یورش ها، در مقابل وحشت و ترس، ایستادگی کردند. فدائیان را بمقاومت و پایداری تشویق کردند و جریان را به اطلاع ستارخان و باقر خان رسانده، از آنها خواستند که به تبریز بازگردند. در این میان، مستبدین به آزادیخواهان حمله ور شدند. لیکن آزادیخواهان آنقدر ایمان و نیروی مقاومت و مبارزه داشتند که آنها را شکست دهند.

سرانجام ستارخان و باقرخان، با سیصد تن فدائی - که برای کمک به آزادی خواهان تهران حرکت کرده هنوز در باسمنج بودند که خبر بتوپ بستن مجلس را شنیدند - به تبریز بازگشتند. و علی مسیو بار دیگر فرصتی یافت تا با صلاحدید یاران «مرکز غیب» اعضای انجمن جدید را تشکیل دهد.

اینک زمان انقلاب پی گیر فرا رسیده بود. فعالیت های علی مسیو

توسعه پیدا کرده بود. مسئولیت های سخت و پرمخاطره ای را به عهده داشت. با نمایندگان خارجی تماس میگرفت، برای مجاهدین اسلحه و آذوقه تهیه میکرد. قسمتی از مبارزین را رهبری میکرد، تنظیم پاسداری و سپردن پاسداری هر محل به یکی از فدائیان به عهده او بود و رمزها و اسم شب ها، بوسیله او اعلام و متداول میشد.

خسته نمیشد، از پا نمی افتاد، هر مسئولیتی را باو پیشنهاد میکردند با جان و دل می پذیرفت و به عهده میگرفت. خونخواه. دادیار، دادستان، قاضی و منتقم همه ستمدیدگان بود. با راستگویان و راست اندیشان و فداکاران مهربان بود و با خائنین و کج اندیشان، خشن و کینه جو. جایتنکاران را زود بجزا می رساند و خطاکاران را زود تنبیه میکرد.

وقتی که در یکی از نزاع ها، یکی از فدائیان بنام «قاسم خان» کشته شد، فدائیان، قاتل او، لوطی علی خان را گرفتند و بدستور علی مسیو به «ارك» تسلیم کردند و با این عمل، در دل گزرمه ها، رعب و وحشتی عجیب آفریدند...

چندی بود که در تبریز، آدم تازه واردی دیده میشد. این شخص «اصغر خان» نام داشت و علی مسیو خیلی زود به ماموریت او پی برد. اصغر خان از تهران آمده بود و ماموریت او ترور سردستگان و رهبر فدائیان بود. و علی مسیو که مردی واقع بین و کاردان بود و از هر حادثه کوچک و از وجود هر کس بموقع و بجا استفاده میکرد، بزودی مردی را یافت که «آیت خلیل» نام داشت و آدمی بی باک و خواهان آزادی بود.

علی مسیو، او را مامور ازبین بردن اصغر خان کرد و «آیت خلیل»



* اسدالله خان ابوالفتح زاده با
برادران خود لباس درویشی پوشید و
به گیلان فرار کرد

* حسین خان باغبان ، پاکسرود
آزادخواهی که «لنگر صفمجاهدین»
لقب گرفته بود ...

* علی مسیو ، با سخنان آتشناک
خود ، مردم را به شورش
فرامیخواند ...

بود که هر لحظه بچشهای گور بین
مرتجعین فرو میرفت و آنها را بفکر
انتقام و کینه توزی میانداخت .
بدانگونه که وقتی «رحیم خان» چندی
بر «باغ شمال» مساط شد ، دستور داد
خانه علی مسیو را چپاول و پسرش
را اسیر و زندانی کنند . رحیم خان
در نظر داشت که خود علی مسیو را
نیز توقیف کند ، لیکن گرفتار کردن
این شیر شربه ، نه چندان آسان
بود که از رحیم خان ساخته باشد .
علی مسیو در راه آزادی ملت ،
چه سختی ها که تحمل نکرد و چه
خسارتها که ندید . دوبار بخانه اش
هجوم آورده ، تمام دارائی اش را غارت
کردند . سه پسرش در راه انقلاب کشته
شدند . «حسن» ۱۵ ساله و «قدیر» ۱۷
ساله دو پسر کوچک او در دهم محرم
۱۳۳۰ با مرحوم ثقة الاسلام بدار کشیده
شدند . و «حاجی خان» پسر بزرگش
در دوره جنک بین الملل اول ، جزو
مهاجرین ایران ، در بیجار کشته
شد

بقیه در صفحه ۳۶

اینکه بصیرالسلطنه برای تطمیع
تو سیصد تومان پول ، بعنوان پیشکش
بتو پیشنهاد کرده است و تو نپذیرفته ای ..
عجب ! این موضوع مربوط
به دیشب است . و تو باین زودی ، از
ماجرای مطلع شدی ؟ ..
آری ، علی مسیو از تمام
جریانات روز ، بزودی مطلع میشود .
و او راست میگفت .

— پرچم ها را پائین بیاورید
برادرها ! این نشانه های ننگ و بدنامی
را سرنگون کنید !... بهم بگوئید...
بهم برادرهایمان اطلاع بدهید !..
این ، فریاد علی مسیو بود که
بمردم هشدار میداد و آنها را تشویق
میکرد که پرچمهای سفید — را پائین
بیاورند ...

او همیشه و در همه حال ، در
سخت ترین اوضاع و دشوارترین کارها
یار و یاور سردار ملی بود . فعالیت
های او پیوسته مورد بغض و حسد
دشمنان آزادی قرار میگرفت . خاری

با زرنگی خاص خود ، از دو نفر دیگر
کمک گرفت و اصغرخان را بقتل
رساند . و مرتجعین از اینهمه موقع
شناسی و زیرکی علی مسیو ، مرعوب
شدند . مخبرالسلطنه ، والی آذربایجان
نیز از آن کسانی بود که کاردانی و
فراست علی مسیو ، او را سخت
ترسانیده بود .

آن روز ، علی مسیو «طاهر زاده»
را به گوشه خلوتی برد و با نرم ترین
و مهر آلود ترین کلمات ، زبان به
تشکر از او گشود :

— من ، از طرف خود و از طرف
همه مجاهدین و آزادیخواهان ، از این
همه درستی و پاکی تو تشکر میکنم...
— از چه حرف میزنی ، علی
مسیو ؟

— خیال می کنی نمیدانم که ...
— که من ماموریت داشتم از
بصیرالسلطنه حواله گندم بگیرم ؟..
— نه ... این را که همه میدانیم..
— پس چه ؟

خواجه تاجدار

قشون مهاجم از باطلاق عبور کرد

سپس رضا قلی خان از شماره سربازان دومحمد قلی وسربازان ابدال خان کرد پرسید و معلوم شد که آنها دو هزار تنگچی دارند و با سیصد نفر از تنگچیان رضا قلی خان میشود دوهزار و سیصد تنگچی.

رضاقلی خان گفت نیروی ما برای يك جنگ بزرگ کافی نیست اما برای غافگیری آقا محمد خان کفایت میکند.

محمد قلیخان سفید پرسید نیروی آقا محمدخان قاجار اکنون در بار فروش چقدر است؟

رضاقلیخان جواب داد اکنون آقا محمد خان در بار فروش بیش از هزار سرباز ندارد.

محمد قلیخان سفید گفت در اینصورت بسهولت میتوان او را دستگیری کرد.

رضاقلیخان گفت اما اگر متوجه شود که ما قصد دستگیری او را داریم با سرعت از اطراف نیروی جنگی فراهم خواهد کرد ولو مجبور باشد که خود دنبال سرباز ها برود و آنها را ببارفروش بیاورد.

مذاکره رضا قلی خان با دو محمد قلی لاریجانی منتهی باین شد که روز بعد با دو هزار و یکصد تنگچی بسوی بارفروش براه بیفتند.

آقامحمدخان قاجار در آن موقع بطوری که گفتیم در (بارفروش) بسر میبرد که در آن عصر از شهرهای بزرگ مازندران بود و رود بزرگ بابل از کنار آن میگذشت و نزدیک شهر بارفروش يك پل دارای ده طاق

از طرف محمد حسن خان اشاقهباش روی رودخانه ساخته شده بود و اگر آن پل وجود نداشت کسی نمیتوانست از سمتی که رودخانه میگذشت وارد شهر گردد.

در آن موقع که آقامحمدخان قاجار، در بارفروش بود عده ای از ماهیگیران مشهد سر به بارفروش آمده و بآقامحمدخان شکایت میکردند که چون آب دریای مازندران عقب رفته آنها نمیتوانند مثل گذشته ماهی بگیرند و از آقا محمد خان قاجار درخواست مینمودند که از پرداخت عوارض صیدماهی معاف گردند.

مشهد سرواقع در شمال بارفروش در آن موقع سه ساعت باحرکت اسب، تا بارفروش فاصله داشت و يك بندر بازرگانی بزرگ و هم مرکز صیدماهی بود.

از جمله ماهیهای بزرگ آزاد در آن بندر صید می شد و در آن دوره در هیچ نقطه از دریای مازندران باندازه مشهد سرماهی آزاد صید نمیکردند.

وقتی بآقامحمدخان قاجار اطلاع دادند که آب دریای مازندران عقب رفته نپذیرفت و گفت چگونه میتوان قبول کرد که آب دریا عقب برود. تا این که خود به مشهد رفت و بچشم خویش دید که آب دریا عقب رفته واز دیدار آن منظره مبهوت شد.

آقا محمدخان قاجار باطرفیان خود گفت اینطور که آب دریای مازندران عقب میرود عنقریب آن دریا خشک خواهد گردید ودر مشهد

سر قبل از مراجعت به بارفروش، عوارض ماهیگیری را لغو نمود تا این که ماهیگیران در زحمت نباشند. آب دریای مازندران تا آخر سلطنت آقامحمد خان قاجار عقب رفت و قسمت هایی که زیر آب بود، بیرون آمد و بعد آن قسمت ها مبدل به باطلاق شد و در بعضی از جاها نیز از احداث گردید.

آقامحمدخان قاجار به برادرزاده اش خانباخان که بعد باسم فتحعلی شاه پادشاه ایران شد گفت وقتی تو سلطنت میرسی دیگر دریای مازندران وجود نخواهد داشت.

عقب رفتن آب دریای مازندران مدتی قبل از سلطنت آقامحمدخان قاجار شروع شده بود و در زمان سلطنت فتحعلی شاه نیز آب دریای مزبور عقب میرفت.

ولی چندسال قبل از پایان سلطنت فتحعلی شاه دوره عقب رفتن آب دریای مازندران خاتمه یافت و آب آن دریا شروع ببالا آمدن کرد و بعد از این که مدتی بالا آمد باز از چهل سال قبل از این، آب دریای خزر شروع به پائین رفتن کرد و عقب رفتن آب دریای مزبور هنوز ادامه دارد.

در ایران تا این اواخر راجع به تغییر سطح آب دریای خزر مطالعات اساسی نشده بود و در روسیه مطالعات مربوط باین موضوع از دوره کاترین دوم امپراطریس روسیه شروع گردید و میدانیم که ملکه مزبور بعد از سی سال سلطنت در سال ۱۷۹۶ میلادی زندگی را بدرود گفت.

چون از زمان کاترین دوم تا امروز حتی دو قرن هم نگذشته هنوز نتوانسته‌اند که راجع به تغییر سطح آب دریای خزر يك قاعده علمی یا قاعده‌ای که متکی بر آمار باشد بدست بیاورند و همین‌قدر بسطور کمی حدس زده‌اند که تغییر سطح آب دریای خزر، دوره‌های یکصد و پنجاه ساله یا یکصدساله یا کمتر دارد و مدتی آب دریای خزر، بتدریج پائین می‌رود و آنگاه بالا می‌آید.

تامدتی کارشناسان روسی که از زمان کاترین دوم سطح آب دریای خزر را مورد مراقبت قرار دادند تصور میکردند که آت تنزل سطح آب آن دریا این است که دیگر رودخانه جیحون وارد دریای مزبور نمیشود بلکه بسوی دریاچه (آرال) می‌رود.

اما بعد از این که در قرن گذشته دیدند که آب دریای خزر بالا آمد دریافتند که پائین رفتن آب دریای مذکور علت دیگر دارد.

زیرا اگر آب دریای مازندران بر اثر تغییر خطسیر رودخانه جیحون کم میشد، باید امروز آن‌قدر کم شده باشد که جز در قسمت مرکزی آن نتوان بحریمائی کرد در صورتی که هنوز از تمام بنادر دریای خزر که اطراف آن دریا وجود دارد استفاده می‌کنند یعنی آب دریا آنقدر پائین نرفته که آن بنادر، از حیزانتفاع بیفتد.

بعضی از علمای زمین شناسی عقیده دارند که آب دریای خزر طبق قانون طبیعی باید خشك شود و آن دریا مبدل به صحرائی وسیع و خشك گردد. چون به عقیده آنها دریاچه که با دریاهاى زمین ارتباط ندارد خشك خواهد شد.

ولی این قانون طبیعی دارای استثناء نیز هست همچنانکه دریای (آرال) که مثل دریای خزر يك دریاچه است و با هیچ يك از دریاهاى زمین ارتباط ندارد، وسعت می‌گیرد و بجای

این که خشك شود، هرسال مقداری از اراضی اطراف را جزو دریا میکند راجع به افزایش و کاهش آب دریای خزر از طرف علمای روسیه چند نظریه ابراز شده که همه بتصدیق خود آنها در مرحله تئوری است یعنی واقعیت آن بشبوت نرسیده است.

یکی این‌که در قعر دریای خزر چشمه‌هائی هست که مدتی می‌جوشد و آب از آن خارج می‌شود و مدتی از جوشیدن باز میماند و در دوره‌ای که چشمه‌های مزبور می‌جوشد آب دریای خزر افزایش مییابد و در دوره دیگر که چشمه‌ها از جوشیدن میافتد چون آب دریای خزر زیاد تبخیر می‌شود لذا سطح دریا پائین می‌رود.

نظریه دیگر راجع به کاهش و افزایش دریای خزر این است که وضع بارندگی در کشورهائی که آب رودهای آنها وارد دریای خزر میشود هر يك قرن و نیم یا يك قرن یا کمتر، تغییر میکند و در دوره‌ای که بارندگی زیاد است مقداری بیشتر آب، از مجرای رودها وارد دریای خزر می‌شود و آب دریا بتدریج بالا می‌آید و در دوره‌ای دیگر بمناسبت قات بارندگی در کشور هائی که منبع آب دریای خزر است، آب پائین می‌رود.

پیروان نظریه مربوط به وجود چشمه‌ها در قعر دریای خزر عقیده دارند که جوشیدن آن چشمه‌ها و خشك شدن آنها مربوط به حرکت (تلوری) زمین در قعر دریای خزر است.

زمین غیر از حرکاتی که می‌شناسیم (مثل حرکت بدور خود و حرکت بدور خورشید) يك حرکت دیگر دارد که موسوم است بحرکت (تلوری). آن حرکت برما که در سطح خاک زندگی میکنیم محسوس نیست اما در بعضی از نقاط در جوف زمین، محسوس است. بهمین جهت در تمام معادن ذغال سنگ اروپا که تونل‌های آن تا عمق سه کیلومتر و نیم و چهار کیلو متر پائین رفته چدار و سقف تونل

را با آهن های مشبك می‌پوشانند که اگر معدن دوچار حرکت تلوری زمین شد دیوار و سقف تونل‌ها ریزش نکند در معدن کسی نمیداند که حرکت تلوری زمین چه موقع شروع می‌شود و بعد از این که شروع شد تا چه مدت ادامه مییابد ولی بعد از این که آغاز گردید کارگران معدن حس می‌کنند که چدار تونل‌ها مثل قلب انسان (هنگام طیش) منبسط و منقبض می‌شود و کارگران معادن ذغال سنگ اروپا، حرکت تلوری زمین را حرکت قلب زمین فرض میکنند.

کسانی که معتقد بوجود چشمه‌هائی در قعر دریای خزر هستند می‌گویند که وقتی حرکت تلوری زمین در قعر دریای مزبور شروع میشود چشمه‌ها فوران مینماید و بعد از این که حرکت تلوری قطع شد جریان چشمه‌ها قطع میگردد.

يك دسته از کارشناسان روسیه هم می‌گویند مسئله کم شدن آب دریای خزر خطر ندارد چون امیدواری هست که آب دریا بطور طبیعی زیاد شود و هرگاه بطور طبیعی زیاد نشود میتوان مجرای بعضی از رودها را تغییر داد و متوجه دریای خزر کرد تا این که آب دریا زیاد شود.

به عقیده این دسته از کارشناسان روسی خطری که در دریای خزر وجود دارد آلوده شدن تدریجی آب دریای خزر با نفت است و آن نفت هم از موسسات نفتی و تصفیه خانه شمال دریای خزر وارد آن دریا میشود و آلوده شدن آب دریای خزر با نفت برای ماهی‌های آن دریا و سایر جانوران دریائی خطر دارد. باری آقامحمدخان قاجار بعد از این که در مشهد سر عوارض ماهیگیران را بخشود به بارفروش مراجعت کرد و در آن موقع باو خبر رسید که دو محمد قلی خان سفید و سیاه با يك قشون به بارفروش نزدیک می‌شوند.

پیرامون بارفروش آگاه می‌باشند و می‌توانند از راهی دیگر خود را به بارفروش برسانند.

دو محمدقلی خان وقتی مشاهده کردند که راه بسته است و نمیتوانند از جاده شوسه عبور کنند در صدد برآمدند که از جاده خارج شوند و خود را از بیراه یعنی از وسطزمینی که دیگران آن را غیر قابل عبور میدانستند خویش را به (بارفروش) برسانند.

از ازمینه قدیم، روش کاروانیان مازندران این بود که وقتی میدیدند زمینی آن قدر مردابی است که نمیتوان از آن عبور کرد روی آن زمین نمد می‌گسترند و چهارپایان خود را از آن عبور میدادند و اگر نمد نداشتند روی زمین مزبور حصیر می‌گسترند و بکمک حصیر از آن می‌گذشتند.

دو محمد قلی هم وقتی دیدند که راه شوسه بروی آنها بسته است و تفنگداران آقا محمد خان از آن راه حفاظت مینمایند تصمیم گرفتند که از بیراه بروند و بعد از این که هوا تاریک شد روی زمین مرطوب نمد و حصیر گسترند و تفنگچیان آقا محمد خان قاجار را دور زدند و بعد از این که دانستند از آنها فاصله گرفته‌اند، بجاده برگشتند.

این کار سهولت بانجام رسید و سربازان مهاجم بفرماندهی رضاقلی خان و دو محمد قلی و ابدال خان کرد حتی یک فرسنگ هم در زمین باطلاقی طی مسافت نکردند.

بعد از این که قشون مهاجم، تفنگچیان آقا محمد خان قاجار را دور زد با سرعت بسوی بارفروش براه ادامه داد و هنوز روشنائی بامداد ندیده بود که قشون مهاجم به بارفروش رسید و رضا قلی به دو محمد قلی و ابدال خان گفت که برای ممانعت از فرار آقا محمد خان باید اول (بارفروش) را محاصره کنیم و بعد خود را نشان بدهیم و وارد شهر بشویم. ناتمام

که ما در این سرگذشت از نوشته‌هایش زیاد استفاده کرده‌ایم می‌نویسد که بارفروش يك شهر بازرگانی بزرگ بود و يك مركز بازرگانی باید بوسیله جاده‌های دیگر مربوط باشد وگرنه بازرگانی آن دوچار رکود می‌شود و قبل از سلسله صفویه بارفروش بجاده شوسه با اطراف رابطه داشت ولی بعلم اهمال در مرمت آن جاده، راه شوسه از بین رفت تا این که شاه عباس بزرگ با احداث يك جاده شوسه بارفروش را به اطراف مربوط کرد.

آقا محمدخان قاجار که دو مالک لاریجانی را ضعیف میپنداشت فکر میکرد که میتواند با دویست تفنگچی که در جاده بارفروش می‌گمارد جلوی دو محمدقلی لاریجانی را بگیرد.

آقامحمد خان قاجار فکر میکرد که جاده بار فروش هم از لحاظ جلوگیری کردن از پیشرفت خصم مثل تنگه عباس‌آباد است و همانطور که قشون او به فرماندهی برادرش جعفر قلیخان در آن تنگه جلوی مالکین لاریجان و قشون علی‌مرادخان زند را گرفت دویست تفنگچی وی می‌توانند در جاده بارفروش جلوی مالکین لاریجان را بگیرند.

زیرا سربازان لاریجانی نمیتوانند از جاده بارفروش خارج شوند چون طرفین جاده، زمین‌های باطلاقی وجود دارد و اگر از جاده خارج گردند در باطلاق فرو خواهند رفت یا راه‌پیمائی برای آنها دشوار خواهد شد.

بزاستی همانطور بود و يك کاروان یا سپاه برای رسیدن به بارفروش، ناگزیر، باید از جاده‌ای که شاه عباس بزرگ ساخت و تا آن موقع باقی بود عبور نماید.

ولی آقامحمدخان قاجار که خصم را ضعیف شمرد، اشتباهی دیگر نیز کرد و آن این که متوجه نشد که مالکین لاریجانی تقریباً اهل محل هستند و به مختصات اراضی

هنوز آقامحمدخان قاجار مطلع نشده بود که رضاقلی خان با دو مالک لاریجانی همدست شده است و باتفاق آنها راه بارفروش را پیش گرفته و قصد دارد که او را از سلطنت برکنار نماید و خود جایش را بگیرد.

آقامحمد خان قاجار وقتی خبر نزدیک شدن دو مالک لاریجانی را شنید برای اولین مرتبه (و آخرین مرتبه) خصم را ضعیف دانست و گفت این دو نفر در تنگه عباس‌آباد چه توانستند بکنند که اینجا کاری از آنها ساخته شود و جز راه بارفروش دویست تفنگچی برای معدوم کردن آنها کافی است.

آقا محمدخان گفت (راه بارفروش) و باید در خصوص این راه چند کلمه توضیح داد.

وضع طبیعی اطراف بارفروش در آن موقع با این دوره، تفاوت داشت و کاروان یا سپاهی که میخواست خود را به بارفروش برساند باید از (راه بارفروش) یا (جاده بارفروش) برود.

اگر کاروان یا سپاه از آن جاده برای رسیدن به بار فروش استفاده نمیکرد و از راه دیگر میرفت بیم آن وجود داشت که در باطلاق فروبرود و هرگاه در باطلاق فرو نمیرفت. باری بر اثر گل‌آلود بودن زمین و وجود مرداب‌ها، نمیتوانست بمسافت ادامه بدهد.

شاه عباس بزرگ پادشاه صفوی که علاقه بآبادی مازندران داشت يك جاده شوسه تا بارفروش ساخت و از آن بعد: کاروانیان میتوانستند در فصل باران که همجا گل‌آلود و باطلاقی می‌شد از آن جاده عبور کنند و خود را به بارفروش برسانند. و چون، در مازندران، در تمام فصول باران میبارید، در تمام فصل‌ها اطراف آن جاده باطلاق و مرداب یازمین گل‌آلود وجود داشت.

سرهنك (گولدا سمیت) انگلیسی

موسی

جنازه رئیس معماران راجلوی موسی انداختند

شاهخدا چند لحظه لرزید و سپس گفت تو دروغ میگوئی و بعد از گناه قتل يك خادم معبد مرتکب گناه دروغ گفتن شده ای .

موسی از آن حرف خیلی متحیر شد چون وی یقین داشت که شاهخدا میدانند که از صلب او نیست و از بطن انخاس آمون هم نمی باشد ولی بنابر مصالحت بروی خود نمی آورد .

در آن موقع ، بر موسی مسلم شد که شاهخدا از راز تولد وی آگاه نبوده و برآستی او را پس خود میدانسته و تصور میکرده که از صلب او و بطن شاهزاده خانم انخاس آمون است .

تا آن موقع موسی فکر میکرد که علت نفرت پادشاه مصر نسبت باو این است که شاهخدا میدانند که وی پسرش نیست بلکه يك اسرائیلی میباشد و بهمین جهت او را از مصر دور کرد تا این که در سرزمین های جنوب مصر بهلاکت برسد .

موسی یکی از علل قتل مادرش شاهزاده خانم انخاس آمون را نیز همین مسئله میدانست و بخود میگفت شاهخدا مادرم را بدو علت کشت یکی این که وی خدای واحد و نادیده را می پرستید و دوم این که میدانست باو دروغ گفته و من (یعنی موسی) از بطن وی خارج نشده است .

اما در آن موقع بر او محقق شد که شاهخدا از راز تولد او اطلاع نداشته و اگر اطلاع میداشت بعد از این که آن راز را از دهان موسی شنید ، آنطور دوچار تغییر حال نمیشد .

در آن موقع موسی دریافت که

علت نفرت شاهخدا از او نه از این جهت بود که میدانست وی پسرش نیست بلکه از این جهت از وی نفرت داشت که میدانست وی متمایل به خدای آتون است .

وقتی ارتعاش شاهخدا از بین رفت گفت ای جوان که نام تو ناتمام است ... دروغ میگوئی .

موسی گفت ای شاهخدا رخسار و اندام مرا از نظر بگذران و ببین که آیا باندام و رخسار مردم سرزمین گوشین شباهت دارد یا به قیافه و اندام سایر پسران تو .

اگر من از صلب تو و بطن شاهزاده خانم انخاس آمون بودم آیا امکان داشت که این قیافه و اندام را داشته باشم؟

شاهخدا چند دقیقه خیره آن مرد را نگریست و متوجه شد که موسی راست میگوید و او ، از نژاد وی و شاهزاده خانم انخاس آمون نیست و همه چیزش نشان میدهد که از نژاد اسرائیل می باشد که در سرزمین گوشین زندگی میکنند .

آنگاه پرسید برای چه این موضوع را که من تا امروز از آن اطلاع نداشتم بر زبان آوردی ؟

موسی گفت ای شاهخدا تو از من پرسیدی که من نگهبان را برای چه کشتم و من ضروری دانستم که علت قتل آن نگهبان را بتو بگویم .

تو ، چون مرا پسر خود میدانستی و تصور میکردی که يك شاهزاده مصری هستم حیرت مینمودی چگونه يك شاهزاده يك نگهبان را برای کشتن

يك برده بقتل میرساند و من خواستم توضیح بدهم که من شاهزاده نیستم بلکه از نژاد همان بردگان می باشم که از نگهبانان تو تازیانه میخورند و مجبورند بر اینگان برایت کار کنند و هر بار که تو می خواهی يك معبد یا عمارت دیگر بسازی صدها نفر از آن بیچارگان بهلاکت میرسند .

در نظر تو ، و نگهبانان کشتن يك برده مثل کشتن يك مکس یا پشه است :

ولی در نظر من که از نژاد بردگان هستم و پدر و مادرم غلام و کنیز بودند قتل يك برده اسرائیلی جنایتی است که بخشودنی نمی باشد و من نمیتوانستم تحمل کنم که يك نگهبان مصری با ضربات تازیانه يك برده اسرائیلی را مقابل دیدگان من بقتل برساند و من قاتل را مجازات نکنم .

از این گذشته ، موضوعی دیگر هم در فاش کردن این راز از طرف من موثر شد و آن نفرت من از زندگی تصنعی ام می باشد .

من نمیخواهم که مردم مرا مصری و پسر شاهخدا بدانند زیرا نه مصری هستم نه پسر شاهخدا .

زندگی من تا امروز ، خدعه بود و گرچه مردم از آن خدعه اطلاع نداشتند ولی من میدانستم که غیر از آن هستم که جلوه میکنم .

من میخواستم که اسرائیلی باشم نه مصری و با هم نژادان خود زندگی نمایم نه با شاهزادگان مصر که از آنها نفرت دارم .

از این خانه میرفتی اینك آزادبودی و می‌توانستی تا پایان عمر با سودگی زندگی کنی .

ولی تو حرف مرا نپذیرفتی و ترجیح دادی که در این خانه بمانی و در نتیجه اینك مثل من در اینجا تحت محاصره قرار گرفته‌ای و پس از اینکه مرا کشتند ، شاهخدا هرچه در این خانه هست تصرف خواهد کرد و از جمله تو را تصرف خواهد نمود و گرچه وی وارث واقعی من نیست .

اما مردم تصور می‌نمایند که من پسر او هستم و بعد از مرگ من ، شاهخدا آقای تو خواهد شد و تو را تصاحب خواهد کرد .

نون گفت ای شاهزاده ، من نخواهم گذاشت که شاهخدا مرا تملک کند و آقای من بشود و اگر نتوانم بگریزم خود را بقتل خواهم رسانید .

موسی گفت ای نون بعد از این مرا با عنوان شاهزاده نخوان بلکه اسم مرا که موسی میباشد بر زبان بیاور زیرا من امروز ، بین زندگی گذشته و زندگی آینده که تصبیح فردا زیاده‌تر دوام نخواهد یافت فاصله بوجود آورده‌ام و میل دارم که این مدت کوتاه را با راستی و واقعیت زندگی نمایم نه با دروغ و ریا .

من امروز ، راز تولد خود را برای شاهخدا افشاء کردم و باو گفتم که من از نژاد بردگان اسرائیلی هستم و نیز گفتم که نمیخواهم

بعد از این مرا شاهزاده بدانند و تو هم پس از این از عنوان شاهزاده پرهیز کن و نام مرا بر زبان بیاور . نون گفت من خجالت میکشم که تو را باسم موسی بخوانم .

موسی جواب داد خجالت نکش و من و تو ، از حیث مرتبه مساوی هستیم و هر دو غلام‌زاده می‌باشیم و همانطور که من بتو میگویم نون تو هم بمن بگو موسی .

از آن بعد هر دو سکوت کردند و مدتی گذشت .

معماران از راز تولد تو آگاه می‌باشد . موسی گفت نه ای شاهخدا و من حاضرم سوگند یاد نمایم که او از راز تولد من اطلاع ندارد .

شاهخدا يك مرتبه بخشم درآمد و بانك زد سوگند تو هم دروغ است و من امشب را بتو مهات میدهم که خود را برای مرگ آماده کنی و فردا با وقار و متانت يك مصری بهلاکت برسی و غیر از این چیزی از تو نمیخواهم . موسی گفت تو نمیتوانی چیزی دیگر از من بخواهی .

طوری شاهخدا از این حرف متغیر گردید که دست خود را بر حرکت درآورد و بشدت بر دهان موسی زد و نگهبانان را خواست و از بیرون نگهبانان و عده‌ای دیگر از کسانی که قبل از خلوت شدن طالار ، در آنجا بودند سراسیمه وارد طالار شدند و شاهخدا بانك زد این مرد را از اینجا خارج کنید که من دیگر او را نیبینم و قبل از اینکه نگهبانان موسی راز آنجا خارج کنند شاهخدا طوق موسی را که از وصله‌های شاهزادگی بود از گردنش بیرون آورد و بر کف طالار انداخت و دانه های جواهر از طوق جدا و پراکنده شد .

موسی را تحت الحفظ از کاخ فرعون خارج کردند و او را بخانه‌اش رسانیدند و اطراف آن خانه را سربازان احاطه نمودند .

نون از آقای خود پرسید برای چه سربازان خانه او را احاطه کرده‌اند موسی گفت برای اینکه مرا فردا خواهند کشت و پادشاه مصر ، امشب را بمن مهات داده تا خود را برای مرگ آماده نمایم .

این جواب در نظر نون عجیب جاوه نکرد .

زیرا در گذشته از آن وقایع دیده بود .

موسی به غلام خود گفت اگر تو حرف مرا می‌پذیرفتی و با طلا و جواهر

تا امروز ، ریا و تقیه من ادامه داشت ولی از امروز ، میل ندارم که متوسل به ریا و تقیه شوم .

این هم علتی بود که مرا وادار کرد که راز تولد خود را برای تو فاش نمایم تا تو ای شاهخدا بدانی که من نسبت بتو و مصریان بیگانه هستم .

شاهخدا گفت ای موسی از این حرف‌ها که می‌زنی پیدا است که قصد داری بقتل برسی .

موسی گفت من قصد ندارم که به قتل برسم بلکه میخواهم زنده بمانم مشروط بر این که زندگی من عاری از عیوب خدعه و ریا و تقیه باشد .

شاهخدا پرسید آیا این راز را برای دیگران افشا کرده‌ای .

موسی گفت نه . پادشاه مصر پرسید تو خود چگونه از این راز مطلع شدی . زیرا يك طفل شیرخوار که از آب نیل گرفته می‌شود نمیداند پدر و مادرش کیست ؟

موسی گفت این راز را مادرم شاهزاده خانم انخاس آمون و آمون تپ رئیس کاهنان کاخ ساطنتی برایم افشاء کردند .

شاهخدا پرسید غیر از آن دونفر چه کسانی از این راز اطلاع دارند .

موسی خواست بگوید که نف رئیس معماران ساطنتی هم از این راز آگاه است و غلامش نون نیز از راز تولد وی اطلاع دارد ولی اسم آن دو را بر زبان نیاورد چون میدانست که شاهخدا هر دو را خواهد کشت و گفت عده‌ای از کاهنان آتون هم از این راز آگاه بودند ولی همه مردند یا به قتل رسیدند و امروز کسی وجود ندارد که از راز تولد من آگاه باشد .

شاهخدا گفت تو با افشای این راز دستور قتل خود را صادر کردی .

موسی گفت میدانم که شاهخدا تاب شنیدن يك چنین حقیقت را ندارد و مرد راستگو را بقتل میرساند .

شاهخدا پرسید آیا نف سرپرست

سپس موسی گفت اگر تو بعد از مرگ من، وسیله ای داشتی که حرف خود را بگوش پادشاه مصر برسانی باو بگو که من خواهری دارم که در سرزمین گوشین زندگی میکند و موسوم است به میریام و آنچه من دارم باید پس از مرگم باو برسد. ولی این حرف را طوری بزن که تو را بقتل نرسانند.

دیگر بین موسی و نون گفته ای مبادله نشد و هر دو، در فکر خویش فرورفته بودند.

تا اینکه آفتاب پائین رفت و آخرین اشعه آن برك ارغوانی بر شط نیل و خانه موسی تابید.

در آن موقع سربازهای پادشاه مصر درب خانه را گشودند و يك جسد خون آلود را بدرون خانه انداختند و در را بستند.

موسی و نون با این که در میدان های جنگ، اجساد خون آلود را زیاد دیده بودند از دیدن آن جنازه و طرز انداختن آن بدرون خانه وحشت کردند و برخاستند و به جسد نزدیک شدند و موسی ناله ای کرد و گفت آه... این نف است.

با این که موسی میفهمید که رئیس معماران سلطنتی را کشته اند باز صورت را بدھانش نزدیک کرد که بفهمد آیا نفس میکشد یا نه دست بر سینه اش نهاد که بداند آیا قلب آن مرد می تپد یا خیر؟

وقتی بر موسی محقق شد که رئیس معماران سلطنتی مرده است بنا ناله گفت:

ای نف که سنگ روی سنگ می نهادی و آثار جاوید بوجود می آوردی که تا پایان دنیا باقی بماند، دیگر تو وجود نداری.

ای پرستنده خدای نادیده و بی شکل که یگانه دوست صمیمی من در مصر بودی و مرا راهنمایی میکردی و بمن اندرز میدادی دیگر تو نیستی که

من از راهنمایی ها و اندرز های تو بهره مند شوم.

ای نف، تو آن قدر هنرمند بودی که از آغاز تاریخ مصر تا امروز، معماری چون تو بوجود نیامد و تصور نمیکنم که بعد از این در ساحل شط نیل معماری پروریده شود که بتواند مثل تو با سنگ ابنیه و مجسمه هائی بوجود بیاورد که تا دنیا باقی است مردم مصر و اقوام دیگر را وادار به تحسین نماید.

ای نف پادشاه مصر تو را کشت چون فکر کرد که از راز تولد من آگاه بودی و او را مطلع ننمودی و این سکوت را از طرف تو خیانت دانست ولی شاه خدا با تمام قدرتی که دارد نمیتواند آثار تو را از بین ببرد و اگر روزی اسم رامسس دوم پادشاه مصر باقی بماند بطفیل ابنیه و مجسمه هائی است که تو ساخته ای.

ای نف من خون تو را برسم تبرک بر دست و صورت خود میمالم و پیکر بی جان تو را میبوسم چون میدانم تو، آخرین دوست صمیمی من در سرزمین مصر بودی و من دیگر در این کشور دوستی ندارم و فردا که جان از بدنم دور شد و جسد من مثل کالبد تو، بی حرکت و سرد گردید هیچ کس غیر از نون از مرگ من متاثر نخواهد گردید.

آنگاه موسی قدری از خون نف را بر صورت و دست ها مالید و خم شد و صورت مرده را بوسید و بعد خورشید غروب کرد و نون که مثل موسی از قتل نف بشدت اندوهگین شده بود بفکر نیفتاد که چراغ بی فروزد و خانه را روشن کند.

بزودی تاریکی خانه را فرا گرفت و نون می شنید که موسی میگفت لعنت باد بر رامسس دوم که يك هنرمند بی نظیر چون تو را بقتل رسانید و مصر و دنیا را از هنر تو محروم کرد و لعنت باد بر خدایان کاذب مصری که رامسس دوم برای شاد کردن

آنها، پیروان خدای واحد و نادیده را بقتل میرساند.

موسی تا لحظه ای که جسد خون آلود نف را ندیده بود، در قلب خود نسبت به شاه خدا، احساس احترام میکرد و همان احترام سبب شد که آن روز با این که موسی از شاه خدا سیلی خورد در صدد تلافی بر نیامد.

احترام موسی نسبت به شاه خدا از انجا سرچشمه میگرفت که میاندیشید او، با خوردن نان خواهر شاه خدا بزرگ شده و در واقع، نان شاه خدا او را بزرگ کرد.

بهمین جهت احساس حق شناسی مینمود و بخود میگفت که نباید حق نعمت شاه خدا را ندیده گرفت.

از آن گذشته، موسی خود را مدیون تربیت شاه خدا میدانست و گرچه خود شاه خدا اقدامی برای تربیت موسی نکرد و مادرش شاهزاده خانم (انخاس آمون) عهده دار پرورش او شد ولی موسی جزو سایر شاهزادگان، تحت تعلیم استادان قرار گرفت و اگر نظر مساعد شاه خدا نبود او نمیتوانست در جرگه شاهزادگان، از دروس استادان استفاده کند و خواندن و نوشتن و علوم متداول آن زمان را فرا بگیرد و از فنون جنگ برخوردار شود و هرگاه تحت تعلیم قرار نمیگرفت و دارای سواد خواندن و نوشتن نمیشد و از تاریخ و علوم دیگر برخوردار نمی گردید نمیتوانست بفهمد که معتقد بودن بخدایان موهوم مصر عقیده ایست سخیف و يك شخص عاقل خدایان موهوم مصری را نمی پرستد.

لذا موسی، علاوه بر حق نان، برای شاه خدا، قائل به حق تعلیم بود و احترامش را لازم میشمرد.

اما وقتی جسد خون آلود نف را دید و مشاهده کرد که شاه خدا بدون رحم، مردی را که ضامن بقای ناهش در جهان بود بقتل رسانید، يك مرتبه، نظریه اش راجع به پادشاه مصر تغییر کرد. ناتمام

گلی از لجنزار روئید و پرپر شد!

این دختر نه سال در زندان بسربرد ... و آنزمان که شهرتش فرانسه را فرا گرفت جان سپرد ..

يك بطری ویسکی ، به چهار ماه زندان محکوم شده و در زندان این کتاب را نوشته و عنوان آن «استخوان روی پا» است .

ناشر که مذاکرات سه سال قبل را بخاطر داشت از معلم بازنشته‌سئوال کرد آیا این دختر پایش نمی‌لنگد ؟ معلم پیر تعجب کرد . غافل از این که سازمان انتشاراتی «پوور» با توجه به گفته های سرپرست زندان ، برای «آنيك» پرونده‌ای درست کرده بود . در حقیقت «آنيك» و «آلبرتين» سارازن» ، يك نفر بودند . آلبرتين به مردی بنام سارازن شوهر کرده بود ولی این مرد یکی از هم‌دستان او به شمار می‌آمد . بهر حال نسخه های خطی کتاب را مطالعه کردند و دریافتند که نویسنده‌ای در عالم ادبیات فرانسه ظاهر شده است .

مساله جالب این بود که نویسنده نمیتوانست به پاریس بیاید ، چون دادگستری این حکم را صادر کرده بود . بنابراین ناشر بوسیله تلگرام او را از پذیرفته شدن کتابهایش مطلع کرد . و بعد قرار شد خودش بدیدن این نویسنده برود .

آلبرتين زنی کوتاه قد بود با چشمان سیاه و اندکی مورب . ظاهرا می‌بایستی خون اسپانیائی در رگهایش جریان داشته باشد . مادرش او را بعد از زدنیا آمدن ، بی‌ورشگاه سپرد . يك پایش می‌لنگید . و این نقص عضو محصول زمانی بود که وی برای فرار ، خودش را از دیوار بلند به پائین پرتاب میکند .

محل ملاقات آنان در يك کافه بود . و آلبرتين از این کافه خاطرات زیادی داشت . در همین کافه بود که با شوهرش آشنا شد و در چند قدمی همین کافه بود که چند روز قبل پس

خالی شد . موضوع مهم این بود که نویسنده این کتاب زن ۲۷ ساله‌ای بود که ۹ سال زندان را تحمل کرده و تازه آزادی یافته بود .

آلبرتين زنی بود که دست به سرقت زده ، گاهی بصورت فراری درآمده و حتی به يك زن مغازه‌دار حمله کرده بود . و ازدواج او که در زندان صورت گرفت ، یکی از عجیب‌ترین ازدواج ها بود . با همه این احوال ، آلبرتين سارازن باطنا زن سالم و پاکی بشمار میرفت . و اگر مردم از کتاب او استقبال کردند برای آن بود که این کتاب يك نویسنده توانا و با ارزش را معرفی میکرد .

داستان زندگی تازه او ، از سال ۱۹۶۲ آغاز میشد . خانمی که سرپرست تعلیم و تربیت زندان شهر بود به سراغ آقای «ژان ژاك پوور» ناشر رفت و بوی اطلاع داد که در میان دختران زندانی ، دختری وجود دارد که از هوش فوق‌العاده‌ای برخوردار است و درمردتی که در زندان بسر برده ، توانسته از عهده امتحانات دشوار دانشگاهی با درجه ممتاز برآید . و این دختر علاقه زیادی به نوشتن دارد .

این خانم چند صفحه از نوشته های این زندانی را همراه آورده بود . ناشر آنها را خواند و پسندید . و وصیه کرد که باین زندانی گفته شود يك کتاب بطور کامل بنویسد . سرپرست قسمت زنانه زندان این توصیه را فراموش نکرد و به ناشر گفت که زندانی نامش «آنيك» است .

سه سال بعد ، ناشر فرانسوی دو جلد کتاب که نوشته يك زندانی بود دریافت کرد و این بار يك معلم بازنشته نسخه های خطی را تحویل آقای ناشر داد و گفت :

— نویسنده این کتاب بجرم سرقت

هفته گذشته ، در روی تخت بیمارستان «مون‌پایه» ، زنی جوان و ۲۹ ساله جان سپرد که تازه قدم به زندگی نوینی گذاشته بود . و میخواست پس از سال ها ناکامی و دربدری ، طعم سعادت واقعی را بچشد . این زن که نه سال از عمر خود را در زندان گذرانیده و با انتشار سه کتاب شهرت زیادی دست یافته بود ، «آلبرتين» سارازن» نام داشت . زندگی و ماجرای او ، در نوع خود واقعا بی نظیر است و میتواند بعنوان یکی از شوخی های تلخ طبیعت شناخته شود .

آقای «ژان ژاك پوور» ناشر فرانسوی بوسیله تلفن با «آلبرتين» که به بیمارستان انتقال یافته بود صحبت میکرد . «آلبرتين» میگفت که میل دارد بیش از ۳۶ ساعت دیگر زنده باشد و «ژان ژاك» او را دلداری میداد و میگفت کسی در سن ۲۹ سالگی بر اثر شوك حاصله از عمل جراحی ، جان نمیسپارد . و این بی عدالتی است که زن جوانی پس از تحمل مصائب و رنجهای فراوان در آستانه زندگی تازه اش بمیرد .

«ژان ژاك پوور» ، ۳۶ ساعت انتظار نکشید و خیلی زودتر از این تعداد ساعتی که آلبرتين آرزوی رسیدن به آنرا داشت ، از بیمارستان به آقای ناشر تلفن کردند و اطلاع دادند که آلبرتين پس از خروج از اطاق عمل ، بر اثر حمله قلبی بدرو حیات گفته است .

پس از کشف «فرانسواز ساگان» ، موفقیت «آلبرتين سارازن» ، یکی از هیجان انگیزترین وقایع ادبی این بیست سال اخیر بود . وقتی آلبرتين اولین کتاب خود را انتشار داد ، روزانه تعداد ۴ هزار نسخه از آن به فروش رفت و انبار ناشر

«ژولین» نیز بموازات تغییر موجودیت همسرش، در زندگی خود تغییراتی بوجود آورد. او که زمانی همکار آلبرتین در خلافتکاری بود در دانشگاه «مون پلایه» نامنویسی کرد و در رشته زمین شناسی شروع به تحصیل نمود.

آلبرتین، يك آرزو بیشتر نداشت و آن این كه صاحب فرزندی شود. خودش گفته بود از آن جهت نیاز فراوان بكوندك دارم تا محبت مادری را كه هرگز نچشیده‌ام باین كوندك ارزانی دارم. ولی سرنوشت چنین چیزی را نمیخواست.

بزودی یکی از پزشكان، در صدد برآمد كه آن قسمت از پای وی را كه معیوب شده بود، معالجه كند. و برای يك استخوان پلاستیكى ساخت. عمل جراحی موفقیت‌آمیز بود و آلبرتین دیگر نمی‌لنگید. ولی سرنوشت بازی دیگری داشت.

در جای مناسب درج میشد. و خبرنگاران عكاس كه بسراغش می‌آمدند، برای تهیه عكس و مطلب از يك نویسنده بزرگ مراجعه می‌کردند، نه يك متهم و یا يك محكوم.

زندگی تازه، زندگی سعادتمندانه‌ای بود. از آلبرتین برای شركت در ضیافت‌های ادبی دعوت میشد. و او سومین كتاب خود را در چنین شرایطی آغاز كرد و در هر سه كتاب، زندگی گذشته‌اش، بعنوان استخوان بندی این داستان مورد استفاده قرار گرفت. با ثروتی كه از راه نویسندگی بدست آورده بود، مزرعه‌ای در دوازده كيلومتري «مون‌پلایه» خریداری كرد و باتفاق شوهرش «ژولین سارازن» زندگی آرامی را آغاز كردند. آلبرتین كه فكر می‌كرد در آینده بمسافرت‌هایی خواهد رفت و از شمال افریقا دیدن خواهد كرد، پیش خود به فرا گرفتن زبان عربی پرداخت.

از گذرانییدن دوران زندان، آزادی‌اش را بازیافته بود. در این ملاقات‌ناشر با وی قراردادی برای دو كتاب منعقد كرد و يك چك هزار فرانكى بعنوان پیش پرداخت باو داد. عنوان كتاب دوم او «مادیان» بود.

وقتی آلبرتین به شهر خود برگشت، نامه‌ای برایش رسید. این نامه از طرف «سیمون دوبوآر» نویسنده فرانسوی بود كه نسخه خطی كتاب اول او را خوانده، و خاطرنشان می‌ساخت كه يك بنگاه انتشاراتی معروف حاضر است آنرا چاپ كند. ولی دیگر دیر شده بود.

این موفقیت برای زنی كه چند سال قبل در برابر دادگاه حاضر شده و رئیس محكمه باو گفته بود «متهم از جا بلند شود!» خارق‌العاده بود. و حالا نام او در صفحات روزنامه‌ها،



آلبرتین سارازن در زندان (عكس بالا) و در روزهای شهرت و افتخار (عكس مقابل)

مفهوم واقعی پاک نظری و نیک اندیشی

سخن گفت : «آوخ ! چه سازم کسب
بیگانه شد ؟»

میر فرمود که «باکی نیست ،
امشب همینجا میتوانی بود. (مصراع)
که محنت خانه ای داریم اینجا
میتوان بودن».

[چون] مدعای وی همین بود
ازجای غیاب نمود. میر فرمودند که دز
جوار خانه خود افرای وی جای
تعمین نمودند. چون از شب پاسی
گذشت ، آن سرورعنا ، خرمان به خانه
میر درآمد. میر که او را دید به
فراست دریافت که از برای چه کار
آمده ، اما تغافل نمود. آن طوطی شکر
گفتار به گفتار درآمد ، گفت گه
«ای مخدوم غالمیان [و نور دیده
آدمیان] همچنان تصور کردم که هر موی
که بر بدن من است بمثابة زنجیری
شد و مرا کسان کسان بدین جانب
آورد. غالبا این کشش از این است
که شما را نظر عنایتی به این کنیزک
کمینه هست.»

میر فرمودند که «این تکلفها و
تلبیسه ها به کار نمی آید. معلوم شد که
[شما] از برای چه کار قدم رنجه
فرموده اید. شما را با جمعی مسئله
سخت مشکل شده و گفت و گوی آن
دراز کشیده. انشاءالله که کشف
آن عنقریب ظاهر شود.»

این بگفت و دست او را گرفته بر
روی زانوی خود نهادند و کلیدی که
متضمن فتح قفل مشکل او بود بدست
وی دادند و فرمودند که «یقین شما
شد باشد که بدین مثقب در مقصود
میتوان شکافت و بدین کلید قفل درج
مراد میگشاید ، گوهر مقصود میتوان
یافت. معلوم شما باد که داریم و می-
توانیم ، اما نکرده ایم و نمیکنیم و
نخواهیم کرد!».

روزی حضرت سلطان الاعظم ...
در تعریف و توصیف پارسائی و طهارت
ذیل امیرکبیر علیشیر سخن بدینجا
رسانیده بود که از آن زمان که آن
جناب از جلباب عدم خیمه به
صحرای وجود زده ، خلعت هستی
پوشیده ، دامن عصمتش به لوث شهوت
نیالوده و تگمه لولو گریبان فتوتش
به مادگی هوی و هوس مقید نگردیده ،
بلقیس زمان و زبیده دوران خدیجه
بیگیم را این سخن باور نیامد و گفت
که مگر جناب میر به صفت عنایت و به
علت عدم رجولیت موصوف بوده
باشند....

و خدیجه بیگم را دختر خانه پری
پیکری ، ماه منظری بوده ، دولت بخت
نام ، که ماه سپهر نیلگون از رشک
عارض و ابرو و پیشانی گاه خود را
رووگه ابرو و گه پیشانی میساخت و
آفتاب فلک مینائی از تاب جمالش دیوانه
گشته ، سرو روی برهنه بر بام گردون
میدوید ، اگر نه به زنجیر انوار مقید
بودی ، مانند پرتو خویش جسم خود
را به خاک پایش میانداخت ، و میان
سلطان حسین میرا و خدیجه بیگم و
امیر علیشیر حکایات مخفی و مقولات
لایقالی را بغیر وی محسرمی
نبود ، و همواره طایر همایون خاطر
میر در فضای هوای عشق او پرواز
می نمود.

خدیجه بیگیم از برای کشف این
راز [به وی] مقدمات آموخته ، او را
به خانه میر فرستاد ، در وقتی که
نوعروس فلک لاجوردی در سرا پرده
مغرب نهان گردید ... به خانه امیر
علیشیر آمد. چون وقت غیر معهود
بود. میر را حیرت بر حیرت افزود.
القصه حکایات را علی سبیل التفصیل
معروض داشت. در اثنائی گرمی

آلبرتین بیمار شد و مرتباً تب میکرد .
اورا به بیمارستان منتقل کردند و
تحت عمل جراحی قرار دادند .

اما پس از عمل آلبرتین بهوش نیامد
این خواب ، برای آلبرتین يك خواب
ابدی بود . در حالی که در همین روز ،
با يك تهیه کننده معروف فرانسوی
قرار ملاقات داشت .

ژولین همسر آلبرتین ، در کتاب
او بنام «نیزی» معرفی شده است .
«نیزی» راننده ای است که درجاده ای
يك زن ۲۰ ساله را سوار میکند . این
زن که از زندان فرار کرده و مجروح
است . مرد او را پنهان میکند و به
معالجه اش میپردازد . و چند ماه بعد
با هم ازدواج میکنند و طولی نمی -
کشد که پلیس هر دوشان را بازداشت
میکند .

این داستان که در کتاب آمده ،
در حقیقت داستان واقعی زندگی
آلبرتین و ژولین است .

در فرانسه ، از لحاظ سازمان
های مملکتی ، آلبرتین يك دختر
پرورشگاهی بود که به خاطر کارهای
خلاش بارها بزندان افتاده بود . او
در پانزده سالگی اولین خلاف را
مرتکب شد و به دارالتادیب اعزام
گردید . بعد از آنجا گریخت و زندگی
دربدر و ولگردی در خیابان هانصیش
شد . و برای امرار معاش دزدی می-
کرد. و نتیجه این دزدی ها ، محکومیت
وی به نه سال زندان بود . او
برای خود نام و نشانی نمی شناخت تا
این که ژولین سارازن در زندگی اش
پدیدار شد و آلبرتین برای اولین بار
برای خودش نامی پیدا کرد.

ولی تاریخ ادبیات فرانسه ، اورا
بعنوان يك نویسنده بزرگ میشناسد .
نویسنده ای که در اوج شهرت و در
ابتدای زندگی تازه اش ، از این جهان
رخت بریست و جز ناکامی و تلخی
نصیبی از این دنیا نبرد ...

«اطلاعات هفتگی»

بقیه نامه سرگشاده يك زن

بقیه رمز موفقیت ...

نیست آنچه که بتواند روح زن و مردی را با یکدیگر پیوند دهد، توافق روحی و فکری و سایر شرایطی است که قبلا از آنها نام بردیم.

« ژوزف بارنت » پسیکیاتریست مشهور آمریکائی میگوید، یگانه عاملی که میتواند اختلافات زن و شوهری را منتفی کند، روح گذشت و رعایت احترام آنها نسبت به یکدیگر است. اگر هریک از زوجین از یکدیگر توقعات نابجا نداشته باشند و حسن خودخواهی خویش را نسبت بهمسر کنار بگذارند، وارزش و احترام لازم را برای یکدیگر قائل باشند و اجازه ندهند که، اختلافات فکری جزئی مزمن و کهنه شود و کانون گرم خانوادگی آنها را سرد و بیروح کند، میتوانند يك محیط خانوادگی پرنشاط و سعادت بخش برای خود بوجود بیاورند.

زن و شوهر باید قبل از هر چیز همدیگر را یار و مددکار و رفیق زندگی تلقی کنند و اجازه ندهند، اصولا اختلاف فکر بین آنها بوجود بیاید، نه اینکه در مقابل یکدیگر صف آرایی نمایند و فکر کنند که هدف زندگی زناشویی شکست دادن و مغلوب کردن طرف دیگر است. در اثر تحقیقاتی که دانشمندان امور زناشویی انجام داده اند معلوم شده است که: شکل و قیافه، هیئت جسمی، عشق و علاقه و کشهای جنسی زوجین نسبت به یکدیگر هیچگاه به تنهایی نمیتواند باعث قوام دائمی زندگی زناشویی آنها بشود، بلکه آنچه که سبب پیوند دائمی آنها خواهد شد، عقل و درایت، درك واقعیات زندگی، گذشت و محبت و فداکاریهای است که زوجین در ورای احساسات و هیجانات کاذب نسبت به یکدیگر متحمل خواهند شد.

مجله شهربانی

بودید شوهرم بخانه برگشت با محبت تر از همیشه بود او با من رویه سابقش را پیش گرفته بود. او هرشب زود به خانه مراجعت میکرد اوقات فراغتش را با من و فرزندانم میگذراند و به من ثابت شد که رفتن شما خوشبختی ما را به ما باز میگرداند.

شبی که شما مراجعت کردید تلفن منزل ما بصدا در آمد ولی هیچ صدائی از آن خارج نمیشد، این علامت مراجعت شما بود يك ربع بعد شوهرم به بهانه ریختن بنزین در اتومبیل از خانه خارج شد.

غیبت او بیشتر از یکساعت بطول انجامید گاه من فکر میکنم که شما به درستی نمیدانید که چه میکنید مردان مجرد بی شماری وجود دارند ولی نمیدانم چرا شما شوهر مرا انتخاب کرده اید؟

شوهر من فقط از آنها مسن تر و پخته تر است. شاید این دلیل شما باشد شاید نیز برای اینست که احساس فتح میکنید که مرد زن دیگری را غصب کرده اید.

بهر حال من هنوز علت اصلی آنرا نفهمیده ام، من همیشه فکر میکنم شما به چه فکر میکنید مطمئنا بمن نمی اندیشید. شاید فکر میکنید روزی شوهرم از من جدا شود و شما او را برای خود بگیرید ولی آیا تا بحال به بچه های ما نیز فکر کرده اید؟ شاید شما جای مرا در نزد او بگیرید ولی برای اطفالم نیز جای مادرشان خواهید بود؟ مطمئن هستم به شوهرم نیز نمیاندیشید زیرا زندگی او را در هم ریخته اید و شاید سعادت بیشتری را باو عرضه میداشتید اگر او را رها می کردید و زن و فرزندانش را به او باز میگردانیدید، من باین نتیجه رسیده ام که شما فقط بیک نفر فکر میکنید و او خودتان میباشید.

همسر معشوق شما

به خانه میآمد دیگر نمیتوانستم گرمی خود را حفظ کنم زیرا اثر روژ لب هنوزگاه بر لبهایم به چشم میخورد این اثر بوسه های شما بود. و بعد ناگهان مسافرت های شوهرم شروع شد و بعد دیگر سر و صدای بچه ها نیز در آمده بود کمتر پدرشان را میدیدند و از من مرتب سؤال میکردند.

— مامان، بابا کی به خانه بر میگردد؟

و بعد بالاخره باید بگویم که شوهرم دیگر کمتر با من بیرون میرفت شبها وقتی که شوهرم نبود و بچه ها بخواب رفته بودند، بی اختیار اشک می ریختم و فکر میکردم چگونه راه خود را پیدا کنم. آهسته، و آرام دست بکاری زدم که هرگز فکر نمی کردم انجام بدهم. شبها وقتی که او خواب بود به سر جیش میرفتم بامید این که چیزی را پیدا کنم نشانی که از زنی دیگر باشد، چیزی که دراصل امید داشتم پیدا نکنم!

ولی يك پاکت کوچک پیدا کردم که حاوی يك نامه چند خطی بود. بخط شما. نوشته بودید که چهارشنبه وقت ندارید و وقت ملاقات را به پنجشنبه موکول کرده بودید.

و شوهرم پنجشنبه شب دیر وقت بخانه مراجعت کرد وقتی شوهرم روز تولدش بخانه آمد يك کیف دستی شيك نیز همراه آورد میدانستم که این هدیه شما بود ولی شوهرم گفت که کیفش کهنه شده بود و این کیف جدید را خریده است در صورتی که کیف قبلی را عید گذشته من باو هدیه کرده بودم.

اخلاق شوهرم عوض شده بود من میدانستم که وجدان ناراحت او باعث شده بود که رنج بکشد. و من همیشه تعجب میکردم که چگونه یکرزن حاضر میشود مرد مورد علاقه اش را رنج بدهد! يك بار وقتی که شما به مسافرت رفته

بقیه مجاهدین گمنام مشروطیت ایران

انگیخت ، دردل آزادیخواهان جای گرفت و با صمیمیت و فداکاریهای خود ، مورد توجه سردار ملی واقع شد . از آن پس سردار ملی ماموریتها و مسئولیتهای حساس و پر مخاطره را باو محول میکرد . و حتی محافظت و مراقبت بازار را باو سپرد .

او در اوقات بحرانی ، پر مسئولیت ترین و حساسترین کارها را بعهده میگرفت ، حتی بهنگام پائین آوردن پرچمهای سفید ، سردار ملی به او گفت :

— حسین خان ، بیرق انجمن را مخالفین سوزاندهاند ! تهیه بیرقی دیگر و برافراشتن و نگهداری آنرا بعهده تو میگذارم !

حسین خان چندین بار از سردار ملی ، مدال افتخار گرفت . چندین بار تشویق و تقدیر شد و سرانجام آنچنان کرد که مجاهدین باو لقب «لنگر صف مجاهدین» دادند .

آن روز چهاردهم رجب سنه ۱۳۲۶ بود . حسین خان مشغول سرکشی بازار و مراقبت اوضاع و احوال بود . ناگهان چند نفر از تفنگچیان «دوهچی» را دید که علامت پیغام بدست دارند و پیش میآیند . آنها جلو آمدند ، و جلوتر و جلوتر... لیکن حسین خان که علامت پیغام را بدستشان دیده بود از تیراندازی بآنها ممانعت بعمل آورد . تفنگچیان نزدیک حسین خان رسیدند . مردی «علی اصغر» نام که سرکرده آنان بود ، با ظاهری نادم و عذرخواه پیش آمد ، با تزویر و ریا ، سخن گفتن آغاز کرد :

— حسین خان ! من و این عده از تفنگچیان که می بینی ، از کارها و اعمال گذشته خود ، بسختی پشیمان

حاجی میرزا آقا فرشچی ، مردی بود روشنفکر و آزادیخواه ، مبارز و انقلابی ، خوش بیان و خوش برخورد بود ، و هرکس را که یکبار با او روبرو میشد ، تحت تاثیر نفوذ کلام و بیان خود قرار میداد ، بمسلك خود ایمان راسخ داشت و بهمین جهت ، میکوشید تا تمام اطرافیانش را با خود هم مرام و هم مسلك کند ، و «حسین خان» یکی از اطرافیانش بود ...

او ، باغبان باغهای حاجی میرزا آقا فرشچی بود . افکار انقلابی حاجی میرزا آقا ، طبعاً دراو نیز بی تاثیر نبود ، خاصه اینکه حسین خان ، خود باقتضای جوانمردی و آزادگی طبع ، همیشه با ظلم و استبداد و تعدی بحقوق دیگران ، مخالفت میورزید و گاهی یك تنه بمبارزه با فراشها و قاطر چیان زورگو و متعدی بر میخواست . همیشه می اندیشید که مردم باید آزاد باشند ، آزادانه بیاندیشند ، آزادانه حرف بزنند ، آزادانه اظهار عقیده کنند و آزادانه به زندگی خود ادامه دهند .

... با این افکار و با این روحیات بود که به جرگه مشروطه طلبان پیوست و از جانبازان راه آزادی شد . او که برای دفاع از حق و حقوق مظلومین و ستم دیدگان ، حتی قبل از مشروطیت ، ششول می بست ، وقتی بهمراف فدائیان وارد میدان مشق شد و به تمرین تیراندازی پرداخت ، یکی از بهترین و ماهرترین تیراندازان شد .

در اندك مدتی لیاقت ، رشادت ، پاکی ، درستی و کاردانی خود را به منصب ظهور رسانید . توجه رهبران «مرکز غیب» را جلب کرد و بعضویت «فرقه اجتماعیون عامیون» پذیرفته شد . توجه و احترام همه را بر

این چنین زیست ، این چنین مبارزه کرد و این چنین پیش رفت تا آن که ، قبل از ورود سربازان روس به تبریز ، به اجل عادی درگذشت و هنگامی که در حال احتضار بود ، به آنهایی که در کنارش بودند روی کرد و گفت :

— عمر من تمام شده است و عنقریب خواهم مرد ... ولی شما رزمندگان دلیر و فدائیان بی باک ، نگذارید که آتش این انقلاب خاموش شود ... آزادی را فراموش نکنید ، آذربایجان را که مهد آزادی است فراموش نکنید ، تا آزادی و مشروطیت بتمام ایران رخنه کرده ، در همه جا دوام یابد ...

حسین خان باغبان ، لنگر صف مجاهدین !

«ای کاش بالاتر از «پل» باغی بود و حسین خان زنده و سلامت می بود ، و ستارخان را یاری میکرد.. «خدایا ، او را آمرزش ده «وگورش را همچون بهشت گردان ...

«ستارخان عینك بچشم زده ، «پیراهنی از قرآن پوشیده است . «از نجف بكمكش خواهند آمد ، «خدایا او را یاری كن ،

«و حسین خان» را بیمارز... هنوز این اشعار در خاطر مردم آذربایجان هست و هنوز ، گه گاه ، از شهرها و دهات آذربایجان ، آنرا با سرود سردار ملی میخوانند... و آن روزها ، این اشعار ، ورد زبان قاطبه مردم آذربایجان بود . چرا؟ این حسین خان که بود که همه ، از اعضای فرقهها گرفته ، تا مردم عادی کوچه و بازار ، حتی مستبدین ، او را دوست داشتند و در شهادتش ، خون می گریستند ؟ به راستی او که بود ؟...

شده، اینک به شما روی آورده‌ایم!... می‌خواهیم بامجاهدین متحدشده، و در راه رسیدن به هدف عالی و انسانی‌شان مبارزه کنیم!...

— چه بهتر از این؟... با من بیایید تا باتفاق هم به انجمن برویم... آنان را با مهربانی و رافت به همراه خود برد. بگرمی پذیرائی شان کرد و حتی دستور داد زیر پایشان، گوسفند قربانی کنند... تمام اعضاء انجمن نیز با آنها بمهربانی و احترام رفتار کردند. علی اصغر که اطمینان همه را بخوبی جاب کرده بود، پس از مدت کوتاهی، از تمام مجاهدین خواست که به «دوهچی» بروند. لیکن انجمن فقط با رفتن دو نفر موافقت کرد که عبارت بودند از تقی‌اف و محمد علیخان... این دو به همراهی علی اصغر خان، بسوی دوهچی رفتند ولی نزدیکی دروازه، سرخاب، ناگهان باران گلوله بر آنها باریدن گرفت...

اما این دو تیزهوش کاردان، بموقع از تیررس خارج شده، خود را به محل انجمن فرقه‌رساندند...

جنگ پانزدهم رمضان ۱۳۲۶ شروع شد! حسین خان پیشاپیش جنگاوران دلیر، حمله میکرد و پیش میرفت. همه جا فتح با آنها بود. برای رسیدن به محله «سرخاب» تبریز از پل «نظام‌الاعمال» گذشتند. و در همین هنگام، گلوله‌ای بر سینه یکی از مجاهدین نشست و او را از پای انداخت. مجاهدین دیگر او را که «بعقوب» نام داشت بدوش گرفتند و از معرکه جنگ خارج کردند، لیکن فرصتی نبود تا شهادت او را به حسین خان نیز اطلاع دهند.

اندک‌اندک هوا به تاریکی می‌گرایید و شب، چادر سیاه خود را روی شهر می‌گسترانید... در همین هنگام حسین خان که پیشاپیش همه می‌تاخت، ناگهان بزمین افتاد. تیری

که بر سرش خورده بود، او را در خون خود غلتانید... لیکن یاران او از شهادت این عزیز جانباز بی خبر ماندند...

مجاهدین به انجمن برگشتند... لیکن حسین‌خان در میان آنها نبود.. پرسش‌های بی‌پاسخ بر زبان همه‌رنک گرفت:

— حسین خان کجاست؟

— او چرا نیامده؟...

به تکاپو افتادند. جستجوها کردند، اما او را که چهل روز تمام بود که بخانه‌اش سر نزده بود، نیافتند. تاثر و تالمی بزرگ، در دلشان ریشه کرد، اندوهگین و ماتم زده نشستند، مشورتها کردند و سرانجام «تقی‌اف» و «مشهدی‌صادق» دو تن از مجاهدین قرار گذاشتند که نامه‌ای به «نایب کاظم» که در «دوهچی» بود و با آنها دوستی دیرینه داشت، از حال حسین خان، جويا شوند...

جواب نامه آمد، و چه تلخ و غم‌انگیز بود این جواب. لحظه‌ای بعد، این جمله دردناک، همراه آهی غم‌آلود، بر زبانها رنک گرفت:

— حسین خان بدست یکی از سواران مرندی کشته شده است. در مرگ او، مرکز غیب، انجمن ایالتی، سردار ملی، سالار ملی، تمام ساکنین تبریز، حتی بعضی از مستبدین، غمگین بودند و تاسف می‌خوردند...

ملا امام وردی، در راه آزادی مصلوب شد!

«امیرمعزز» حاکم اردبیل، عده‌ای از عمال خود را که از مستبدین سرسخت بودند، مخاطب قرار داده، گفت:

— من از جانب «ملاامام وردی» بی‌اندازه نگران و ناراحت هستم... با نفوذ کلام و محبوبیتی که او دارد، بعید نیست برای ما درد سر هائی

درست کند. خاصه اینکه گویا حرف هائی مثل «آزادی» و «مشروطیت» از دهانش درمی‌آید!

این حرف خشم همه مستبدین را برانگیخت. آنها نمیتوانستند این را تحمل کنند. نمیتوانستند ندای آزادی را بشنوند.. و هرکس فریاد مشروطه طلبی بر میداشت، صدایش را در گلو خاموش میکردند. اینک مردی پیدا شده بود که باید صدایش خاموش می‌شد. اما او، محبوبیتی عجیب داشت و بعید نبود که از بین بردن او، موجب سرکشی و عصیان مردم شود.

پس چه باید کرد؟

نشستند و اندیشیدند و سرانجام برای آنکه خیال خود را از بابت او آسوده کنند، نقشه‌ای طرح کردند. امیرمعزز، برای مخبرالسلطنه والی آذربایجان نوشت که «ملاامام وردی» مردم را به عدم پرداخت مالیات تشویق میکند و بدین ترتیب کسی حاضر نیست مالیات بپردازد!

مخبر السلطنه نامه را خواند و سپس آنرا به انجمن ایالتی فرستاد. از طرف انجمن «ملاامام وردی» به تبریز خوانده شد تا بطور دقیق جریان مورد رسیدگی قرار گیرد.

لیکن پس از تحقیقات مفصل معلوم شد که امیر معزز قصد داشته است که ملارا از حدود ولایت تحت حکومت خود، دور کند. اکنون «ملا» آزاد بود که یکبار دیگر به مشکین شهر برگردد، اما او خود، برای پاره‌ای مذاکرات و تماس گرفتن با چند نفر، روزی چند در تبریز ماند...

ملا امام وردی، هنوز در تبریز بود که خبر بتوپ بسته شدن مجلس را شنید و با همه سرسختی و خود داری‌اش، نتوانست اشک نریزد... سرانجام از انجمن ایالتی اجازه خواست که به مشکین شهر برود و تا

آنجا که ممکن است، قوایی جمع آورد. شاید بکمک این قوا، لااقل از حمله شاهسونها به تبریز جلوگیری کند.

لیکن همینکه به مشکین شهر رسید، امیر معزز که خبر بتوپ بسته شدن مجلس را شنیده بود، دستور گرفتاری او را داد!

عمال امیر معزز، آن مرد بزرگ و فداکار را گرفته، بزنجیر بستند و او را همچون اسیری بی مقدار، با خواری و ذلت، به اردبیل آوردند. و همان روز، بدستور امیر معزز، این بزرگ مرد مبارز و آزادیخواه جانباز را در باروی «نارین قلعه» بصلیب کشیدند.

سه مجاهد دلیر در لباس درویشان

سه درویش ناشناس، ازتهران راه افتادند و پس از چند روز، خسته و گردآلود، به رشت رسیدند. آنها میدانستند که درشمال، علیه محمد علی میرزا، نهضتی برپاشده است که آن را «نهضت گیلان» نامیده‌اند. و اینک، این سه درویش میخواستند که وارد نهضت گیلان شده، برای آزادی ایران و ایرانی، جانبازها و فداکارها کنند.

— کیستید، مردان خسته گرد آلود؟ از کجا آمده‌اید و قصدتان چیست؟

این را یکی از اعضای مؤثر نهضت، از آن سه پرسید. آنکه رشیدتر و تنومندتر بود، پیش آمد و با صدائی محکم و بی‌لرزش گفت: — من جزو افسران ارشد قزاقخانه بودم و با مقام سرتیپی در تهران انجام وظیفه میکردم. اما از آنجا که عشق به آزادی در تمام وجودم جریان داشت، پس از اعلان مشروطیت از مقام و منصب خود صرفنظر کرده باتفاق دو برادر «حاجی‌خان» و «نصرت‌الله خان» به آزادیخواهان ملحق شدم و با یکی

از دوستان خود بنام «منشی‌زاده» در «انجمن غیرت» فعالیتی مجدانه را شروع کردیم.

از آنجا که من جسما رشید، و تحصیل کرده، و دارای سابقه نظامی بودم، به کمیسیون دفاع ملی خوانده شدم. و پس از آن، فعالیتیم در همین زمینه‌ها ادامه یافت. دائماً بامجاهدین تماس میگرفتم. محل سنگربندی را معین میکردم و پاسداری را بین مجاهدین، تنظیم و تقسیم میکردم. تا آنکه مصیبت بتوپ بسته شدن مجلس پیش آمد. از کمیسیون دفاع ملی، فقط من بودم که دفاع میکردم و می‌جنگیدم. تقی‌زاده رئیس کمیسیون، در منزل خود ماند و چندساعت پس از سقوط مجلس با درشکه به سفارت انگلیس رفت. تیمورتاش هم که اصلا خودش را نشان نداد. باین ترتیب، مجلسیان اغفال شدند. رئیس کمیسیون، کوچکترین اقدامی نکرد و اینها و چندعات دیگر، باعث شکست خوردن مجاهدین شد، عده‌ای گرفتار و عده‌ای پنهان شدند. در این میان، من و برادرانم نیز، خود را پنهان کردیم و اینک، به اینجا رسیده‌ایم و حاضر به هرگونه خدمتی هستیم.

— پس با این تفصیل و با این نشانه‌ها که دادید، شما اسدالله خان ابوالفتح زاده هستید، بله؟..

— بله، و این دو، برادران من هستند.

— که هر سه از مخفی‌گاه خود در آمده، با لباس درویشی، خود را باینجا رسانیده‌اید.

چندی بعد، کمیته نهضت گیلان، موافقت کرد که آنها، پنهانی به تهران برگشته، منزلی در قلهک بگیرند و تا سرحد امکان، مجاهد جمع‌آوری کنند.

ناگهان موج مجاهدین گیلان و اصفهان، به تهران نزدیک شدند و

در این هنگام بود که اسدالله‌خان و برادرها و پیروانش به مجاهدین پیوستند و در جنگ‌ها مردانه شرکت کردند و تا زمانی که پرچم آزادی بر سر در مجلس افراشته شود، دست از نبرد برنداشتند.

نهاد آزادی بالید و بر داد. دولت هائی که ظاهرا دولت های مشروطیت بودند، روی کار آمدند. لیکن اسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده، با کارهای دولت های وقت موافق نبود. او فقط طرفدار مردم بود. و آسایش و راحتی آنها را میخواست. دائماً با آزادی خواهان مترقی تماس می‌گرفت و پیوسته در اندیشه بدست آوردن آزادی واقعی بود.

سر انجام او بسال ۱۳۳۴ کمیته‌ای بنام «کمیته مجازات» تشکیل داد که اعضای آن عبارت بودند: از ابوالفتح زاده منشی‌زاده، مشکو، عمادالکتاب ارداغی — رشیدالسلطان پسر حسینقلی خان خلیلی — حاجی بابا خان اردبیلی کریم دواتکر — احسان‌الله خان — حسین‌خان الله، سیدمرتضی، اکبرخان تشکیل این کمیته وحشتی دردل دولتی‌ها افکند. وثوق‌الدوله باعصابیت فریاد کشید:

— باید محل این عده را پیدا کرد... آنها هرچند روزی یکبار، یک نفر را ترور میکنند. و نام آنها را میگذارند «افراد ناشیست».. اگر وضع باین منوال پیش برود، کسی بر جان خود ایمنی نخواهد داشت... و سرانجام کمیته کشف شد!

رشیدالسلطان و حسین خان، اعدام شدند و ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده به ۱۵ سال حبس محکوم گردیده سپس به «کلات» تبعید شدند. لیکن در بین راه سمنان — دامغان به بهانه «فرار» تیرباران‌شان کردند.

بدینگونه دویاک مرد رزمنده دیگر در راه آزادی واقعی فدا شدند.



آنچه که همگان باید در باره مرگ بدانند

یک بررسی جالب از عقاید مذهبی و حقایق علمی در باره مرگ و دنیای پس از مرگ

مطالبی که ورد زبان بیشتر مردم است و در باره آن آرزوی دانش بیشتری دارند مرگ است. مرگ برای مردم مختلف دنیا معانی مختلف دارد. مردم عادی آنرا خاتمه زندگی می‌شمرند و دانایان و دانشمندان شروع زندگی جدید بحساب می‌آورند - کوردلان و مادیون آنرا ندیده می‌گیرند و از ترس آنچه که ممکن است پس از مرگ بگذرد اصولا میل ندارند بآن فکر کنند و زندگی را فقط در اجتماع عناصر خاکی بحساب می‌آورند ولی آنچه مسلم است اعتقاد بعضی و بی‌ایمانی برخی دیگر نه در ماهیت مرگ خلل ایجاد می‌کند و آنرا دگرگون می‌سازد - نه وجودش را از بین می‌برد و نه یقینش را مشکوک می‌سازد زیرا بالاخره روزی مرگ فرا میرسد و زندگی دنیوی هرفرد باتمام میرسد و حیات پس از مرگ شروع می‌شود.

آنانکه مرگ را هیچ می‌شمرند و میل ندارند بدانند و عقیده ندارند که پس از مرگ روحی در کار است و حسابی و کتابی است در حقیقت خود را به نادانی می‌زنند و نمی‌خواهند زحمت اندک تفکر بخود بدهند تا حقایق اصلی برایشان روشن شود و من برای اینکه زندگی پس از مرگ را اندکی روشن کنم و عقیده قرآن و بخصوص تفسیر آیات را در این باره باز گویم لازم است ثابت کنم اولاً روحی در کار است و ثانیاً این روح پس از مرگ جاوید خواهد ماند.

مادیون عقیده دارند این عناصر مادی که از اجتماع با یکدیگر بدن آدمی را تشکیل داده شباهت به پیچ و مهره ماشینی دارد و جز این نیست که ماشین بدن خود یک ماشین مادی کامل است.

از آنها می‌پرسیم یک دوربین عکاسی که روبه‌منظره میزان گرفته شده و صفحه عکس و تمام وسائش آماده و کامل است آیا امکان دارد که عکس بر ندارد؟ مدام خیر. ولی درهمین حال دو چشم آدمی که بمنزله دوربین عکاسی است گاهی با سلامت کامل باز است و منظره را عکس برداری می‌کند ولی نمی‌بیند یعنی دوربین بی‌روچی است. مسلماً شما منظوم را متوجه می‌شوید. می‌خواهم بگویم آنوقت که چشم شما به منظره‌ای خیره شده ولی حواستان جای دیگر است دوربین چشمی شما عکس کامل آن منظره را در ته چشم بخوبی برداشته ولی چشم آنرا نمی‌بیند و یقیناً در باره تمام حواس آدمی همین حالت و قیاس را می‌توانید داشت.

پس آن عامل که اگر در چشم اثر نگذارد در حال سلامت کامل قدرت دید خود را از دست می‌دهد یا اگر در گوش اثر نگذارد او نیز به‌همچنین گرمی‌شود ما روح می‌نامیم و البته با دانش فعلی فهمش بیش از این برای ما میسر نیست و بقول قرآن: «اگر درباره روح از تو سؤال می‌کنند - بگو روح از امر خداوند است و ما دانش کمی از آن را بشما داده‌ایم».

تصور می‌کنم این آیه با اندکی دقت مطلب را روشن کرده باشد. حال به بینیم این روح پس از مرگ چه می‌شود و بجای می‌رود. برای شرح این مطلب کافی است به بحث مخصوص مرگ چیست در کتاب (خوشبختی مقدر است) که دو سال پیش انتشار دادم مراجعه کنید - آنجا چنین می‌گوید: ما اکنون روی زمینی زندگی

می‌کنیم که با سرعت ۳۰ کیلومتر در ثانیه بدور خود می‌چرخد و روی این اصل هر دو زگردش آنرا که ۲۴ ساعت طول می‌کشد یک‌شانه روز نام نهاده‌ایم و ۳۶۵ برابر آنرا یکسال بحساب می‌آوریم و هر یک از ما ۷۰-۸۰ بار از این سالها را بحساب زندگی خود می‌گذاریم و بقیه را مرگ محسوب می‌داریم.

حال اگر فرض کنیم زمین ما سرعش صد برابر شود یعنی در هر ثانیه ۳۰۰۰ کیلومتر راه پیماید حساب روزها و سالها بهم می‌خورد و سال فعلی ما صدسال بحساب می‌آید بهمین ترتیب اگر سرعت زمین ۱۰۰ هزار برابر شود عمر ما صد هزار برابر فعلی می‌شود یعنی هر چه به سرعت آدمی افزوده شود عمرش نیز زیادتر بحساب می‌آید و طولانی‌تر می‌شود تا آنجا که اگر سرعت را الی غیر النهایه فرض کنیم عمر جاوید خواهیم یافت و درحقیقت آنچه از آدمی که سرعتش بینهایت است مثل خیال یا تصور یا خواص دیگر روح عمر جاوید دارد و پس از فرا رسیدن مرگ نیز نمی‌میرد و به سیر و سیاحت خود در جهان بی‌انتهای ادامه می‌دهد و بقول قرآن «آیا تصور می‌کنید ما شما را عبث خالق کردیم و یا شما بسوی ما بر نمی‌گردید؟»

خیر مسلم است که روح پس از مرگ جسم از بین نمی‌رود و بزندگی خود ادامه می‌دهد: اما برای آنکه یقین پیدا کنید روح پس از بهم خوردن تعادل جسمی از بین نمی‌رود و هنوز باقی است مثال ساده‌ای می‌زنم.

شما در زمین خاکی خود می‌توانید یک دستگاه فرستنده رادیو یا تلویزیون بسازید و خود در پشت میکروفون آن به ایراد نطق و تمرین‌هایی بپردازید

و پس از خاتمه آن اعمال و نطقها دستگاه فرستنده را نابود سازید آیا تصور می کنید پس از انجم این عمل آن نطق یا عمل شما نیز در جهان از بین رفته است ؟

دانش جدید میگوید خیر - یعنی علم امروز ثابت کرده است که بقول لاوزیه دانشمند معروف فرانسوی : «هیچ چیز در جهان از بین نمیرود» منتها بغیر صورت میدهد فقط مادستگاه کافی برای مشاهده آنرا نداریم همانطور که اگر تلویزیون داشته باشیم امواج فرستنده تلویزیون را خواهیم گرفت بنابراین نه بدن آدمی از دستگاه فرستنده تلویزیون ، و رادیو ناقص تر و کمتر است و نه اعمالی که میکند با نطق و افعال اجرا کننده برنامه های فوق میتواند فرق داشته باشد .

روی این اصل پس از مرگ بدن اثری از آدمی باقی میماند که نتیجه تمام اعمال دوران حیاتش است و اینکه مادیون میگویند میل به بقای روح نتیجه خودخواهی بشر است که نمیخواهد نیست و نابود شده بحساب آید درست نیست بلکه یقینا آثار و اعمال آدمی ثبت شده در روح پس از مرگ بصورت مخصوص الی الابد در جهان خواهد ماند و با سرعتی مافوق سرعت نور بکائنات پیمائی مشغول خواهد شد یعنی همانطور که اکنون در چهار دیواری اطاقمان برای رفتن به پاریس یا لندن در خیال بهیچوجه احتیاج به زمان نداریم و بمحض اینکه فرمان را متوجه آن دوشهر کنیم آنجا را خواهیم دید روح نیز که از قفس جسم رهائی یافته با سرعت مافوق نور بهر کجا میل داشته باشد می رود و همه جا حضور پیدا میکند و همه چیز را می بیند و از همه چیز اطلاع پیدا میکند یعنی عامل زمان و مکان برایش از بین می رود زیرا زمان و مکان

مختص جسم خاکی است که روح آنرا ترك گفته است .

اما روح پس از مرگ چه میکند ؟
مسلم است روح پس از مرگ احتیاج به پذیرائی جسم ندارد چه جسمی در کار نیست که احتیاج به اینهمه نشست و برخاست های بی جا و تصنعی برای جلب منفعت و دفع ضرر داشته باشد و ضرر و نفعی در صورتیکه اگر مشغولیات متناسب و دوست داشتنی و امکان پذیری در دنیا داشته که حالا نیز میتواند خود را بدان مشغول دارد از دستش نرفته و خود میتواند بدان مشغول شود .

صفات زشت و بدی که در دنیا داشته و یا ترحم و جوانمردی - شرافت و پاك طبیعتی - راستی و درستی و کلیه صفات رحمانی که هنگام زنده بودن بدان متصف بوده اکنون همراه دارد و چون خود حالا با چشمان باز عیب و نفع هر يك را می بیند و می سنجد از مشغول بودن به بعضی خشنود و از گرفتاری بعضی ناراضی میشود و دوران طولانی بعد از مرگ را با اینگونه خصال که از زندگی زمینی خود بیادگار آورده است بسر میبرد .

سیر و سیاحت که از خواص اصلی روح است و بعلت آزادی کامل بدان مشغولست از اشتغالات مخصوص اوست ولی آنچه مسلم است بعلت بینائی واضحی که پیدا کرده و مخصوصا احاطه فوق العاده که بهمه امور دارد اعمال گذشته خود را بخوبی می بیند مثلا برای دیدن دوران زندگی خود و دیدن اعمالی که انجام داده کافی است به محلی رود که از زمین آنقدر فاصله نوری داشته باشد که امواج حرکات و اعمال خودش تازه بدانجا رسیده باشد و چون همانطور که شرح دادم اعمال او در دنیا بهر حال اثری بجا گذاشته و این آثار بصورت امواج مخصوص در فضای لایتنای پراکنده اند مسلما در نقطه ای فضا بملاقات اعمال خود موفق خواهد شد و چون در آن

حال اگر اعمالش مخالف اصول اخلاقی و انسانیت باشد بر نادانی و گمراهی خود افسوس خواهد خورد قرآن میفرماید « بهیچوجه تمنای مرگ را نمیکند بعلت اعمال بدی که انجام داده اند . »

در صورتی که اگر حقیقتا اعمال موافق انسانی انجام داده باشد و درست کردار و پاك طبیعت بوده باشند بدون ترس و واهمه باید از مرگ نهراسید .

زیرا بخوبی میداند که مرگ سبب رهایی او از بندهای جسمانی میشود و او را در دنیای لایتنای آزادی - گذارد تابدون اشتغال به مشغولیات خسته کننده و دنیائی به سیروسیاحت و کمال خود پردازد تا آنجا که بقول ملای رومی :

بار دیگر از ملك پران شود

آنچه اندر وهم ناید آن شود
یعنی مرگ نه تنها عیبی ندارد بلکه محاسنی را نیز شامل است .

منظورم اینست که مرگ از نظر دین اسلام و قرآن نیز طوری تعبیر و تفسیر شده که هر آزاد مردی بدون تردید نه تنها از آن وحشت ندارد بلکه آرزوی آنرا میکند و در حقیقت باید گفت مرگ خود شروع زندگی جدیدی را اعلام میکند یعنی همانطور که روز اول تولد نوزاد بهیچوجه میل ندارد محیط امن و آرامش زندگی داخل رحمی خود را از دست بدهد و بدینا بیاید و این نارضائی خود را با گریه و زاری اعلام میدارد هنگام مرگ نیز از ترس از دست دادن محیط زندگی زمینی که با آن خو گرفته گریان و نالان است و مانند نوزادی که بعلت نادانی از رسوم زندگی در زمین گریان است باید گفت هنگام مرگ نیز از کسر دانشی که برای ادامه زندگی در جهان آزاد داریم گریانیم و آنکس که راه این زندگی را میداند و توشه لازم برای آن همراه گرفته باشوق

در تابستان چه بنوشیم ؟

بدن ما در روزبه چقدر آب احتیاج دارد ؟ - منافع و مضرات چای و قهوه

در بین موادی که بدن بآن محتاج است آب مقام اول را دارا میباشد آب تشکیل دهنده اصلی نسوج است و ۷۰ درصد وزن بدن را تشکیل میدهد .

آب ناقل مواد غذایی برای سلولها است و انواع مختلف املاح را در خود بصورت محلول نگاه میدارد و مواد دفعی نیز در آن حل شده و بخارج رانده میشوند سلولهای بدن تنها در محیط مایع قادر بر زندگی می باشند و در این محیط است که مهمترین واکنشهای شیمیائی و حیاتی بدن انجام میگردد . در طی اعمال مختلفه بدن ما از راههای زیر آب را دفع میکنند .

از کلیهها بشکل ادرار ما روزانه ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ سی سی آب دفع میکنیم - از رودهها با مدفوع روزانه ۱۰۰ تا ۲۰۰ سی سی آب دفع میشود . - از راه پوست و غدد عرق آب زیادی دفع میشود و حتی در تمرینات

وافر مشتاق فرا رسیدن شروع این سفر است تا باطیب خاطر خود را از تنگنای قالب خاکی نجات دهد و به سیر و سیاحت در جهان آزاد بپردازد . دوستم گفت مرك را آنچنان توصیف کردی که هم الان همه آرزوی مرك کنند .

گفتم : رندی از ارسطو پرسید مرك بهتر است یا زندگی ، گفت در نظر من هردو یکی است . رند گفت تو الان میل داری بمیری ؟ ارسطو جواب داد گفتم هردو یکی است من نگفتم مرك بهتر است .

کاین چراغی است گرین خانه بدان خانه برند .

مشکل و درهوائ گرم ممکن است روزانه ۱۵ لیتر آب دفع شود . - از ریهها بشکل بخار دفع آب در روز به ۴۰۰ تا ۵۰۰ سی سی میرسد .

آب از دسترفته باید جبران شود و هرگونه کاهش مایعات بدن سبب عدم تعادل در اعمال آن شده و ممکن است سبب عوارض وخیم گردد . احتیاج بآب از سایر مواد غذایی مهمتر میباشد و بستگی با مقدار آب از دست رفته ، حرارت محیط و حرکات بدنی دارد . نوع غذاهای خورده شده نیز در احتیاج به آن تغییری میدهد غذاهای پرنمک و پروتئینی سبب تشنگی زیادتیر میشود که نمودار احتیاج بدن به آب است نکته قابل ذکر اینست که سرما نیز احتیاج بآب زیاد مینماید . بطور کلی تمام احتیاج بدن ما بآب مستقیماً از نوشیدن آب مرتفع نمیشود غذاهای مورد مصرف مانند سبزیجات میوهجات و گوشت دارای مقدار زیادی آب میباشد که قسمتی از احتیاجات بدن را مرتفع میسازند . بطور متوسط اینطور حساب کردهاند که یک شخص بالغ در حالت معمولی احتیاج به نوشیدن یک تا یک لیتر و نیم مایع در روز دارد .

نکته قابل ذکر اینست که زنانی که برای احتراز از چاقی آب نمی نوشند باید بدانند چیزی که در بدن آنان سبب احتباس آب میگردد نمک است و با خودداری از نوشیدن آب سبب ضایعه شدن کلیهها گشته که ممکن است باعث بروز عوارض وخیمی در اعمال بدن بشود مطلبی را که همه باید بدانیم اینست که در مواقع غذا خوردن از نوشیدن زیاد خودداری

کنیم زیرا سبب رقیق شدن بیش از حد شیره معدی میشود و در موارد گرسنگی بین دو غذا بهتر است آب را جرعه جرعه نوشید . در بعضی اوقات سبب یبوست کمبود آب میباشد که در این موارد باید صبح ناشتا یک لیوان آب نوشید .

چه نوشیدنی را انتخاب کنیم

آب تنها نوشیدنی ضروری میباشد در شهرها تهیه آب نوشیدنی تحت نظر سازمانی است ولی در دهات و بیلاقات ممکن است آب چشمه سارها آلوده باشند زیرا ممکن است آلودگی وجود داشته باشد ولی آب کاملاً صاف و زلال و بدون طعم باشد باید باین نکته توجه کرد که آب بنظر پاک حتماً سالم نیست و در موارد مشکوک بودن به پاکی آب بهتر است از امتحانات آزمایشگاهی کمک بگیریم و یا آنکه خودمان اقدام بصد عفونی نمودن آن بنمائیم .

آبهای معدنی : طعم ناخوشایند آب در بعضی از شهرها سبب مصرف آب معدنی توسط ساکنان آن میگردد . در این موارد باید از آبهای استفاده کرد که مقدار املاح محلول در آن کم باشد . آبهایی که املاح زیاد دارند و یا زیاد قلیائی میباشد دارای مضرات و منافع هستند که مصرف آنها را محتاج به راهنمایی پزشک مینماید .

آب میوه و سبزیجات

مشروبات بسیار مفیدی میباشد که باید مردم را به مصرف آنها تشویق نمود آب میوه ای که از میوه تازه گرفته شود مفیدتر از انواع دیگر این مشروبات میباشد . آب میوه دارای مواد مختلف مانند املاح معدنی ، قند

ویتامین و بدون ضرر برای دستگاه گوارش میباشد آب گوجه فرنگی سرشار از ویتامین «ث» میباشد برای تهیه آب میوه بهتر است از دستگاههای زنك زن استفاده نمود و از تماس هوا با آب میوه جلوگیری بنمائیم . در تمام فصول مصرف آب میوه برای رفع تشنگی و تحريك اشتها به مشروبات مشابه الكل داررجحان و برتری دارد.

شیر

شیر را بیشتر مردم يك مشروب نمیدانند بلکه بآن بصورت يك ماده غذایی نگاه میکنند . ولی امروزه درست کردن نوشیدنیهای سرد با شیر بسیار متداول است و این ماده را بصورت يك نوشیدنی درآورده است . بیشتر اشخاصی که قادر به تحمل کردن شیر گرم نیستند از شیر سرد استفاده میکنند اضافه نمودن کمی قند ، بستنی و یا میوه جات مختلف به

ساعت کائوچوکی

بعد از این لازم نیست که با دقت از ساعت خود مواظبت کنید زیرا ساعت های کائوچوکی هم بی بازار آمده است .

در آمریکا يك ساعت ساز که بدون شك تحت تاثیر افکار سالوادور دالی قرار دارد «موتور نرم» برای ساعت انتخاب کرده است . این موتور را شما بهر شکل که بخواهید در میآید ولی از کار کردن باز نمیایستد.

بنابراین اگر وارد مغازه ای شدید و فروشنده ساعت در حالیکه آنرا بشما میدهد ساعت را مچاله کرد و یا تا کرد ولی عقربه های ساعت همچنان حرکت کردند تعجب نکنید.

سازنده این ساعت میگوید : خودم هم عقیده دارم که این ساعت آنقدرها مفید نیست . زیرا کسی نمیخواهد یا ساعت بازی کند ولی قدر مسلم آنست که عده ای برای بدست آوردن آن سر و دست خواهند شکست.

شیراز آن يك نوشیدنی سالم ، مقوی و با ارزش زیاد غذایی درست میکند.

قهوه وچای

نکته قابل ذکر برای دو نوشیدنی بالا اینست که باید آنها را مصرف نمود ولی در مصرف آنها نباید افراط کرد . خیلی از اشخاص هستند که در روز دفعات زیادی قهوه میوشند و این میل بمصرف آن یکی بعلت طعم خوشایند آن و دیگر بعلت خاصیت نیروبخش آن میباشد قهوه سبب افزودن فعالیت مغز و تحريك انقباضات عضلات میشود و در موارد خستگی يك فنجان قهوه حالت عمومی شخص را روبراه مینماید . در اشخاص مبتلی به ميكرن قهوه اثر آسپیرین را تکميل مینماید . اثر قهوه بخاطر کافئين موجود در آن میباشد . از کافئين در پزشکی بعنوان محرک قلبی استفاده میشود مصرف زیاد قهوه سبب تحريك قلب و مراکز عصبی و بیخوابی و طیش قاب میگردد و حتی ممکن است سبب مسمومیت نیز بشود . از مضرات دیگر آن حذف اشتها و سوء هاضمه میباشد . بهتر است از مصرف قهوه زیاد خودداری نمود و البته مقدار مضر آن بستگی بشخص و حالات بدنی و روانی او دارد و برای هرکس متفاوت است . اشخاصی که قدرت تحمل زیاد در برابر قهوه ندارند بهتر است از قهوه بدون کافئين استفاده کنند .

چای یکی دیگر از مشروباتی است که مصرف زیاد دارد اثر چای بخاطر ماده ای بنام تئین در آن میباشد که اثرات مشابه کافئين را دارا میباشد مصرف چای سبب رفع خستگی و تحريك مراکز روانی میشود و خستگی را بدون از بین بردن علت واقعی آن حذف مینماید . نوشیدن چای و قهوه بعد از غذا سبب تسهیل هضم گشته و خاصیت مدري نیز دارند.

نوشیدنیهای تخمیر یافته

در اینجا ما تنها از آبجو صحبت

مینمائیم . چنانچه میدانیم آبجو از تخمیر یکی از محصولات کشاورزی حاصل میشود آبجو دارای قند تخمیر نیافته ، نمکهای معدنی و ویتامین «ب» میباشد . يك ماده غذایی بسیار قوی میباشد چنانچه می بینیم که مصرف کنندگان آن همگی چاق میشوند . طعم تلخ آن سبب تحريك اشتها می گردد . آبجو مصرفی معمولی بین ۳ تا ۵ در صد الكل دارا است ولی البته آبجو هایی نیز ساخته میشود که تا ۱۰ درصد الكل دارا میباشد . آبجو يك نوشیدنی بسیار گوارا است که مصرف متعادل آن هیچ گونه ضرری برای سلامتی ندارد و تنها مصرف زیاد آن مضر میباشد اشخاصی که از رژیم غذایی برای لاغر شدن پیروی میکنند بهتر است که از مصرف آبجو خودداری نمایند .

اخطار به دزدان اتومبیل

يك مهندس ژاپنی اخیرا وسیله ای ساخته است که از سرقت اتومبیل جلوگیری میکند . مهندس مذکور دستگاه اختراعی خود را هفته گذشته بمعرض نمایش گذاشت .

کارشناسان اتومبیل پس از بررسی این دستگاه اعلام کردند که این دستگاه کاملترین وسیله ضد دزدی است که تا کنون ساخته شده است .

دستگاه مذکور که بجای استارت کار گذاشته میشود عبارت از يك صفحه مدور با تعدادی شماره است و دارنده اتومبیل برای روشن کردن موتور از چهار عدد که خود انتخاب میکند استفاده میکند .

اگر شخص دیگری که از این اعداد اطلاع ندارد بخواهد موتور را روشن کند و عدد غلطی را بگیرد در اینصورت بوق اتومبیل بصدا درمی آید و توجه را جلب میکند.

رازشفا بخش آبهای معدنی

تأثیر آبهای معدنی در درمان بیماریهای صعبالعلاج گاهی از قویترین داروهای جدید بیشتر است

معدن که مملو از گاز رادان باشد روی تختخوابهای مخصوص ب مدت یکساعت استراحت میکنند سختترین و مشکلترین زخمها و بیماریهای جدی ظرف سه جلسه و سه روز با این روش معالجه شده است.

گاه بیمارانی بوده اند که سالها از بیماریهای جدی رنج کشیده و آنتی بیوتیک ها نیز نتوانسته بودند که آنها را معالجه نمایند، اما روش دکتر هن واستفاده از گاز طبیعی «رادان» کلیه بیماریهای جدی آنان را معالجه و مداوا کرده است.

البته دستگاههای قوی تهویه مطبوع نیز هوای خالص و اکسیژن لازم را بداخل تونل میکشاند، چون حرارت در بعضی نقاط تونل به چهل و یک درجه میرسد و استقامت در چنین گرمائی طاقت فرسات خاصه آنکه هوا، آمیخته با ابخره آب، گازهای طبیعی و رادیواکتیویته است.

به همین دلیل است که بعضی فلزشناسان نیز اعتقاد دارند اساس بوجود آمدن طلا نیز از فعل وانفعالات شیمیائی عناصر رادیواکتیو است. چون تنها در معادن طلا است که گاز رادان بطور طبیعی و فراوان وجود دارد و از همین معادن متروکه طلاست که میتوان عناصر شیمیائی و فلزات گرانبهای دیگری نظیر اورانیوم و پلوتونیوم و امثالهم پیدا کرد. بعد از کشف اورانیوم و پی بردن بوجود آن در معادن طلا اکنون معادن متروکه طلا نیز دوباره منبع خیر و برکت و پول شده است، از طرف دیگر این معادن متروکه بمعالجه و مداوای مشکلترین بیماریها نیز کمک شایسته میکند.

«صبح امروز»

به بیماریهای جدی و غدد داخلی هستند، مورد معالجه قرار میگیرند.

برای استفاده از گاز «رادان» و معادن طلا ترنهای مخصوصی ساخته شده، در عمق تونلهای معدن حمام های بخار و جایگاههای استراحت تعبیه شده که بیماران میتوانند با سانی ساعتها در آنجا بستری شوند و از اشعه و گاز رادان استفاده نمایند.

مرکز مذکور را که در کوههای ناسفلدر است دکتر هن اداره میکند، او یکی از متخصصین بزرگ بیماریهای پوست و جلد است و سالها میگذرد که بیماران خود را با همین طریق معالجه و مداوا میکند.

بیماران بر روی واگنهای سرباز یا سرپوشیده می نشینند و از خارج نخستین دقایق مسافرت را با عمیق تونل آغاز مینمایند.

در داخل تونل حمام با بخار و آب معدنی ضروری است، سپس بیماران با حداقل لباس در آخرین نقطه های

قطعا گاهگاه شنیده اید که عده ای برای استفاده از آبهای معدنی باتریش فرانسه و آلمان غربی میروند؟

بیماریهایی نظیر روماتیسم مفصلی و اگرما و سایر بیماریهای جلدی و همچنین بیماریهای غدد داخلی با استحمام در آبهای معدنی و نوشیدن آنها کاملاً معالجه میشوند.

علت چیست و چرا پدران ما از این موارد استفاده میکردند، شاید یک تصادف و احتمالاً یک مطالعه دقیق سبب شده است که گذشتگان با اهمیت آبهای معدنی پی ببرند.

شاید بسیاری از پزشکان قدیم نیز نمیدانسته اند که عات اصلی اهمیت و شفا بخش بودن آبهای معدنی در چیست؟

ولی امروز بسیاری از پزشکان پی برده اند که در آبهای معدنی و مخصوصاً در تونلهائی که برای معادن طلا زده شده مقادیر هنگفتی بخار «رادون» وجود دارد این گاز نادر فقط در معادن طلا و با بعضی آبهای معدنی مخلوطست و برای معالجه بیماریهای جلدی، التیام غدد داخلی داروی قاطع و تردید ناپذیر است.

«رادون» از تجزیه و ترکیب رادیوم فلز نادر و کمیاب بوجود میآید و همیشه بصورت گاز در معادن طلا و در اعماق تونل های آن بمقدار کثیری در حال تجزیه و ترکیب است. این گاز در حقیقت واسطه ای میان ترکیب و تجزیه عناصر شیمیائی و اورانیوم، توریوم و اکتی نیوم است. این گاز با سرب نیز ترکیب شده و ایزوتوپ رادیواکتیو بوجود میآورد که از ترکیب عنصر جدید اشعه های «آلفا» و «بتا» خارج میگردد در معادن متروکه طلا در اتریش اخیراً از چند سال قبل بیمارانی که مبتلا

تعمیر قلب

یک جراح کانادائی اعلام کرده که بعد از این قاب را هم مانند لاستیک پنچر شده میتوان تعمیر کرد. این متخصص معتقد است که اگر یک قطعه از عضله قلب در اثر انفارکتوس آسیب دید میتوان آنرا با عضله یک قسمت دیگر بدن مرمت کرد.

دانشمند مذکور میگوید که او این آزمایش را تا کنون در باره سگ های متعددی انجام داده و نتیجه مثبت گرفته است و تقریباً شش سگ که تحت این عمل جراحی قرار گرفته اند چندین سال است زنده مانده اند.

.. شما متوجه شدید بالاخره در این میان چه چیز تصحیح شده و غلط کدام بود و صحیحش کدام؟

يك آدم و اینهمه منصب؟

جناب آقای عباس رادفر از طرف حزب محترم ایران نوین کاندیدای مجلس موسسان شده و در معرفی نامه‌ای که بنام ایشان در روزنامه ها چاپ شده بود ذکری از شغل و منصب های ایشان شده بود که برای مزید استحضار شما اقدام بنقل آن میشود.

آقای عباس رادفر در حال حاضر : عضو هیئت مدیره شورای پیش‌آهنگی ناحیه يك، خزانه دار سازمان جوانان شیروخورشید ناحیه يك، بازرس جمعیت کرمانیان مقیم پایتخت ، رئیس انجمن محلی غرب جیحون (باغت آباد انگوری) عضو انجمن ادبی صائب ، مشاور شورای معاونت بانوان ! ناحیه يك رئیس انجمن خانه و مدرسه دبستان بهرام (هنوز کجایش را دیدید ؟) عضو هیئت مدیره خانه و مدرسه دبیرستان پسرانه جلوه ، عضو هیئت مدیره خانه و مدرسه دبیرستان دخترانه ارم ، عضو هیئت مدیره شورایعالی انجمن های محلی تهران وابسته بحزب ایران نوین عضو هیئت مدیره انجمن همکاری مردم با پلیس عضو صدیق و فعال حزب ایران نوین (نفس گرفت) عضو کمیته جشن های تاجگذاری شهرداری ناحیه يك ، عضو کمیته جشنهای تاجگذاری آموزش و پرورش ناحیه يك ...

که بنده میخواستم از حضورشان تقاضا کنم که اگر وقت خالی دارند (که حتما خواهند داشت) در این چند کمیته و جمعیتی هم کنه بنده نام میبرم اسم نویسی بفرمایند مزید تشکر خواهد بود . کمیته رهبری جوانان حزب مردم، جمعیت بانوان نیکوکاران استرون (نازا) جمعیت مردان عقیم ، کمیته جمعیت جوانان بیکار ، دسته سینه زنان هیئت حضرت قاسم محله شاهزاده

بقیه «در کارگاه نمدمالی»

سید نصرالدین ، جمعیت وابسته به زنجیرزنان حضرت ابوالفضل (ع) ته خیابان مشهد ، جمعیت تسلیح اخلاق جهانی وابسته به جناب آقای حاجی حاذقی (وکیل دوره بیست و یکم) و بالاخره جمعیت بیست و پنج میایونی حیرت زده انتخابات .

توفیق روزافزون جناب آقای عباس رادفر را صمیمانه از درگاه ذات احدیت خواستارم.

آنکس که نوشت نام نیکو، نیکو است!... برای تغییر ذائقه و انبساط خاطر این آگهی انتخاباتی منظوم و منثور و در حقیقت (منثوم) را هم بخوانید بی ضرر نیست .

درباغ وچمن بلبل خوشگو ، نیکوست در حلقه گلها گل خوشبو نیکوست بشنو ز من این نکته که بر کاغذ رای آنکس که نوشت نام نیکو ، نیکوست دکتر احسان الله نیکو قاضی دادگستری کاندیدای منفرد مجلس شورایملی در انتخابات تهران .

... که خدمت شان عرض میکنم بی مایه فطیر است .

هر که پولی داد ، رای انداختیم از شما دادن ز ما انداختن برای سرکار هم طبق معمول موفقیت روزافزون آرزو میکنم.

این بود شمه‌ای از فعالیت های انتخاباتی ، آگهی های انتخاباتی ، جنب و جوش های انتخاباتی در دوره بیست و دوم و تا دوره بیست و سوم شما را بخدامیسپارم و دعا میکنم که تا سال دیگر زنده باشیم گل بهچینیم از درخت نرو بالا!

فحاشی ادبی...

بازار بدو بیراه گوئی و ناسزاگوئی جناب آقای رضا براهنی همچنان در نازنین مجله فردوسی ادامه دارد و در شماره هفته گذشته سخت و سفت

گریبان جناب آقای نادر نادرپور را گرفته بودند و از همان بدو بیراه های مکتب خودشان نثار رقیب یا حریف کرده بودند تا بقول خودشان در این راه گامی بسوی شعر و ادب و فرهنگ کهنسال ما برداشته شده باشد و اجازه بفرمائید دو قسمت از فرمایشات ایشان را مختصر و مفید نقل کنم .

«ولی افسوس بر آقای نادرپور باد که بجای آنکه افتخار کند که مردی شب و روز میکوشد تا کاری ولو کم - در پیش برد زبان فارسی و شعر معاصر بعمل میآورد او را تخطئه میکند و افسوس بر من باد که هنگام حرف زدن با مادرم نخست باید بزبانی دیگر فکر کنم و بعد بترکی برگردانم و افسوس مضاعف بر من باد که در لحظه‌ای از تاریخ زندگی میکنم که حتی سطری از سطرهایی را که درباره مادرم سروده‌ام او نمیتواند بخواند.» و اما نمونه‌ای از پیش برد زبان فارسی و شعر معاصر بوسیله جناب آقای رضا براهنی - نادر نادر پور شاعری فحاش ، جنجال ساز ، بند و بست چی ، منافق و سارق عقاید ادبی است .

از فرمایشات جناب آقای براهنی به نقل از صفحه ۷ مجله فردوسی مورخ دهم مرداد ۳۶

... تعریف میکنند یکی از این جاهلهای خوش عرق خور سروکارش به یکی از بارهای شمال شهر می افتد و خطاب به (بارمن) میگوید چیزی بده که نخورده باشم بارمن میبرسد ویسکی بدهم؟ میگوید خورده‌ام ، می - پرسد شراب بدهم ؟ میگوید خورده‌ام عرق ، آبجو ، کنیاک ، شامپانی هرچه میبرسد طرف جواب میدهد خورده‌ام دست آخر صاحب بار سوال میکند (ودکالایم) خوردی ؟

بابا فکری میکند و می بیند اسمش بگوشش ناآشناست میگوید بده، (بارمن) يك گیلان ودکالایم درست میکند و بدست طرف میدهد و میخورد می بیند

بقیه مشکل سیاهان..

پوست باشد بمنظور حفظ منافع خود ترجیح میدهد کارمندی را که با مشتری سروکار دارند از سفیدپوستان دیپاروی انتخاب کنند. فقط جهت مشاغل پست و عقب کارگاه وانبارها مارا میپذیرند.

موضوع جنسی هم خالی از درد سرنیست. بارها شاهد بودم که دختران دانشجو با کمالمتانت و محبت با پسران سیاهپوست در امور تحصیلی و عادی صحبت و همکاری میکردند اما همینکه جوان پای خود را جلوتر گذاشته میخواست تمایل به عشق نشان بدهد آنوقت بود که دختر وحشتزده او را میراند و همین امر تولید کینه و حسادت شدید کرده پیشآمدهای ناگوار بیار میآورد.

از طرفی عده سیاهپوستان بدلیل اینکه برخلاف سفیدپوستان تولیدنسل را کنترل نمیکند دائم نسبت بسفیدها در تزیید است و بروخامت اوضاع میفزاید.

خداکند رهبران آمریکا که برای حل مسئله تبعیضات نژادی از هیچ کوششی فروگذار نمیکند و بطورکلی متفکرین دنیا بتوانند بزودی علاج قاطع این همه تنفر و تبعیض و تعصب را که بعضی زائیده عوامل طبیعی و برخی محصول قرنهای عرف و عادت است و مردم دنیا را به بهانه های گوناگون دشمن ساخته بجان یکدیگر انداخته بیاوند. میل و احساس گرایش بسوی محبت و رعایت حقوق مساوی برای نوع بشر را جایگزین آنها سازند والا آدمیان کینه توز با قدرتی که پیدا کرده و وسایل وحشت آور که در اختیار گرفته اند چنان جراحاتی بر پیکر انسانیت وارد میسازند که شرم آور و جبران ناپذیر است.

اینجا سیاهپوستان پذیرائی میشوند؟ چه بسا کارکنان هتل برسم خوش خدمتی پاسخ میدادند «خیر آقا هرگز» همین جواب کافی بود که استاد آنجا را ترك کرده برود.

بانوی سفید پوستی با تاسف میگفت در ویرجینیا روزی کودک شیر خوارم را تنها گذاشته بودم نزدیک نیمه شب با عجله به خانه برمیگشتم. خواستم به اتوبوس سیاهان که بکلی خالی در شرف حرکت بود سوار شوم پلیس باجبار مرا پیاده کرد و بالتامس واقعی نگذاشت.

مسئله مهمی که حل آن شاید غیر ممکن بنظر برسد و خود سیاهان به آن اعتراف دارند از حیطة اختیار انسان خارج و بدست طبیعت است.

دختر دانشجوی سیاه پوست ضمن سخنرانی جالبی اظهار میداشت بر فرض اینکه ما را از حیث وسایل تحصیل با سفیدپوستان مساوی باشیم و بایبای آنها مقام علمی و فنی را طی کنیم اما موقعیکه برای بدست آوردن کار و شغل مراجعه میکنیم آخرین نفری هستیم که در مصاحبه پذیرفته میشویم زیرا هر بنگاه و اداره و تجارتخانه حتی اگر صاحبش سیاه

خط شعر جناب آقای دکتر لطفعلی صورتگر قابل انتقاد نیست که حضرت زیر ذره بین نقد ادبی بگذاری؟ حتما شانه های بالا خواهی انداخت که من صورتگر را شاعری قبول ندارم! شهادتش را داری سر کلاس بخودشان بگو چرا در تاریکی و پشت پرده میرقصی!

خداوند تو را هم براه راست هدایت کند رفیق چکنم وظیفه ما دعا کردن است و بس).

مزه آبلیمو میدهد میپرسد برادر این چه بود که دادی من خوردم؟ جواب میدهد کمی و دکست با آبلیمو.

جاهل با عصبانیت گیلان را روی تخته بار میکوبد و میگوید پدرآمرزیده من بخیال و دکالایم چیزی است که من نخوردم اگر و دکالایم این است که من چهل سال است دارم میخورم، هر وقت حالم بهم خورده و بروبچه ها خیلی بیا و دکا خوراندند پششیک لیوان آبلیمو خوردم که ببرد!

حالا حکایت این جناب آقای رضا براهنی منقد و شاعر توانای معاصر و سراینده قصیده بلند (چهارچهار است) میباشد که اگر برادر گام برداشتن در راه اعتلا و سربلندی و پیشرفت فرهنگ و شعر و ادب سرزمین ما این است که سه صفحه نازنین مجله فردوسی را با فحش عرض و ناموس و دزد و دغل و وردار و ورمال و سارق و کلاش پرکنی که چهل سال است جاهلهای پامنا و میدان امین السلطان و چاقو کشهای چاله میدان دارند بادبیات خدمت میکنند و ما خبر نداشتیم.

راست میگوئی از این انتقاد - های دوستانه بر اشعار جناب آقای دکتر صورتگر استاد دانشکده ادبیات که خود سرکار افتخار دانشیاری زیر دست ایشان را داری بکن تابه بینی یک من آرد چند تا فطیر میشود؟

پریدن به «امید» و «عماد» و شاملو و نادرپور و مشیری و سایه و غیره که هنر نشد برادر، راست میگوئی کمی از آن تعریف های تروتسکیزی که از جناب آقای صادق چوبک که از دوستان نزدیک و یک جان در دو قالب جناب آقای هویدا نخست وزیر وقت و جناب آقای دکتر صورتگر هستند میکنی کم کن و گر نه بدو بیراه گفتن به شاعری که سرش بگریبان خودش بند است که حرف نشد. نه وجدانا میپرسم، یعنی یک

بقیه «ثروت افسانه‌ای واتیکان»

واتیکان قرارداد . معاونش نیز کسی است که در حال حاضر تصدی ادارات اقتصادی واتیکان را عهده‌دار است و یکی از دوستان صمیمی پاپ پی‌دوازدهم بود . یکی دیگر از برادرزادگان پاپ پی دوازدهم از مدیران این موسسه است . سرمایه اصلی این شرکت دوست و پنجاه میلیون فرانک است که اکثریت سهامش را واتیکان دارد و بر شرکت های تابعه خود از قبیل سیمان سازی ، شرکت حمل و نقل و بسیاری شرکت های جزء که از این شرکت بوجود آمده‌اند ، نظارت دارد . بعلاوه بامور جلب سیاحان و کارهایی از این قبیل می‌پردازد .

بهین دلیل سه چهارم هتل هیلتون رم متعلق به واتیکان است و این موضوع باعث سروصدای زیادی از طرف روحانیون شد و خشم و عصبانیت سنت پرستان و متعصبین «شهرجاودانی» را برانگیخت . اینان هرگز چنین بنائی را که قیافه شهری را که سن پیر بر آن مسلط است از ترکیب و رویت انداخته‌است ، نخواهند بخشید !

۳ - بانک «رومار» که به سال ۱۸۰۸ تاسیس گردید و شعبه‌ای در سوئیس بنام بانک رم - سوئیس دارد که از شعبه مرکزی آن بسیار مهمتر است .

۴ - شرکت های مختلف دیگر : قسمتی از سرمایه واتیکان در شرکت های مختلف سرمایه‌گذاری شده و واتیکان در بسیاری از شرکت های مهم سهم عمده دارد .

این شرکت ها شامل شرکت های ساخت مواد غذایی ، شرکت بیمه ، شرکت های خانه سازی و غیره است . در این اواخر یکقسمت بزرگ از سرمایه واتیکان در گروه «ی-وی» ایتالیا سرمایه‌گذاری شده‌است .

ترجمه : عابد

شهرهای جهان دارند ، فاقد است . مخارج هیئت سیاسی و سفرا و نمایندگان مخصوص پاپ در خارج و همچنین مخارج تعمیرات ابنیه و توسعه آنها نیز اقلام دیگری از بودجه خرج است لیکن مهمترین مخارج واتیکان هزینه «کونسیل» در روزهای است که جلسه تشکیل میگردد . مخارج این جلسات طبق برآوردی که شده هفته‌ای یکمیلیون و نیم فرانک جدید فرانسه است همچنین هزینه جلسات کاردینالها برای انتخاب پاپ و یا سایر امور و مخارج دیگری از این قبیل در بودجه خرج واتیکان پیش بینی شده است .

هزینه‌هایی که در خارج از رم صورت میگیرد ، و «اداره مخصوص» دربار پاپ وجوه آنرا حواله میکند یکی از کمکهائی است که به قلمرو پاپ در خارج از واتیکان به کلیسا های عاری از درآمد در کشور های فقیر میشود و دیگر هزینه هیئت های تبلیغات مذهبی است که واتیکان به اقطار و اکناف جهان اعزام میدارد و اینها ارقام بزرگی را تشکیل میدهند . بطوریکه امروزه واتیکان مجبور شده است برای تامین این مخارج ، مبالغی از سرمایه‌اش را از بانکها برداشت کند .

واتیکان در امور اقتصادی

۱ - بانک «سانتواسپیریتو» به سال ۱۶۰۶ در رم که مقر پاپ بود تاسیس شد و سالیان دراز بسوسیه واتیکان نظارت و کنترل میشده ولی امروزه واتیکان سهم ناچیزی در این بانک دارد معهذ رئیس آن یکی از صاحبمنصبان عالیمقام دربار پاپ بنام «مارکی جیووان» - باتیستاشاستی است .

۲ - شرکت سهامی غیرمنقول : این يك موسسه ساختمانی است که تحت نظارت یکی از نزدیکان دربار

نمیکنند . بهین دلیل سهام کازینوی «سانرومو» و شرکت «پتریه» را خریداری کرده‌اند .

پاپ پی دوازدهم در سال ۱۹۴۲ یعنی در گیراگیر جنگ دوم جهانی بانکی در واتیکان تاسیس کرد و چون با هیچ دولتی در حال جنگ نبود و از این حیث موقعیت ممتاز و خاصی در جهان داشت ، اکثر سرمایه‌داران جهان ، سرمایه خود را بدانجا منتقل نمودند و این بانک از موقعیت ممتاز خود استفاده‌شایانی برد .

علاوه بر عواندی که از این طریق نصیب واتیکان میشود ، نذورات و صدقاتی است که مردم کاتولیک مذهب جهان مستقیماً به واتیکان می‌فرستند . این پولها سابقاً بمصرف دستگیری از فقرا و درماندگانی میرسید که مستقیماً از واتیکان تقاضای کمک میکردند ولی بعداً پاپ اندازه محرمانه‌ای تاسیس کرد که در مصرف این پولها نظارت تام و مستقیم داشته و آنرا در راههای مختلف از قبیل کمک به موسسات مذهبی که از لحاظ مالی فقیرند ، کمک باشخص مصیبت دیده ، زلزله زدگان ، سیل زدگان و قربانیان حوادث مصرف میکنند . معمولاً کلیه این کمکها بطور محرمانه انجام میشود .

هزینه های واتیکان عموماً سری است و بودجه تنظیمی برای مصارف و هزینه‌های دربار پاپ ، هرگز افشا نمیشود و هیچکس بجز عده‌ای محارم که خود در تنظیم بودجه دخالت داشته‌اند ، از ریز اقلام خرج و بطور کلی از نوع خرج اطلاعی ندارند .

آنچه مسلم است يك رقم عمده از بودجه خرج ، بمصرف نگاهداری شهر واتیکان میرسد زیرا واتیکان درآمد شهرداری از طرق وضع عوارض و یا منبع دیگری از این قبیل که سایر

بقیه در تعلیم و تربیت کیفیت فدای کمیت شده است

برگرفته شود و این امر تنها با اصلاح کیفیت آموزش و پرورش مقدور میگردد.

پس از توجه به کیفیت گریز نیست و ملاحظه کمیت دیگر امروزه کفایت نمیکند. برنامه ریز باید خود را از اسارت گرایش عمومی رها دارد و ترکیبی موزون از کم و کیف بسازد و عرضه کند و باین مطلب التفات نماید که البته تعمیم آموزش در دنیای دموکراتیک که سواد و علم را حق عام دانسته ضرور است اما از حقی که استعداد های برگزیده و قرائح ممتاز برگردن اجتماع دارند نیز نباید غافل شد و نظام تعلیم و تربیت را باید چنان آراست که ضمن استفاده اکثریت، اقلیت منتخب نیز که از استعدادات برتر بهره مند است از آن حظی شایسته برگیرد و گرنه جامعه همواره در سطح عادیات مبتدل باقی می ماند و از دست یافتن بقله های بلنددانش و قدرت که امروزه ملازم یکدیگر شده اند محروم میشوند.

چون سخن از کمیت و کیفیت است نخست باید این دو کلمه را تعریف کرد تا هیچ گونه ابهامی در اذهان پیدانشود و مطلب چنانکه باید بدست آید. مفهوم کمیت روشن است اما از آن کیفیت نیاز به توضیح دارد. حقیقت آن است که مربیان و

محققان در تعریف کیفیت در تعلیم و تربیت اتفاق نظر ندارند و در حالی که بعضی ملاک و مقیاس کیفیت را توفیق شاگردان در امتحانات میدانند (نظریه قدیم) جمعی به «کارائی برونی یا درونی» نظام آموزش و پرورش می نگرند و فی المثل از حسن کیفیت، انطباق با نیازمندی های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه، فائده و تاثیر روش تعلیم و تربیت، سودمندی محتوی درس و «هدف گرائی» آن را اراده میکنند. در نظریه جدید مربوط به کیفیت همه عناصر و ارکان تعلیم و تربیت را از لحاظ اثری که در افزایش یا کاهش کیفیت دارند سنجش میکنند و از جمله در باره معلم - روش تدریس - ابزارها و وسائل تعلیم - سازمان مدرسه و مانند آن به تحقیق می پردازند و از جمله میگویند که صلاحیت

معلم، شرط کیفیت آموزش است و از روش های کهنه که نارسا و کم نتیجه و دیر تاثیر است بهبود کیفیت نمیتوان چشم داشت نقصان ابزارها و وسائل تعلیم و عیب سازمان مدرسه و غیر آن همه در تقلیل کیفیت کارگردان و این گونه نظام تعلیم و تربیت فاقد کارائی درونی است و اگر رشته های تحصیل نیز با احتیاجات جامعه تطبیق نیابد و مثلاً در حالی که جامعه نیازمند مهندس و تکنیسین و کارگر ماهر باشد مدرسه کارمند پشت میز نشین بار آورد کارائی برونی ناچیز است. از آن چه گفتیم روشن میشود که کیفیت فقط به نمره قبول در پایان سال تحصیل باز شناخته نمی شود و ملاک های تربیتی - اجتماعی و اقتصادی دیگری نیز در کار هست که کیفیت بدانها بستگی دارد.

پرده اسرار آمیز برای رانندگان

در لندن اخیراً پرده اسرار آمیزی، بمعرض نمایش گذاشته شد که از نظر جلوگیری از حوادث رانندگی جالب است. این پرده که در برخی از کاباره ها و رستوران ها کار گذاشته شده به رانندگان نشان میدهد که بعد از صرف مشروبات الکلی میتوانند شخصاً رانندگی کنند یا نه؟

آزمایش با این پرده بسیار ساده بوده و کافی است که راننده روی آن فوت کند. اگر پرده برنگ قرمز درآمد نشانه آنست که شخص میتواند رانندگی کند ولی اگر پرده برنگ سبز درآمد نشان میدهد که بهتر است با یک تاکسی بخانه مراجعت کند.

پرده اسرار آمیز که بوسیله دانشمندان یک مرکز تحقیقاتی انگلیس ساخته شده بسیار ساده و از یک ماده شیمیائی پوشانده شده که به ترکیبات الکلی حساس است.

بقیه پیشنهاد انتخابات...

براینکه حتما زیر بیرق او بروند تا انتخاب شوند مضحک است. من چند روز پیش در شیراز بودم و برای العین میدیدم که کاندیدا هائی که حزب مردم از حیثیت و اعتبار محاسن آنان استفاده میکند بمراتب موجهتر و محبوبتر از کاندیدا های حزب دولت هستند ولی چرابایستی چنین افرادی ناگزیر باشند حتما اسم عضویت حزب دکتر عدل را داشته باشند.

من بدولت و دولتهای بعدی پیشنهاد میکنم که بدون انجام تشریفاتی بنام اخذ رای و کلاء را معرفی کنند زیرا نمیدانم با این تشریفات میخواهند که را گول بزنند؟ انتخاب شوند؟ انتخاب کننده؟ ناظرین که ملت ایران هستند یا کس دیگری را که من نمیدانم. برای اطلاع موثرین دستگاه دولت که همه کار خود را از ممالک راقیه تقلید میکنند چون جمعی از ایشان زحمت کتاب خواندن نکشیده اند و راه حصول به مقصود را سهلتر یافته اند مینویسم که این عمل یعنی معرفی وکیل بدون اخذ آراء در دنیا نیز سابقه دارد مثلا در «کانتون نوشاتل سویس» اگر تعداد کاندیدا های واجد شرایط بیش از تعداد وکلای که لازم است نباشد کاندیدا را بدون اخذ رای وکیل میشناسند و بچنین انتخاباتی (انتخاب ضمنی) میگویند اگر در اینجا نیز شرائط لازمه در عده معدودی بیشتر نیست همان جمعی هستند که وکیل میشوند پس دیگر خرج انتخابات و غوغای چند روزه و زحمت دیگران داشتن و عرض خود بردن چرا؟

مقاله را تا اینجا نوشته بودم که تلفن زنك زد و یکی از زدوستان بود و پس از احوالپرسی و اظهار نظر راجع بمطالب مختلفه راجع به انتخابات نیز پیشنهادی کرد که بنظرم قابل نوشتن آمد. گفت ای کاش دولت دقت کند حالا که خوشبختانه در افسر

که از سهمیه حزب مردم کم نشود. بهر حال آیا تمام مردم ایران عضو یکی از این دو حزبند.

این راجع بطرز انتخابات بود اما در مورد افرادش واقعا معجزه کرده اند و در لیست احزاب بنام افرادی برمیخورید که نمیدانم باید به این عمل خندید یا گریست مثلا شما کاندیدا شدن معاون رهبر!! یکی از احزاب را که گویا چند ماه پیش مدتی نیز در زندان بود و کاندیدای یکی از اقلیت ها را که هم اکنون در دیوان کیفر تحت تعقیب است در نظر بیاورید تا (بقدرت نمائی حزب) پی ببرید. شما در نظر بگیرید که وقتی خواسته اند از وابستگان مطبوعات کسی را انتخاب کنند مردی را که روزی در مقاله ای خود را مادر مطبوعات شمرده بود از شهرستان خمسه کاندیدا کرده اند و بیاد بیاورید که روزی این شخص مورد لطف فرقه دموکرات بوده است بچنین حسن انتخابی!! چگونه نگاه میکنید آخر اگر واقعا این شخص جزء فرقه دموکرات بوده که بایستی محاکمه و مجازات شده باشد اگر در آنجا ماموریتی داشته است منصفانه قبول کنید که جای چنین ماموری مجلس شوری نیست.

من با کمال صداقت اعتراف میکنم که اگر قرار بود باژماندگان بیمارانی که بدست لیبر یکی از احزاب بدرد حیات گفته اند باو رای بدهند مسلما بطور طبیعی وکیل اول تهران میشد ولی برای پدر داغیده ای چون من چقدر دردناکیز و سوزناک است که مشاهده میکنم نه تنها او خود دارای سنگر مصونیت خواهد شد و دست کوتاه عدلیه باو نخواهد رسید بلکه جمعی از متهمین یا آلودگان را نیز حق دارد انتخاب کند و اسم چنین وضعی را نیز انتخابات حزبی گذاشته اند. بهمان اندازه که این واقعه اسفناک است الزام مردم محترمی که خود آبرو و حیثیت محلی دارند

اصلاحات ارضی مالکین بزرگ از بین رفته از جمعی سیخ چی و میخ چی و زعفرانی و عنابی که در طی چند سال اخیر از هیچ صاحب همه چیز شده اند و جانشین مالکین بزرگ سابق گردیده اند در انتخابات باخرج یکصدم آنچه بایستی بابت مالیات حق دولت بپردازند دل ماموران محلی را بدست نیاورند. برای مثال شهرهای کاشان و یزد و سایر شهر هائی که دارای کارخانه هستند اسم میرد.

در خاتمه برای تسلی خاطر کاندیدا های شایسته ای که انتخاب نخواهند شد مینویسم که جمع بسیاری از آنانکه انتخاب میشوند باطفاً لبی شبیه اند که چوبی را بجای اسب سوار شده و با پای خود میدوند آیا این اطفال لاقل خودشان باور میکنند که سوار اسبند؟ یا مردمی که آنانرا می بینند جز بچشم تمسخر با آنان نگاه میکنند و آیا این منتخبین جز موضوع روزنامه فکاهی ارزنده توفیق خواهند بود.

مقاله طولانی شد و میل ندارم خوانندگان را خسته تر کنم ولی نمیدانم حالا که قرار بود از آذربایجان ذنی از حزب مردم انتخاب شود آیا بهتر نبود از طبقه ای باشد که مردم نیز قبول داشته باشند مثلاً آیا دختر ستارخان یا باقرخان بر مینی ژوپ پوشندگان مورد لطف حزب مودم ترجیح نداشتند؟ آری دختران همان افرادی را میگویم که هم مشروطیت با نام آنان توأم است و هم چند ماه پیش یکی از آنان در یکی از مجلات معروف مصاحبه کرده و گفته بود که قطعه ای یکصد و بیست ریال مستمری دریافت میدارد. حالا می بینید که غرض و بی اعتنائی بحقوق مردم بصورتی است که عدم رعایت اصول را بانهایت بی ذوقی نیز آمیخته اند. تا اینجا نوشته بودم که کارت دعوت جشن مشروطیت بدستم رسید و خواندن آن مرا بافکار دور و درازی برد.

باقمارپروزی کارگران ایرانی در ساخت اتومبیل پیکان

بنگاه اعانه ملی

با انتشار بلیطهای جدید
علاوه بر جوایز بزرگ نقدی
هر هفته:

۲ دستگاه اتومبیل پیکان

که نمره نبوغ مهندسين و دسترئج کارگران ایرانی است
به ۲ قهرمان شانس بلیطهای اعانه ملی
اهداء میکند



بلیط های اعانه ملی
چهارشنبه قرعه کشی
میشود



هر هفته

۲ دستگاه اتومبیل پیکان برای ۲ قهرمان شانس

با پیچیده تر شدن جامعه ایرانی و مسائل آن همه نیرو های جامعه باید به یاری خواسته شود . در عین حال نیروی انسانی کشور به حدی بسط یافته است که در قسمت هایی جز دستگاه اداری نیز بتواند سهم خود را ایفا کند .

در دوران رضاشاهی همه نیروی جامعه صرف ساختن زیر بنای اقتصادی میشد و جز اندکی از آن را نیز - به سبب در دسترس نبودن منابع - نیازست . امروز به منابع بسیار بیشتری دسترسی داریم و علاوه بر زیر بنای اقتصادی قادر به ساختن زیر بنای سیاسی استواری نیز برای آینده دور و نزدیک این کشور هستیم .

امروز ما میتوانیم به قالبهای سیاسی و اجتماعی موجود محتوی شایسته آنرا بدهیم و آنها را در خدمت نیاز های روز افزون جامعه ایرانی بگذاریم .

سهم مجلس در تنظیم برنامه های توسعه اقتصادی و پیشرفت اجتماعی میتواند بسیار باشد . کمیسیونهای آن میتوانند به دستگاههای اداری که زیر بار وظایف روز افزون خود خم شده اند کمک های فکری گرانبها بدهند .

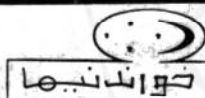
جلسات عمومی آن میتواند نمونه ای برای گفتگوی آگاهانه و از روی مسئولیت در مسائل کشور باشد و سطح بحث سیاسی و اجتماعی را در سراسر جامعه بالا ببرد . مجلس میتواند به دقت

بقیه نقش مجلس ...

اعمال دستگاه اداری را مراقبت نماید و فضای خالی از انتقاد و نظارتی را که بوروکراسی ایران در آن بسر میرد پر کند . در يك سطح دیگر مجلس میتواند به ایرانیان احساس مشارکت در امور کشوری را بدهد ، تمرکز بیش از حد سیاسی و مالی را که امروز در دستگاه اداری شاهد آن هستیم جبران و تعدیل کند ، وسیله مطمئنی برای جذب استعداد ها و بیرون کشیدن آنها از اعماق جامعه باشد . حرکت اجتماعی را تندتر و آسانتر سازد . رابطه ای بین مردم و

«دولت» ، چنانکه ما در ایران می - فهمیم ، تشکیل دهد مجلس را تنها از روی بودجه چند صد میلیون ریالی آن نباید ارزیابی کرد . مجلس می - تواند خیای گرانتر از این بودجه برای کشور تمام شود - اگر بصورت انجمنی از زمردان و زنان متوسط و بدون هیچ درخشندگی خاص درآمد و خود را در چشم مردمان خوار سازد و اعتقاد به نهادهای دموکراتیک را سست کند و احیانا در خدمت منافع شخصی اعضای خود درآمد . و می - تواند به اضعاف بیش از این مبالغ به کشور خدمت کند - اگر دارای حیثیت ملی و شایستگی فکری و قدرت اخلاقی باشد .

احزاب که این بار میدان گشاده ای برای فعالیت انتخاباتی یافته اند ، طبعاً مجلس را به عنوان پایگاه قدرت خود می بینند و این وظیفه هر حزبی است . ولی در شرایط ایران و با توجه به بی ریشه بودن خود حزب و فکر حزبی در این کشور ، بسیار عاقلانه تر خواهد بود اگر توجه اصلی خود را از کیفیت انتخابات به کیفیت مجلس بگردانند . مقام مجلس در جامعه ایرانی به مراتب بیش از مقام هر يك از دو حزب در مجلس اهمیت دارد . چه برای کشور بطور کلی ، چه برای ثبات سیاسی ایران ، چه برای توسعه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ما ، و چه برای خود احزاب .



نشریه مستقل مالی و انتقادی

هر هفته دوشماره روزهای شنبه و سه شنبه منتشر میشود

صاحب امتیاز و مدیر مسئول :

علی اصغر امیرانی

سر دبیر : محمود طلوعی

شماره ۹۲ سال ۳۷ شماره مسلسل ۲۳۶۲

شنبه ۱۴ مرداد ماه ۱۳۴۶ مطابق

۲۸ ربیع الثانی ۱۳۸۷ و ۵ اوت ۱۹۶۷

تک شماره در تهران ۱۵ ریال

در سایر نقاط کشور ۱۰ ریال

بهای آگهی ها هر سطر ۵۰ ریال

رپرتاژهای تبلیغاتی هر سطر یکصد ریال

حق چاپ و انتشار کتب و رسالات

مخصوص خواندنیها بطور جداگانه

منحصراً با اداره مجله میباشد

محل اداره و چاپخانه خیابان فردوسی

تلفن ۳۶۴۵۱

تلفن ۳۲۳۶۰

گزارسازی ۳۵۷۶۰

چاپخانه ۳۷۷۶۰

تلفن های
خواندنیها

نکته

سه نوع مرد در دنیا وجود دارد که مباحثه با آنها بیهوده است .

- ۱ - با روانشناس آمریکائی
- ۲ - گمرکچی های انگلیسی
- ۳ - مدیران مهمانخانه های فرانسه .

اضافه مسافر

فقط مانستیم که از کمبود وسیله نقایه عمومی و هجوم صدها نفر بیک اتوبوس شکایت داریم در مترو «اوزاکا» ، شهر معروف ژاپن واگن هایی که گنجایش ۱۴۴ مسافر را دارند ، تا ششصد نفر سوار میکنند !

بقیه «نکاتی در حاشیه انتخابات»

که هنوز وکیل نشده تاوان آن را باید پس بدهد.

شکست خورده‌های حزب مردم بصورت عجیبی مدرسی را مقصر میدانند و معتقدند که رو زهای آخر مدرسی مشیر و مشر و ندیم و جلیس بود و شب قبل از اعلام لیست باتفاق چند تن دیگر از حزبون تا صبح در بانگ‌رهنی که محل کار مدرسی است مشغول بالا و پائین کردن اسمی بودند.

اما برای این حقیر يك نکته معلوم نشد که چرا آن چند نفر دیگر هیچ مطرح نیستند و همه‌ی فحش‌ها را مدرسی بیچاره باید تحویل بگیرد! * یادآوری این دولت در مورد فحش خورده‌های حزبی مرا بار دیگر بیاد آقای هویدا نخست وزیر انداخت راستش را بخواهید حقیر مدتی است سرگرم کشفیاتی در وجود این جناب نخست وزیر هستم و بدون رودربایستی ایشانرا موجود قابل مطالعه‌ای تشخیص داده‌ام.

هویدا کارهای عجیب و غریب است: مردی که نه در پست مدیریت اداری شرکت نفت و نه در مقام وزیر دارائی درخشش و روش خاصی نداشت در مقام نخست وزیری آنچنان گل کرده است که حال نزدیک سه سال است رئیس دولت است و هر روز که میگذرد با شگردها و شیوه‌های خاص خود پایه‌های دولتش را محکم‌تر می‌کند. هیچ دولتی چون او در ماجرای انتخابات سرسالم بدرنبرده و باشیوه‌ای که باز خاص خود اوست هیچ کس را ناراضی ناخته و کار را بصورتی گردانده که ناراضی‌های انتخاباتی‌هم که همیشه وبال دولت‌ها بودند این‌بار بسراغ احزاب میروند و یا آدمی مثل مدرسی را پیدا میکنند که کینه‌هایشان را سر او خالی کنند...

در باره هویدا و کارهایش گفتنی

پنجاه تومان دادند حالا بخاطر محسنی و اینکه وکیل دوره قبل ما بوده است ده تومان تخفیف میدهم. حضرات مشتاد تومان دادند و دو اعلامیه حاوی تمثال آقای محسنی را زیب دیوار قرار دادند بدنبال این عده چند نفری آمدند و عکس آقای دکتر مدرسی کاندیدای حزب مردم را آوردند صاحب کافه گفت قیمت نصب برای ماکوئی ۵۰ تومان بود برای محسنی چهل تومان، برای این یکی صد تومان کمتر نمیشود چون نه او را امیثاسم و نه قیافه‌اش بدیوار چیزی اضافه میکنند.

دوست ما میگفت خلاصه در فاصله يك چای خوردن حقیر صاحب کافه ۲۳۰ تومان از تصدق سر انتخابات کاسبی کرد.

کسب از این بهتر میخواهید؟ * و حالا که کفگیر به ته دیک نکته‌های این هفته خورد دو بیتی دیگری از صها را تحویلتان میدهم در باره رفیق مشترکمان کاظم پزشکی کاندیدای لار که هفته گذشته دست از پا درازتر بازگشت. بالاخره نمی‌شود. با مچاچنک و مچاچنگی این مقل شروع شد لابد با همین هم باید حسن ختام بیاید:

پزشکی کرد سوی لار آهنگ ولی برگشت از آنجا با دل تنگ یکی گفتا چه آوردی از این‌جنگ بگفتا قسمت من شد مچاچنک

این را هم اضافه کنم که آقای عموئی مچاچنگی هفته‌ی قبل ما شدیداً رنجیده خاطر شده و البته توضیحی که میداد جالب بود، عموئی میگفت من از جنگی هم جنگی‌تر هستم اما چه کنم که حزب ما را مچاچنگی کرده است! اینهم یکی دیگر از مزایای حزبی بودن و حزبی شدن!

«بامشاد»

زیاد دارم چون واقعا مدتهاست سرگرم مکاشفاتی هستم و این را هم بگویم که اگر در اثر گذشت‌زمان از همه کارهای ایشان سر در بیاورم عالت يك کار هیچوقت دستگیرم نمیشود که جناب ایشان تا فرودگاه مسکو عصا به دست داشتند و بعد در تمام مدت بازدید شوروی بدون عصا مثل «قرقی» اینطرف و آنطرف میدویدند، بدون عصا از فرودگاه مسکو سوار طیاره شدند و در فرودگاه مهرآباد عصا بدست و خسته و کوفته پیاده شدند. (برای استحضار بیشتر به فیلم‌های تلویزیون مئی مراجعه فرمائید).

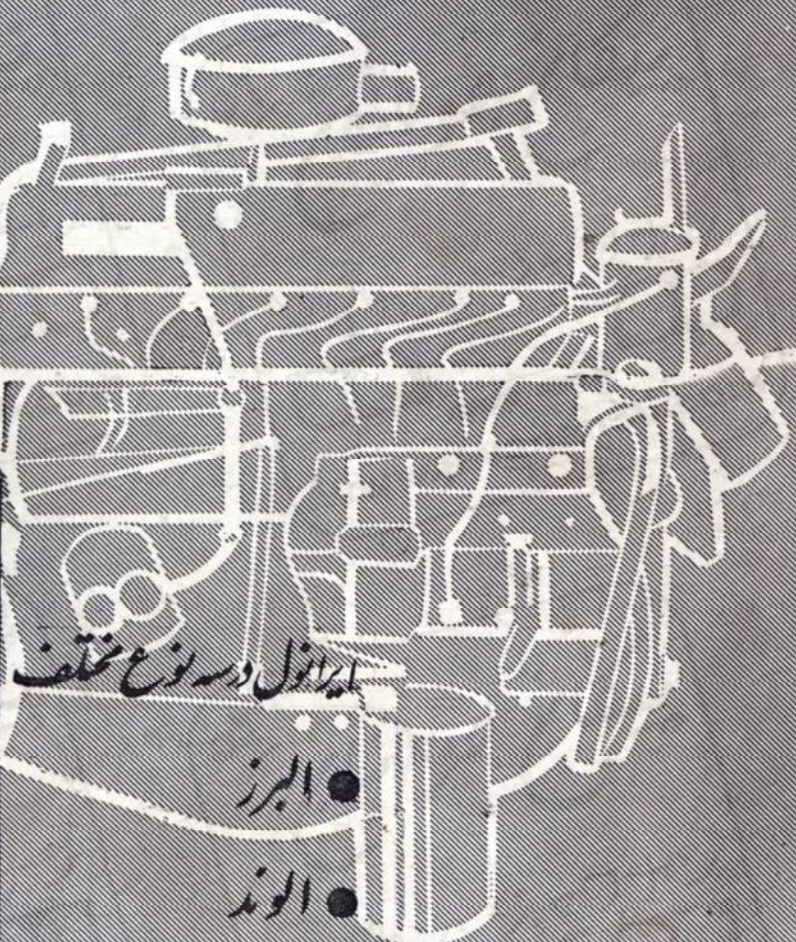
* دوستی از دماوند آمده بود و میگفت اخیراً در دماوند «کافه تربائی» بسبک تهران درست کرده‌اند که پاتق افراد است، میگفت برای خوردن چای در این کافه تربا نشسته بودم عده‌ای آمدند و يك اعلامیه از دکتر ماکوئی کاندیدای منفرد آوردند که بدیوار بزنند، صاحب کافه گفت دیوار کافه جای تبلیغات انتخاباتی نیست، حضرات اصرار کردند بالاخره با گرفتن پنجاه تومان وجه نقد صاحب کافه رضایت داد و عکس آقای دکتر ماکوئی بدیوار زده شد، هنوز چند لحظه نگذشته بود دار و دسته مجید محسنی آمدند اعتراض‌کنان که عکس ماکوئی را زدید و عکس محسنی را نمی‌زنید؟ صاحب کافه گفت آنها

ترك سيگار

برای ترك سيگار تا کنون قرصهای مختلفی ببا‌زار آمده است، ولی اخیراً دستگاهی جالب برای مبارزه با سيگار بوجود آمده است، این دستگاه یکنوع ماده شیمیائی را هنگام تمایل شدید انسان به سيگار وارد دهان و دستگاه ریه میکند و تمایل او را نسبت به سيگار خنثی مینماید.



ایرانول عمر موتور را زیاد میکند



ایرانول در سه نوع مختلف

- البرز
- الوند
- الموت